

انتشارات
اصالت
تنشیر



تاریخ ایران باستان

آریایی‌ها و مادها

دکتر اردشیر خدادادیان

مجموعه اول و دوم

الحمد لله
الرحمن الرحيم

از سری کتب تاریخی:

تاریخ ایران باستان

مجموعه اول و دوم

آریاییها و مادها

دکتر اردشیر خدادادیان



۱۳۷۶

۳

۰۲۱-۸۸۰۰۰۰۰۰
۰۲۱-۸۸۰۰۰۰۰۰

از سری کتب تاریخی:

تاریخ ایران باستان



آراییها و مادها

(سری تاریخ ایران باستان - مجموعه اول و دوم)

مؤلف: دکتر اردشیر خدادادیان

ویراستار: سید یاسر شریفی

صفحه آراء: محسن حبیبی تنها

حروفچینی: مؤسسه قلم رسا

طراحی جلد: گرافیک دید

لیتوگرافی: گرافیک گستر

چاپ و صحافی: شرکت گلبان چاپ

نوبت چاپ: اول، خرداد ۱۳۷۶

تیراژ: ۳۰۰۰ جلد

قیمت: ۷۵۰۰ ریال

کلیه حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است.
صندوق پستی: ۵۵۷۴ - ۱۹۳۹۵ تهران - ایران

ISBN 964-90582-0-6
ISBN 964-90582-1-4

شابک ۹۶۴-۹۰۵۸۲-۰۰-۶
شابک ۹۶۴-۹۰۵۸۲-۱-۴

فهرست مطالب

- یادداشت ناشر ۹
- تقریر استاد دکتر رضا شعبانی ۱۱
- مقدمه مؤلف ۱۳

مجموعه اول آریائیا

- بخش ۱: آریائیا و پیشینه آنان ۱۷
- بخش ۲: انشعابات آریائیهای ایران و هند و هند و اروپائیان ۲۱
- بخش ۳: آریائیا و فلات ایران ۲۳
- بخش ۴: زندگی و تمدن آریائیا ۲۷
- (زندگی اجتماعی، تولید، اقتصاد، معیشت، فرهنگ و اعتقادات) ۲۷
- الف: زبان، دیانت و پرستش آریائیان ۲۸
- ب: مشترکات فرهنگی شاخه‌های آریایی و شیوه زندگی آنها ۳۵
- ج: اقتصاد و معیشت آریائیا در رابطه با مهاجرتشان ۴۱

- د: آریائیه‌ها و ایرانیان از دیدگاه قوم‌شناسی (اتنولوژی) ۴۷
- هـ سایر مشترکات فرهنگی آریائیه‌های هند و ایرانی ۵۷
- بخش ۵: هند و ژرمن‌ها ۶۷
- بخش ۶: ویژگی‌های ظاهری یا جسمی آریائیه‌ها از دیدگاه نژادشناسان ۷۳
- بخش ۷: معتقدات هند و ژرمن‌ها ۷۵
- خانواده، جامعه و حکومت آریائیه‌ها ۸۲
- بخش ۸: شاخه‌های ایرانی و غیر ایرانی آریائیه‌ها ۹۳
- علل مهاجرت آریائیه‌ها ۹۹
- بخش ۹: موقعیت فلات ایران ۱۰۵
- (پیش از مهاجرت و مقارن مهاجرت آریائیه‌ها به این فلات).....
- برخورد آریائیه‌ها با فرهنگ و هنر اقوام بومی ۱۰۷
- بخش ۱۰: زبان آریائیه‌ها و خطوط ایرانیان در طول تاریخ ۱۱۱

مجموعه دوم

مادها

- بخش ۱: منابع تاریخ ماد ۱۱۷
- بخش ۲: سرزمین ماد ۱۲۱
- بخش ۳: شاهان ماد در نزد خاورشناسان ۱۲۹
- بخش ۴: شاهان ماد به روایت هرودت ۱۳۵
- بخش ۵: شاهان ماد به روایت کتزیاس ۱۴۵
- بخش ۶: مادها در یک نگاه کلی و جامع ۱۴۷

- بخش ۷: مادها در ارزیابی مورخان جدید مغرب زمین ۱۵۱
 (به ویژه قوم شناسان)
 بخش ۸: انگیزه های وحدت قبایل ماد ۱۵۵
 بخش ۹: قبایل ماد و ویژگیهای آنها ۱۶۱
 بخش ۱۰: هنر مادها ۱۶۷
 الف: مقدمه ۱۶۷
 ب: هنر معماری ۱۶۸
 ج: مقابر و آیین تدفین ۱۷۰
 بخش ۱۱: گنجینه های آثار هنری مادی ۱۷۷
 گنج زیویه برجسته ترین گنجینه هنری مادها ۱۸۴

فهرست اعلام

(شخصیتها، اقوام، ملل، اماکن)

- مجموعه اول: آریاییها ۲۰۱
 مجموعه دوم: مادها ۲۱۳

منابع

- منابع فارسی ۲۲۳
 منابع لاتین ۲۲۵

«پایان»

یادداشت ناشر

بنام یگانه آفریدگار هستی بخش

بنام همو که قلم را دستمایه آدمی قرار داد ، تا بواسطه آن سند مکتوبی بر حقایق زده شود و خط بطلانی هرآنچه جهل و ناحق است را رسوا نماید.

و به نام قلم

قلم که عصاره اش از آن وجود پاکان و جوهرش انعکاس طپش قلب راستان است.
و حال به حرمت این آخرین فریاد یاران و این اصیل ترین دستمایه آدمی و به پاس همه آنانیکه قلم بدست فریاد زدند، ما رهپویان قلم در تحت لوای نام «اصالت تنشیر» پا به عرصه قلم بدستان می گذاریم ، تا شاید فریاد این اصیل آفریده را به گوش همگان برسانیم.

و در آغاز راه بر پیکر فرسوده قلم نگر بستیم تا شاید شناسنامه اش و هویتش را در ذره بین «تاریخ» پیدا کنیم و بر این اصیل هر چه اصالت وارتر بنگریم.

و حال ای عزیز ، ای که مقدم این تازه وارد به میدان قلم را پذیراشده‌ای و بر اولین مکتوب ما منت نهاده‌ای تا آن را در اختیار داشته باشی ، یاریمان کن و اندر زمان ده که هر چه اصیل تر و استوارتر گام برداریم و رسالت قلم را که همان فریاد زدن راستیها است هر چه تمام تر ادا کنیم.

امید که گذشتگان ما را وارث خود و حاضران یار خود و آیندگان رهنمای خود بدانند.

اصالت‌ت‌نشر

اسفندماه ۱۳۷۵

تقریر استاد دکتر رضا شعبانی

کتابی که در اختیار خوانندگان ارجمند قرار دارد، تألیف محققانه همکار فاضل و ارجمند جناب آقای دکتر اردشیر خدادادیان دانشیار دانشمند تاریخ ایران باستان می باشد، که عمر پر مایه خویش را در این راه صرف کرده اند و شاید امروز در شمار شخصیت‌های نادری باشند که درباره گذشته پیش از اسلام ایران، سخنانی برای گفتن دارند.

استاد عالیقدر که به مدت چهارده سال از عمر شریف خود را در دانشگاه آزاد برلین گذرانده اند و رنج تلمذ از ایرانشناسان نامداری چون کلیپه^(۱)، گوبرشت^(۲)، متسوخ^(۳) و ... را بر خود هموار کرده اند، از آغاز فعالیت‌های علمی و تحقیقی خود در دانشگاه‌های ایران از جمله دانشگاه شهید بهشتی، مسئولیت تدریس دروس ایران باستان را در عهده کفایت خود داشته و دارند و به شهادت دانشجویان متعددی که در دوره‌های کارشناسی، کارشناسی ارشد و دکترا از زیر دست ایشان بیرون رفته اند، ایشان کمال تسلط را بر منابع متعدد ایرانی و خارجی تاریخ ایران باستان دارا

1) Prof.C. Colpe

2) Prof.G. Gobrecht

3) Prof.R. Macuch

می باشند.

بر ارباب بصیرت محقق است که آن بخش از مطالعات ایرانشناسی که به فرهنگ ، تمدن و اوضاع اجتماعی مردم ایران در گذشته می پردازد و در مطاوی احوال ساکنان کشور بزرگ ما فحوص و بحث را جایز می داند ، از امهات مسائل تحقیقی و ضروریات درک پیوستگیهای حیات انسانی است و تا وقتی که دانشمندان و پژوهشگران ایرانی به فنون کار آشنا نباشند و شیوه های عمل علمی را در پیش نگیرند ، همچنان ناقص و انجام نشده باقی می ماند.

بدین ملاحظه است که کار علمی دکتر خدادادیان اعتبار خاص خود را می یابد و با توجه به رنجی که در سوابق تحصیلی طولانی خود در آلمان برده اند و مرارت های بیشماری که برای آموزش زبان ایرانی قبل از اسلام متحمل شده اند ، از برجستگی متمایزی برخوردار می باشد.

استاد تألیفات دیگری نیز دارند و شکر خدا به زیور فضائل متعددی آراسته اند. بر این بنده محرز است که در کار کنونی نیز همت عالی خود را برگردآوری منابع اصیل و تحقیقات عالمانه فضلالی پیشین قرار داده اند. و به حقیقت نیاز مبرمی را که هم اینک مشهود جوامع دانشگاهی کشور است، به بهترین و شایسته ترین وجوه پاسخ گفته اند. امید است که با همین روحیه علمی و توان کافی به گردآوری و تبیین دیگر وجوه تاریخ گذشته ایران پردازند . و به یاری خداوند متعال در خلال سالهای آتی ، صحائف دیگری در اوراق گرانقدر تألیفات و مطالعات فاضلانۀ خویش بیفزایند.

رضا شعبانی

استاد تاریخ دانشگاه شهید بهشتی

بهمن ماه ۱۳۷۵

مقدمه مؤلف

کم و بیش یک سده پیش بر اساس گامهایی که در زمینه‌های باستان‌شناسی، زبان‌شناسی و سایر مطالعات تاریخی توسط پیتر و دلاواله (۱)، شاردن (۲)، ینبور (۳)، نیلسون دوبواز (۴)، راولینسون (۵) و غیره برداشته شد، آثاری در زمینه تاریخ، تمدن و فرهنگ ایران پیش از اسلام به رشته تحریر درآمد. که سرآمد آنها دو اثر برجسته یکی ایران باستان اثر حسن پیرنیا (مشیرالدوله) و دیگری کتاب ارزشمند ایران در زمان ساسانیان تألیف آرتور امانوئل کریستین سن ترجمه رشید یاسمی است، که خدمات چشمگیری در عرصه پژوهش تاریخ به استادان و دانشجویان نموده است. ناگفته نماند که دو شخصیت پر تلاش تاریخ و فرهنگ ایران شادروان علی سنّامی و دکتر محمد جواد مشکور با تألیف آثاری گرانقدر در زمینه تاریخ ایران باستان کمکهای ارزنده‌ای به علاقمندان تاریخ کرده‌اند، ولی آثار این دو دانشمند هیچگاه جامعیت ایران باستان پیرنیا و ایران در زمان ساسانیان کریستین سن را ندارند.

اینجانب با تألیف تاریخ آریاییها و مادها که قطعاً خالی از عیب و کاستی نیست، بر آن

1) Pietro Della Vale

2) Chardin

3) C. Niebuhr

4) Nilson De Boise

5) Sir.H. Rawlinson

شدم که با بهره‌گیری از تجربیات و پژوهشهای تازه در قلمرو تاریخ ایران باستان گام کوچکی در این زمینه بردارم. لازم به تذکر است که این بنده به تذکرات و راهنماییهای صاحب‌نظران دل بسته‌ام تا با در نظر گرفتن و بهره‌گیری از آنها در پژوهشهای بعدی آثار کم‌عیب‌تری را تقدیم علاقمندان کنم.

اردشیر خدادادپان

اسفند ماه ۱۳۷۵

مجموعه اول

آریاینها

بخش ۱

آریائها و پیشینه آنان

در این بخش آریائها را پیش از ورود به فلات ایران، سرزمین یاموطن اولیه آنها، علل و انگیزه مهاجرت آنها، چگونگی صورت گرفتن این مهاجرت و مسیرهای مهاجرت آنان و نژادشان مورد بحث قرار خواهیم داد. مفهوم واژه آریا به صور گوناگون روایت و تعبیر شده است، معنای اصیل^(۱) و نجیب "میهمان نواز"^(۲) و "آزاده" نمونه‌هایی از آن می‌باشند. آریائی عنوان کاربردی علمی - تاریخی است که مورخین، زبان شناسان، قوم شناسان و نژاد شناسان برای مردمانی به کار می‌برند که به هند و ایران مهاجرت کرده‌اند.^(۳) به دنبال این اطلاق اقوام خویشاوند با آنها را چون یونانیان، رومیان، سیلاوها، ژرمن ها، کلت ها (سلت ها) زیر عنوان "هند و ژرمن ها" برای پژوهشگران و دانشمندان آشنا هستند.^(۴) به تعبیری دیگر می‌توان گفت که ایرانیان و هندی‌ها مردمانی هستند که به خاطر اشتراک نژادیشان دارای مشترکات قومی و فرهنگی دیرینه‌ای هستند. در عرف علمی اینان گروه یا شاخه هند و ژرمن شرقی را که

1 - Bertholet, A.: Wb. d. R. S. 4g + Barr. k.: Hb. xd. Rg. S. 276

2 - Brandenstein, W.: Hb. d. Altpersischen. S. 105 + + Barr, K.: Hb. d. RG. S. 276

3 - Bertholet, A.: A. a. O. 49

4 - A. a. o. 49

"آریائی" (۱) نیز خوانده می شود، تشکیل می دهند. (۲) بر سر زمان مهاجرت هر یک از این دو شاخه هنوز اختلاف نظر وجود دارد. (۳) جایی که قوم اصلی یا آریاییان جدا نشده در ادوار بسیار دور می زیسته اند، به درستی معلوم نیست. برخی آن را شمال کوههای هندوکش (۴) و یا اندکی فراتر از آن در روسیه، حوالی دریاچه آرال و در اطراف رودخانه های جیحون (oxus) و سیحون (Jaxartes) تا امتداد شمال خاوری افغانستان امروزی می دانند. (۵) مشخص نبودن موطن اصلی آریاها، مطالعه و پژوهش درباره راههای مهاجرت آنها را نیز به سرزمین های گوناگون بر محققین دشوار نموده است. (۶) پژوهشهای اخیر نشان می دهد که در هزاره دوم پیش از میلاد بخشی از آریاها یا بهتر بگوئیم شاخه ای از آریاها یا "هندی های بعد" (۷) به منطقه ای وارد می شوند که بعدها "هندوستان" (۸) خوانده می شود. (۹) شاخه ای نیز از طرف مغرب وارد فلات مرتفعی که "آریانا = Aryana" یا سرزمین آریاها (Arierland) که به فارسی امروزی "ایران - Iran" خوانده می شود، می شوند. (۱۰) شاخه پیشین "هندیان" و شاخه اخیر "ایرانیان" هستند. پس از این مهاجرت و استقرار، سرزمین های دیگری نیز از آریاها استقبال کردند و این سرزمین های میزبان، قومیت و زبان آنها را "هند و ژرمنی" (۱۱) نام نهاده اند. از آنجمله اند سه شبه جزیره بزرگ واقع در دریای مدیترانه فرانسه و جزایر بریتانیا، سرزمین های شمالی اسکاندیناوی و نیمه شمالی روسیه. بخشهایی از آسیای

1 - "Arier"

2 - Randa, A. (Hrsg) Wb. d. Weltgeschichte, Bd. I. S.: 274

3 - A. a. o. 274

4 - Randa, A.: A. a. o. sp. 274

5 - Barr, k.: Hb. d. Religionsgeschichte, Bd. 2. S. 265, 273

۶- پیرنیا، حسن: ایران، باستان، کتاب اول، ص ۳۸

7 - Inder

8 - Indien

9 - Randa, A. a. O. 274

10 - R anda, A. a. o. 274 + Barr, k.: A. a. o. 276

11 - Jndogermanen, Jndogermanisch

صغیر و آسیای مرکزی از این جهت اهمیت چندانی ندارند. تحقیقات در این زمینه نشان می‌دهد که جنوب روسیه نیز بعدها مشمول این قاعده شده است و عنوان "هند و ژرمنی" به آن تعلق گرفته است. (۱) در بررسی مشترکات فرهنگی و اجتماعی این مردمان در پیشینه کهن آنها، باستان شناسان با بسیاری واژه‌های همسان برخورد کرده‌اند که از آنجمله است: واژه خدا در فارسی ایران باستان "دئوا = daeva"، در یونانی "تئوس = theos" و "زئوس = zeus" در لاتین "دئوس = deus" در لیتوایی "دواس = devas" در سانسکریت "دئوا = daeva"، در فارسی باستان عصر هخامنشی "دیوا = deiva" و در زمان پهلوی "دو = dev" و در فارسی امروز "دیو = div". لازم به یادآوری است که در زبانهای ایرانی به معنای دیو و شیطان و در زبانهای یونانی، لاتین، سانسکریت و غیره به معنای "خدا" می‌باشند. و در زبانهای فارسی باستان عصر هخامنشی "دیوا" به معنای "بیت" است. (۲) در منابع اسطوره‌ای و دینی ایران باستان سرزمین "اَئیریانم و اِزو = Airyanem-vaejo" که به پهلوی "اِران وز = Eran - vez" یا "اِران وژ = Eran - Eež" و به فارسی امروزی "اِیران ویج = Eran - viğ" خاستگاه آریاها دانسته شده است. (۳)

۱- نگاه کنید به شعبانی رضا: مبانی تاریخ اجتماعی ایران ص ۶+۴۹. A. O. Randa, A.

2 - Brandenstein, W.: A. a. o. S. 114, 88

3 - Wolff, Fr.: Avesta. S. 317

بخش ۲

انشعابات آریایی‌های ایران و هند

و هند و اروپائیان

پیشتر سخن از مهاجرت شاخه‌هایی از آریاها به شمال اروپا، پس از مهاجرت شاخه‌های هند - و ایرانی به میان آوردیم. لازم به یادآوری است که برخی، مهاجرت این شاخه‌های اخیر به شمال اروپا را آغاز هزاره نخست پیش از میلاد مسیح دانسته‌اند.^(۱) جهت مسیر شاخه هندی و شاخه اروپایی دقیقاً مقابل یکدیگر قرار داشته است، زیرا به گونه‌ای که گفتیم شاخه هندی از طریق گذرگاههای رشته کوه هندوکش به سوی رودخانه سند (Indus) پیشروی کرده و از آن رودخانه نیز گذشته و در حوالی پنجاب مسکن گزیدند و تمدن ویژه خود را در آنجا بنیان نهادند.^(۲) برخی جنبش شاخه هندی آریاها را همزمان با جنبش مشترک شاخه هند و ایرانی آریاها در حدود دوهزار سال پیش از میلاد مسیح دانسته‌اند.^(۳) آثار و قرائن تاریخی نشان می‌دهد که آمدن آریاها به آسیای غربی حدوداً در سده چهاردهم پیش از میلاد مسیح است.^(۴) این همان جنبشی است که آریاها در دوهزار سال پیش از میلاد مسیح آغاز

1 - Barr, k.: A. a. o. S. 265, 273,

خدادادیان، ۱ - اعتقادات آریائیهای باستان، ص ۱۰۶

2 - Barr, k.: A. a. o. S. 274

خدادادیان همانجا ص ۱۰۶

3 - Barr, k.: A. a. o. S. 274

خدادادیان همانجا ص ۱۰۶

۴ - پیرنیا: همانجا ص ۳۸

کرده‌اند. ورود آریاها به آسیای غربی در یک نوبت نبوده است و همه آریاها همزمان به این ناحیه وارد نشده‌اند.^(۱) ادوارد مایر (Edvard Mayer) خاورشناس آلمانی بر این باور است که در سده ۱۷ پیش از میلاد عناصر آریایی در آسیای صغیر و سوریه بوده و برخی از امیران فلسطینی، نامهایی به گونه آریاییها داشته‌اند.^(۲) بدیهی است این بدان معنا نیست که سوریها و فلسطینیها آریایی نژاد بوده‌اند و یا هستند. به فرض محال، اگر شرق شناس نامبرده هم چنین برداشتی داشته که بودن و کاربرد نام آریائی در میان فرمانروایان فلسطینی معمول بوده است، بهیچوجه با موازین نژادشناسی و قوم شناسی و تحقیقات تاریخی هم آهنگ نیست.^(۳) نکته‌ای که برخی از مورخین پیشین بدان کمتر توجه کرده‌اند ولی پژوهشگران عصر حاضر به دقت آنرا مورد بررسی قرار داده‌اند، تفکیک شاخه‌های نژاد آریائی از یکدیگر است. شادروان پیرنیا در آثار خود در معرفی نژادها، شاخه هند و اروپائی را با نژاد آریائی یکی دانسته است و چنین می‌گوید: «هند و اروپایی یا آریائی به معنی اعم»^(۴)، در حالیکه همانگونه که پیشتر اشاره شد هند و اروپائی شاخه‌ای از آریائیان است که به اروپا رفته و بخاطر تعلق زبانهای هندی، ایرانی و بسیاری از زبانهای اروپایی مانند یونانی، آلمانی، انگلیسی، روسی و غیره عناوینی مانند «هند و ایرانی» و «هند و ژرمنی» و از همه مصطلح‌تر «هند و اروپایی» به کار برده می‌شود.^(۵) در صفحات بعد بیشتر در این باره سخن خواهد آمد.

۱ - پیرنیا: همانجا ص ۳۸ و ۳۹

DuchesneGuill- emin, j. symbolik des parsis mus, S:10

۲ - پیرنیا: همانجا ص ۳۹

۳ - نگاه کنید به مطهری، مرتضی، خدمات متقابل ایران و اسلام صفحات ۵۱ و ۶۰ و ۶۱ و همچنین پیرنیا: همان کتاب

۴ - پیرنیا: همان کتاب ص ۷

ص ۷ و ۸

5 - Reichelt, H.: Aw. Eb, S. 6, 7

نقل از

بخش ۳

آریائیها و فلات ایران

در صفحات پیش اشاره به واژه‌های آریا و آریانا و ائیریانم و ژو نمودیم. هم اکنون این نکته مطرح است که واژه اخیر یعنی ائیریانم و ژو = "Airyanem - vaeje" تا چه اندازه می‌تواند نام خاستگاه آریائیها باشد. واژه "آریانا = Aryana" که همان واژه "ائیریانا = Airyana" است، به معنای "سرزمین آریاها = Arierland" است که به فارسی امروزی "ایران = Iran" می‌باشد.^(۱) هم اکنون سخن بر سر پسوند "وژا = Vaeja" است که همراه با واژه "ائیریانا = Airyana" به صورت "ائیریانم وژو" که به تعبیری موطن آریاها است،^(۲) می‌آید. پسوند "وژا = Vaeja" در پهلوی همانگونه که در پیش گفته شد "وز = Vez" یا "وژ = Vež = Vej" می‌باشد. "وز" یا "وژ" در پهلوی به صورت قید زمان و قید مکان به معنای "پایان" و "منتهاالیه" و نیز "بیخ" می‌باشد. در زبانهای سلاوی و بالکانی چنین واژه‌ای به بیان "Vege" به معنای "پایان" و "آخر" وجود دارد. در گویشهای نوین ایران نیز واژه "وچ" یا "وچ" به کار برده می‌شود که به معنای "بیخ و بن" و "انتها"

1 - Randa, A.: A. a. o. 274

2 - Wolff, F.: A. a. o. 317 + Freyer, H.: Wg. Europas + S. 26, 29, siehe:

Duchesne Guillemin, a. o. 10

می‌باشد. باتوجه به اینکه "اَیْرِیانم وِژو" ناحیه‌ای است که براساس منابع باستانی^(۱) دارای زمستانی طولانی به مدت تقریباً ده‌ماه درسال است، و فصل معتدل آن سامان فقط دوماه عمر دارد،^(۲) به تعبیرکارشناسان دانش جغرافیا و اقلیم‌شناسان باید بخشی از آذربایجان تادامنه سلسله جبال قفقاز باشد که شرایط اقلیمی فوق در مورد آن صادق است. پسوند "وِژو" به مفهوم "منتهالیه" سرزمین آریاها یا شمالی‌ترین نقطه سرزمین آریاها یعنی ایران است.

مطالعه اسناد و متون کهن نشان می‌دهد که ویژگیهای تعلق داده شده و شرایط اقلیمی نسبت داده شده به "اَیْرِیانم وِژو" دقیقاً با اوضاع و احوال جغرافیایی و اقلیمی خطه آذربایجان مطابقت دارد. حتی در برخی از متون شرایط دشوار زندگی و سرمای مشقت‌بار که زندگی را بر ساکنان آن ناحیه دشوار می‌کند، ذکر شده است و واژه کهن "اودار = Aodar" به معنای "برودت" و "سرما" طاق فرسا" کراراً به کار برده شده است.^(۳) ناگفته نماند که تا چندی پیش زبان شناسان "اَیْرِیانم وِژو" را موطن اصلی و خاستگاه آریاها می‌دانستند، که این نظریه دیگر مورد تأیید نمی‌باشد.

در این بخش به زندگی و شرایط عمومی زیست محیطی، شیوه اداره معیشت آریاها، پیش از مهاجرتشان به ایران و هند، مسیر و زمان مهاجرت آنها و چگونگی استقرار آنها در فلات ایران، خواهیم پرداخت.

در واپسین سطور بخش پیشین به شرایط اقلیمی و اوضاع جغرافیایی موطن آریاها که احتمالاً مناطق جنوبی دریاچه آرال باید باشد،^(۴) اشاره نمودیم.

شاخه‌ای از آریاها در حدود سال ۱۶۵۰ پیش از میلاد وارد بخش شمال خاوری فلات ایران شد. نشانه‌های حضور آریاها پس از سال ۱۶۰۰ پیش از میلاد در بخش جنوبی

1 - Wolff: F.: A. a. o. 317

2 - A. a. o.

3 - A. a. o. +

Bartholomae, Ch.: Ai. Wb. Sp. 840ff. Wolff, .A. a. o. S. 169. 322

افزون بر این نگاه کنید

4 - Ploetz, K. (Hrsg.): Auszug aus der Geschichte, Bd. 2, s. 104+ Barr. K.: A. a. o. 276

آسیای صغیر وجود دارد^(۱) و پژوهشگران تردیدی از این بابت ندارند. این شاخه از آریاها را شاخه اصلی یا شاخه هندو ایرانی و به تعبیری شاخه هندو ژرمنی خوانده‌اند.^(۲) پیش از ورود آریاها حوریان^(۳) و کاسیان^(۴) در فلات ایران حضور داشته و زندگی می‌کرده‌اند، که با ورود آریاها به آنجا، ناگزیر از ترک فلات ایران شدند و جای خود را به آریاها دادند.^(۵) دربارهٔ زمان و چگونگی ورود حوریان و کاسیان پیش از ورود آریاها به فلات ایران، اطلاعات پژوهشگران به گونه‌ای است که ذیلاً به رشته تحریر در می‌آید. بدیهی است که این نظر مورد تأیید قوم‌شناسان، زبان‌شناسان و تاریخدانان نیز قرار گرفته است.

آگاهی‌های مربوط به فلات ایران در پیش از هزارهٔ دوم قبل از میلاد و به ویژه ضلع غربی این فلات به اینگونه است که: حدود ۲۲۰۰ پیش از میلاد اقوام گوتی یا گوتیان^(۶) به بابل نفوذ کردند و حدود سال ۱۷۰۰ پیش از میلاد یعنی حدود پنج قرن پس از ورود گوتیان به بابل، کاسیان و حوریان پیش از ورود خود به بین‌النهرین در بخش شمال غربی ایران سکونت داشته‌اند.^(۷)

نفوذ و ورود و احیاناً هجوم پراکنده اقوام دیگر از طریق کوه‌های زاگرس، مانند لولوبیان که در برخی منابع «لولوبو»^(۸) با اصالت قومی ناآشنا به بین‌النهرین در حدود سال ۲۳۰۰ پیش از میلاد که بیشتر جنبه حملات نظامی داشته است، نیز به تأیید مورخین رسیده است.^(۹) اقوام نامبرده بالا مانند گوتیان، کاسیان، حوریان و لولوبیان دارای تمدن ارزشمند و چشمگیری نبوده‌اند^(۱۰) که مورد توجه و تقلید مردمان دیگر آن سامان

1 - A.a.o.104

2 - A.a.o.104

3 - Churriter

4 - Kassiten

5 - Ploetz: A.a.o.804,79

6 - Gutäer

7 - Ploetz, k, A.a.o.

8 - Lullubu, S.ploetz, k.: A.a.o.104

9 - A.a.o.804

10 - A.a.o.804

قرار گیرد. تحقیقات تاریخی نشان می‌دهد که پس از سال ۱۶۰۰ پیش از میلاد حاکمان نواحی شمال غربی و غربی ایران، (همانگونه که در پیش گفتیم که آریاها با ورود خود کاسیان و حوریان را از آن نواحی بیرون راندند)؛ نام‌های آریائی (هند و آریائی، هند و ایرانی) داشته‌اند.^(۱) سرشناس‌ترین این حکومت‌ها دولت میتانی^(۲) است. از سوی می‌دانیم که شاهان میتانی نامهای ایرانی (آریائی) داشته‌اند.

با ورود آریاها به فلات ایران و بیرون راندن مردمان بومی ساکن در این فلات مانند حوریان و کاسیان، آریائی بودن به صورت یکی از شرایط حاکمیت و حتی صلاحیت زیستن در این ناحیه درآمد. همانگونه که در اسناد و کتیبه‌های دوران باستان مطالعه و مشاهده می‌شود، پیش از اینکه پادشاهی، شاهزاده بودن خود را ثابت کند، باید تعلق خود را به نژاد آریائی ثابت می‌کرد. داریوش یکم (۵۲۲ - ۴۸۶ ق.م.) نمونه بارزی از این مورد است. یک آریائی و از تخمه آریاها (آریائی تبار).^(۳) او می‌گوید: من هخامنشی هستم، یک پارسی (ایرانی) پسر یک پارسی.

در هند باستان نیز این طرز فکر به گونه‌ای دیگر در جامعه گسترش داشته است. از آنجایی که پس از مهاجرت شاخه‌ای از آریاها به سرزمین سند و پنجاب، ایشان به صورت طبقه‌ای ممتاز در هند درآمدند، هندی‌های ودایی نیز خود را آریائی می‌دانند و خود را بعنوان اعضاء طبقه ممتاز آریائی معرفی می‌کنند. در حالیکه برهنه‌ها خود را به طبقه "جنگی" منتسب می‌کنند.^(۴) ایرانیان آریائی تبار خویشتن را "اصیل" و "آزاده"^(۵) قلمداد می‌کردند و این عنوان آنان را مشمول امتیاز ویژه‌ای می‌کرد که اقوام و قبایل دیگر از آن برخوردار نبودند. در هند باستان نیز این طرز فکر به گونه چشمگیری معتبر و گسترده بوده است.

1 - A.a.o.7g

2 -Mittanni- Reich+ ploetz,k.:A.a.o.79

3 - Barr.k.:A.a.o.276,S.:Freyer,a.a.o.26,29

4 - A.a.o.276

5 - A.a.o.276

بخش ۴

زندگی و تمدن آریائی‌ها

(زندگی اجتماعی، تولید اقتصاد و معیشت، فرهنگ و اعتقادات)

در اینجا به آن گروه از آریاها می‌پردازیم که ایرانیان فرزندان آنها هستند. این دسته از آریاها حتی پس از ورود به فلات ایران شیوه ساده زندگی خود را که شبانی بود دنبال کردند. امرار معاش آنان آنگونه که اقتصاد و شیوه تولید جامعه شبانی است تأمین می‌شد. به استناد منابع تاریخی آنان دائم در حال کوچ کردن از جایی به جای دیگر^(۱) بودند. این شیوه زندگی پس از آغاز جنبش اولیه خود از جنوب روسیه در حوالی دریاچه آرال و در اطراف رودخانه‌های سیحون و جیحون و در امتداد آن مسیر تا شمال خاوری افغانستان امروزی، برای آریاها به صورت ثابت درآمد. برخی از پژوهشگران این فاصله زمانی را حدود یک هزار سال می‌دانند و آغاز این زندگی به شیوه شبانان را که نظام تولید به سبک جوامع کوچ نشین شبانی بر آن حاکم بود، باید پایان هزاره دوم پیش از میلاد دانست.^(۲) بطور مسلم در این حرکت و یا نقل مکان آریاها، ابتدا جنگاوران با اسبان و احیاناً آرابه‌های جنگی بسیار ساده و ابتدائی خود به سوی جنوب پیشروی کرده‌اند و دیگران با دامهای خود به دنبال این جنگاوران و سواران به راه افتاده و به آنان

1 - Barr, k.: A. a. o. 265, 273 +

خدادادیان، اعتقادات آریائیهای باستان ص ۱۰۶

2 - Barr, k.: A. a. o. 265, 273 + ۱۰۶ ص همانجا

پیوسته‌اند.^(۱) این همان شاخه‌ای است که پس از ورود به فلات ایران، ساکنان بومی مانند حوریان و کاسیان را ناگزیر از ترک فلات ایران نمودند. که در صفحات قبل به آن پرداخته شد. همانطور که گفته شد بخش اصلی و موثر این انبوه که در حقیقت این جنبش تاریخی را رهبری می‌کرد، از طریق معابر کوههای هندوکش به سوی رودخانه سند پیشروی کرده و در حوالی پنجاب استقرار یافتند و برخی از پژوهشگران زمان درازی را به عنوان وقعه در امر ادامه حرکت آریاها و ادامه مسیر آنان می‌دانند. این همان شاخه‌ای است که آریاهای هند، فرزندان و اخلاف آنان به شمار می‌آیند.^(۲) این گروه بعدها توسط ایرانیان "هندوان" نامیده شدند. میتانی‌ها که از آنان نام بردیم و مدتها در غرب ایران سکنی و حاکمیت داشته‌اند به شاخه دیگری از آریاها تعلق دارند. مسیر آنها از ناحیه جنوبی روسیه و کوههای "قفقاز = Kaukasus" به تأیید مورخین و جهانگردان و خاورشناسان رسیده است.^(۳) پژوهشگران، شیوه زندگی و حتی حکومت و انتخاب نام افراد توسط میتانی‌ها را به سبک آریاها نوشته‌اند.^(۴) نفوذ میتانی‌ها را در مسیر ضلع غربی ایران و به درون بین‌النهرین، باید نمونه بارز قدرت آنان دانست و پژوهشگران دولت مقتدر میتانی را نوعی امپراطوری "Mitanni_ Reich(M.- Empire)" نامیده‌اند.

الف: زبان و دیانت و پرستش آریاییها

در فرهنگ امور اجتماعی و نامگذاری میتانی‌ها معیارهای به کار گرفته شده از آریاها به چشم می‌خورد. جالب‌ترین سند که برای تعبیر و استنباط و تأیید وجود عناصر آریایی در فرهنگ میتانی‌ها می‌باشد در پایتخت هیتی‌ها بدست آمده است. این سند حکایت از

1 - Barr.k.:A.a.o.265,273+ ۱۰۶ خدادادیان، همانجا ص

2 - Duchesne Guillimin,a.a.o.10+ Freyer,a.a.o.26+ Barr,a.a.o.274

3 - Hauschpjd:uber die fruhestu Arier,S.52ff.

4 - Ploetz,K.:A.a.o.79

توافق میان پادشاه هیتی‌ها بنام شوپی لولیم^(۱) و مایتوازا (کوریتوازا)^(۲) پادشاه میتانی‌ها میکند.^(۳) در این توافقنامه پادشاه میتانی فرمانبرداری خود را از پادشاه هیتی اعلام می‌دارد و به تبع آن آشتی میان دو دولت حاکم می‌شود و شوپی لولیم پادشاه هیتی، دختر خود را به مایتوازا پادشاه میتانی به زنی می‌دهد و کماکان بر سرزمین خود میتانی حکومت می‌کند. بعنوان شهود و تضمین جهت بستن این پیمان و استقرار آرامش و آشتی میان دو کشور، خدایان دو سرزمین را فرا خوانده و نام آنها را در پیمان آورده‌اند. در شمار نامهای زیاد خدایان میتانی، اسامی خدایانی را که در سرودهای ودایی هندیان به چشم می‌خورد می‌توان نام برد. از جمله "میترا - ورونا"^(۴) و ایندرا (Indra) و ناستیایاها (nasatyas)^(۵) این قدیمی‌ترین سند تاریخی است که دربارهٔ خدایان کهن آریائی در دست است. نام بردن از خدایان آریائی در سند فوق یا عهدنامه صلح میان هیتی‌ها و میتانی‌ها بیانگر اهمیت ارباب انواع آریائی در زمانهای بس پیشین است. در میان نامهای خدایان کهن که در اینگونه اسناد آمده است، اسامی ارباب انواع مورد پرستش حوریان (Hurriten) و ارباب انواع بیگانه دیگر به چشم می‌خورد، که در میان آنها خدایان آریائی در جوامع فوق ویژه پرستش طبقه اشراف و جنگجویان آریائی در میان حوریان بوده‌اند. از نظر زبان‌شناسی نام‌ها و واژه‌های آریائی که در کتیبه‌های میخی یافته شده در آسیای صغیر و نواحی مجاور آن، به کار برده شده است، با مشابه آنها در زبان هندی باستان انطباق پیدامی‌کنند. این بدان معنا نیست که این نامها و واژه‌ها نخست در هند به کار برده می‌شده و سپس به مناطقی چون فلات ایران و به ریژه به غرب این فلات آورده شده‌اند از این اظهار نظر که ستون‌های سوارکاران و ازابه رانان آریائی که از آنها نام بردیم به مرور از موطن اصلی خود به سوی سلسله کوههای زاگرس آمده و به

1 - Šuppilulima

2 - Mattiwaza (Kurtiwaza)

3 - Barr, K.: A. a. o. 275

4 - Mitra _ Varuna

5 - Barr, K.: A. a. o. 275 ق. م است ۱۳۸۰

تدریج بخشی از آنها حتی وارد بین‌النهرین نیز شده‌اند،^(۱) می‌توان پنداشت که تقسیم زبان کهن آریائی به حداقل دو گویش (Dialekt) که یکی از آنها بصورت زبان "هندی" و دیگری بصورت زبان "ایرانی" تکامل یافته است، متعلق به آن مقطع زمانی است که قوم آریائی مشترک و طبعاً شاخه‌های منشعب شده از آن در موطن اصلی خود برای مدت درازی سکونت داشته‌اند.^(۲) قبایل آریائی که در آغاز به جنوب روسیه رخنه کرده‌اند و سپس به هندوآسیای صغیر راه پیدا کردند، به زبان یا گویشی سخن می‌گفته‌اند که جوامع زبان‌شناسی و تحقیقات تاریخی و قوم‌شناسی به آن "آریائی کهن = Ura-isch" می‌گویند. بر همین اساس زبان اقوامی که در فلات ایران ماندگار شدند در اصطلاح زبان‌شناسی به "زبانهای ایرانی = Iran.- Sprachen" یا "گویشهای ایرانی = Iranische Dialekte" معروفند.^(۳) اختلاف میان کهن‌ترین زبانها و گویشهای هندی در "ریگ ودا = rigveda" و کهن‌ترین زبانها و گویشهای ایرانی بسیار ناچیز است. این اختلاف بسیار ناچیز به ویژه در قلمرو دستور زبان این دو زبان باز هم ناچیزتر است اگر در امر مقایسه دستور زبان ایرانی قدیم و هندی باستان در قلمرو برخی از آواها اختلافی وجود دارد، آنقدر کم اهمیت و ناچیز است که در میان دو گویش در دو ناحیه همجوار در کشوری مشاهده می‌شود. ایرانیان و هندیان اقوام یا ملل برادرند. آنان از یک نژاد و یک قوم برخاسته‌اند و در مقیاس گسترده، از موارث دینی و اجتماعی و سنن مشترکی برخوردارند. هم مردمان هند و هم ایرانیان از عنوان مشترکی تحت بیان "آریائی" برخوردار می‌باشند.^(۴) تنها اختلافی که نتیجه ورود دیرتر آریاهای ایرانی به فلات ایران است، اطلاق نام "آیریانا = Airyana" به معنای سرزمین آریاها به ایران است.^(۵) نام‌گذاری شاخه آریاهای هند بدینگونه است که پس از عبور این گروه از آریاها از معبر کوههای هندوکش و رسیدن به رودخانه سند با توفقی در این ناحیه، از این رودخانه نیز گذشتند

1 - Barr, K.: A.a.o.275

2 - A.a.o.275

3 - A.a.o.276

4 - A.a.o.276

5 - A.a.o.276: نگاه کنید به:

و در اطراف رودخانه پنجاب (پنج آب Fünfstrom land) بطورنهایی ماندگار شدند و تمدن خاص خود را بنیان نهادند. ایرانیان به این مردم "هندو = Hindu" براساس رودخانه سند (Indus) نام نهاده‌اند. برخی منابع "هندو" را "هندوا = Hinduva" نوشته‌اند.^(۱) در منابع پهلوی به آنان "هندوکان = Hindukan" گفته می‌شود.^(۲) جا دارد که اندکی درباره فرهنگ این گروه از آریاها سخنی گفته شود. کهن‌ترین و مهمترین اثر ادبی هندوان مجموعه بزرگ سرودهای مذهبی "ریگ ودا = Rigveda" است که معنای آن "وداها یا سرودهای دینی" است.^(۳) خاستگاه این سرودها سرزمین پنجاب و زمان آن حدود آغاز هزاره دوم پیش از میلاد است. برخی از محققین زمان سرایش این سرودها را در طول هزاره دوم و برخی نیز این زمان را اواخر هزاره دوم پیش از میلاد می‌دانند.^(۴) دسته‌های دیگر آریائی احتمالاً در حدود نیمه دوم هزاره دوم پیش از میلاد (سده شانزدهم تا هفدهم «۱۶۰۰ - ۱۵۰۰» پیش از میلاد) به صورت شاخه‌های متعددی وارد بین‌النهرین شده‌اند. از آنان روایات مکتوب قابل توجهی در دست است.^(۵) اندکی پس از سده هفدهم پیش از میلاد (۱۶۰۰) کاسی‌ها (Kassiten) به صورت قومی در آمدند که به موجب شواهد تاریخی از ارتفاعات ایران وارد بین‌النهرین شده‌اند و فرمانروایی بر "بابل = Babylon" را به آنان نست می‌دهند. آنان پنج سده یا به سخن دیگر نیمی از یک هزاره بر بابل حاکمیت داشتند. زبان آنها آریائی نبوده‌است و تعلق آن به زبانهای متداول در آن قلمرو جغرافیایی مشخص نیست. تنها در یک سند کوتاه کاسی - آکادی که از آنها بدست آمده است اسامی برخی از خدایان کاسی‌ها به چشم می‌خورد. از

1 - Barr, K.: a. a. O. 174

۲- خدادادیان. همانجا ص ۱۰۷

هندی یا "Inder" عنوانی است که منابع مشترک یونانی - رومی و ایرانی به هندیان داده‌اند.

3 - Barr, K.: A. a. o. 274 "Veda" به معنای دانش و آگاهی است.

4 - A. a. o. 274

5 - A. a. o. 274

(۱۵۰۰ ق.م تا ۱۶۰۰ ق.م)

آنجمله است "شوریزاش = Šurijaš" ^(۱) که احتمالاً همطراز با "شمس" ^(۲) Šamaš خدای آفتاب آکادی‌ها و بابلیها است. تردیدی وجود ندارد که "شوریزاش" با واژه هند و آریائی "سوریاس" ^(۳) = sūryas به معنای "خورشید" شباهت دارد. و باز هم تردیدی وجود ندارد که این نام توسط اقوام هند و آریائی زبان به کاسی‌ها منتقل شده و یا کاسی‌ها خود از اقوام فوق تقلید کرده‌اند. عنصر نیرومند و تأییدکننده دیگر در این خصوص، کاربرد نام‌های اشخاص آریائی توسط کاسیان و حوریان است. نام‌های خدایان هند و آریائی تنها توسط کاسیان اقتباس نشده است بلکه حوریان نیز نام‌های خدایان هند و آریائی را وارد فرهنگ خود نموده‌اند. ^(۴) حوریان مردمانی هستند که از طرف شرق یعنی فلات ایران وارد بین‌النهرین شده‌اند. احتمالاً زبان آنها با زبان اورارتویان ^(۵) خویشاوند است. حوریان حدود سال ۲۲۰۰ پیش از میلاد در نیپور ^(۶) (حومه بابل) حضور داشته‌اند و بعدها به صورت دسته‌های انبوه به نواحی شرق دجله (Tigris) وارد شده‌اند، جایی که در سال ۱۵۰۰ پیش از میلاد امپراطوری میتانی تأسیس شده است. فرمانروایان میتانی به گونه‌ای جالب و قابل توجه نام‌های هند و آریائی داشته‌اند مانند "ارتاتاما = Artatama" که از ریشه هندی است (rtá - dhāman). این واژه به معنای "کسی که نظم (قانون و راستی) خانه اوست" می‌باشد نام دیگری از پادشاهان میتانی توش رتا (Tušratta) که از ریشه هندی - (rātha- tvesa) که معنای آن "کسی که از آبه جنگی او نیرومندانه به سوی هدف حرکت می‌کند" و نیز شاولش شاتر (Šauššatar) که از ریشه هندی sauk - satra به معنای "کسی که فرمانروایی خوب می‌کند". "شاه عادل". نام‌های ایرانی و هندی مشابه برای شهروندان و فرمانروایان در

"حوریان به احتمال زیاد و با این ترتیب به معنای = خورشیدستایان = است" Šurijaš - 1

2 - Šamaš

3 - suryas (نام حوریان از همین واژه است) حور یعنی خورشید

4 - A.a.o/274

5 - Urartäer

6 - Nippur

فلسطین و سوریه و در مناطقی که حوریان قلمرو و حکومت خود را گسترانیده بودند، بکار برده می‌شده‌اند. حوریان برای ارباه جنگی واژه "مرژانو = Marjannu" بکار میرده‌اند که از واژه Mária در زبان هند و آریائی است و به معنای "مرد جوان" و یا "رزمنده، جنگجوی جوان" (۱). این احتمال وجود دارد که آن دسته از آریائیان که به هندوستان نرفته‌اند از طریق ایران به بین‌النهرین وارد شده‌اند. (۲) میتانی‌ها به خاطر خوی جنگجویی، سلحشوری و بی‌باکی و نیز هنرمندی‌شان و اینکه در همه خدماتی که در توان آنها بوده است از خود چالاکی و زبردستی خاصی نشان می‌داده‌اند، توسط کاسیان و حوریان به کار گمارده می‌شدند حتی میتانی‌ها به خاطر ویژگی‌های فوق و کفایت‌ها و لیاقت‌های دیگر این شایستگی را داشته‌اند که به جرگه اشراف پیوندند و در خانواده و دستگاه و قلمرو تخصصی فرمانروایان راه یابند. (۳) ناگفته نماند که حضور میتانی‌ها در غرب ایران و رفت و آمدهای بعدی آنها به بین‌النهرین و به ویژه به شمال آن که قلمرو اورارتویی‌ها و هیتی‌ها بوده است، تا زمان روی کار آمدن مادها در اواخر سده هشتم پیش از میلاد تأیید شده است. دوباره یادآوری می‌شود که حضور آریاها در غرب ایران که از نامهای آنها قابل تشخیص است و منابع کهن متعدد آنرا تأیید کرده‌اند از سده هفدهم پیش از میلاد مسیح بوده است. (۴) در آن زمان شواهدی از حضور کاسیان که بر بابل نیز فرمانروایی داشتند غیر قابل انکار است. در همین زمان میتانی‌ها در مناطق شمالی بین‌النهرین تا فلسطین فرمانروایی داشته‌اند، زیرا اسامی میتانی‌ها در سنگ نبشته‌های میخی کشف شده در مناطق فوق به چشم می‌خورد. (۵) لازم به یادآوری است که از فرمانروایان کاسی حاکم بر بابل پیوسته تحت عنوان "شاه چهار اقلیم یا چهار بخش جهان" نام برده می‌شده است. (Freyer, a.a.o.25) جا دارد به نقطه نظر جغرافیایی - تاریخی که درباره آریاها اظهار شده است اشاره‌ای بکنیم: بنا به تحقیقات جغرافیایی

1 - Barr, K.: A.a.o.274 - 5

2 - A.a.o.275

3 - Barr, K.: A.a.o.275

4 - Duchesne Guillemin, a.a.o.10

5 - A.a.o.10 + Freyer, a.a.o.25

- تاریخی ایران امروز تنها بخشی از منطقه‌ای را در بر می‌گیرد که ایرانیان باستان (آریاهای ایرانی)^(۱) در طول تاریخ خود به خویشتن اختصاص داده‌اند. سرزمین‌های دیگری که نشانه‌هایی از حضور آریاها رابه ثبوت می‌رسانند عبارتند از افغانستان، جنوب غربی پاکستان (بلوچستان)، ترکستان روس تا ناحیه سیردریا^(۲) در امتداد قلمرو آرال - کاسپی^(۳) و دریای مازندران و همچنین بخشی از جنوب روسیه تا کرانه‌های دریای سیاه.^(۴) کشور ایران یا مخفف "ایران شهر (Iran - šahr)" چنانکه در پیش گفته شد یعنی "سرزمین آریاها = Land der Aryas" پیش از ورود و استقرار آریاها در این ناحیه، با هندوان بعدی یا ساکنان آینده هندوستان که آنها نیز خویش را آریائی می‌نامند، گروه واحدی را تشکیل می‌داده‌اند.^(۵) خویشاوندی و تعلق مشترک ایرانیان و هندیان به نژاد آریائی تنها به خاطر عضویت در این گروه واحد نیست. بلکه این خویشاوندی از دیدگاه زبان‌شناسی بخاطر شباهتهایی میان نام‌های قدیمی ایرانیان و هندیان، شباهت و تعلق زبانهای قدیمی ایرانی و هندی به یک زبان واحد تحت عناوین "هند و ایرانی" و یا "هند و آریائی" است. از سوی دیگر مشترکات دینی در اعتقادات کهن ایرانیان و هندیان قابل توجه است.^(۶) همانگونه که پیشتر اشاره شد، موطن اصلی این هند و ایرانیان به طور قطع مشخص نیست. هند و ایرانیان بعنوان شاخه‌ای از ملل هند و اروپایی، نشانه‌هایی که خاستگاهشان را ثابت کند به یادگار نگذاشته‌اند، تنها می‌دانیم که آنها از ناحیه شمال غربی وارد هندوستان شده و حوالی رود پنجاب را اشغال کردند.^(۷) این ناحیه عبارت از سواحل رود سند (Indus) و رودخانه‌های منشعب شده از آن می‌باشد. ناگفته نماند که این را می‌توان استقرار آغازین هندیان باستان و پیش درآمد پیشروی هندیان و گسترده شدن آنها دانست. به سخن دیگر هندیان پیش از

1 - Iranier

2 - Syr - Darya

3 - Aral- o -Kaspian

4 - Duchesne.Guilleminn, a.a.o.80

5 - A.a.o.10

6 - A.a.o.10

7 - A.a.o.10 + Freyer, a.a.o.20

رسیدن به حوالی رود گنگ (Ganges) در حوالی سند و پنجاب سکنی گزیدند و سپس به سوی رودخانه گنگ حرکت کرده و در بقیه قاره هندباستان (Indischer Kontinent) پراکنده گردیدند. ولی چگونه شاخه ایرانی در ایران استقرار یافتند و نخست به این فلات رخنه کرده و سپس در این جا مسکن گزیدند، کسی این را نمی داند و هنوز برای ما آمیخته با ابهام فراوان است. ^(۱) یکی از علل عمده که ما را در تشخیص درست مبدأ و مسیر آریاها به ویژه به ایران و هندبا مشکل روبرو می کند، مهاجرت های گسترده اقوام گوناگون بطور همزمان است. نه تنها سده سیزدهم پیش از میلاد مسیح، بلکه سرتاسر هزاره دوم پیش از میلاد زمانی است که بیشترین جنبش های مهاجرتی اقوام صورت گرفته است. ^(۲) این جنبشها را نمی توان تنها به عنوان نمونه در پیشروی ایلیریان (Illyrier) از اروپای مرکزی به قلمرو دریای مدیترانه دانست، بلکه مهاجرت هایی در مقیاس گسترده از مرکز قاره فوق به سراسر جهان و تمدن های باستانی و به سوی حوزه مدیترانه است و این پیشروی شرق باستان را نیز در بر می گیرد و تداوم این حرکت مانند کمربندی ایران و حوزه رود سند را محاصره می کند. ^(۳) حاملان و عاملان این جنبش بهیچوجه هند و ژرمن ها = Indogermanenn "نیستند، ولی موجبی برای ورود هند و ژرمنها برای ورود در تاریخ هستند. ^(۴)

ب: مشترکات فرهنگی، شاخه های آریائی و شیوه زندگی آنها

پس از ورود قطعی آریاها به فلات ایران که حدوداواخر سده هفدهم ق.م (۱۶۰۰ ق.م) است، مهاجرت حوریان و کاسیان از فلات ایران زیر فشار آریاها آغاز می شود. ^(۵) درباره شیوه زندگی و نظام اجتماعی آریاها در فلات ایران در خلال

1 - A.a.o.10

2 - Freyer, a.a.o.20

3 - A.a.o.20

4 - Aa.O.20

5 - Ploetz, K.: A.a.o.S.61,79

سده‌های بعد اطلاعات دقیقی که مبتنی بر اسناد و مدارک باستان‌شناسی و تاریخی باشد در دست نیست، تنها داستانها و پاره‌ای متون دینی متعلق به ادواریشین در دست می‌باشد، که از نظر تاریخی از اعتبار چشمگیری برخوردار نیست.^(۱) به عنوان مثال: به کدام مردم باید به طور قطع مفرغ لرستان را که بخشی از آن متعلق به هزار سال پیش از میلاد مسیح است نسبت داد؟^(۲) مراد، آثاری متنوع از این دست است که در مناطق کرمانشاه و نهاوند بدست آمده است. برخی از باستان‌شناسان و پژوهشگران به ماده‌ها فکر میکنند که اسب‌پرور بوده‌اند برخی به کاسیان پیش از ماده‌ها می‌اندیشند علیرغم وجود وجه اشتراک تمدن ایرانیان و هندیان بصورت تنگاتنگ که حتی در ادوار بعد از مهاجرت آنان نیز وجود داشته و به ثبوت رسیده است، این دو گروه از آریاها دارای ساختار اجتماعی یکسان نبوده‌اند و شیوه معیشت آنها با یکدیگر متفاوت بوده است.^(۳) و نیز علیرغم ساختار همسان زبان در ادبیات ایران و هند همانگونه که اشاره شد بطور روشن بویژه در آثار دینی آنان قابل شناسایی است، ایرانیان به آمیختگی‌های فرهنگی با اقوام دیگر نیز در داده‌اند که چنین نشانه‌ای در مورد هندیان صدق نمی‌کند. ارتباطهای بعدی ایرانیان با تمدنهای دیگر از جمله با ساکنان و تمدنهای بین‌النهرین و یونان و اقتباس مکرر خط توسط ایرانیان از اقوام سامی و آرامی نژاد موجبات ورود عناصر غیر ایرانی به فرهنگ ایران را فراهم کرده است که قابل توجه می‌باشد.^(۴) به گونه‌ای که در صفحات پیش اشاره شد در یک ارزیابی کلی "ملل ایرانی" یا "ایرانیان" عنوان علمی و تاریخی برای شمار زیادی از ملل و قبایلی است که از نظر زبان و فرهنگ به یکدیگر نزدیک هستند. گویشهای ایرانی هر کدام بتنهایی و بتدریج صورت‌های متفاوت و بعضاً دگرگون شده‌ای پیدا کرده‌اند. این تفاوت را می‌توان

1 - A.a.o.104

2 - A.a.o.104

3 - A.a.o.104

4 - A.a.o.104,106

حتی در دستور زبان این گویشهایافت.^(۱) تشخیص ویژگیهای هر زبانی در جزئیات ساختاری آن زبان چه از نظر افعال و صفتها و چه دیگر مختصات دستوری تنها با توجه به اصل و اساس مشترک این زبانها، از عهده زبان‌شناسان برمی آید. در این سخن از یک زبان "الگو" یا "مادر" و یا به اصطلاح درست‌تر "کهن" است که زبان آریائی نامگذاری شده است. به عنوان نمونه و مثال می توان زبانهای ایتالیایی، فرانسوی، اسپانیایی و دیگر زبانهای رومانی را نام برد که بنا به استدلال و اظهار نظر زبان‌شناسان زبان لاتین، زبان "مادر" و اصلی آنها است.^(۲) با استفاده از همین سبک و سیاق، از سوی زبان‌شناسان زبانهای ایرانی و به ویژه زبانهای فارسی میانه، به زبانهای شمال خاوری ایران "گوشها" گفته می‌شد. و همه این گوشها را مشتق شده از زبان فارسی میانه و بطور روشن زبان "پهلوی" می‌دانند، مانند گوشهای سُغدی، سکایی، خوارزمی، باختری (باکتری) و هراتی و... که از زبان پهلوی شمالی اشتقاق یافته‌اند.^(۳) قوم‌شناسان و زبان‌شناسان، بسیاری از ملل اروپایی بویژه ساکنان شمال اروپا مانند اسکانندیناویها، آلمانی‌ها و در بخشهای دیگر اروپا روسها و یونانیان را ملل برادر با آریائها می‌دانند.^(۴) آریائها از دیرباز مظاهر طبیعت را ستایش می‌کرده‌اند. پرستش و احترام به عناصر اربعه یعنی آب و آتش، باد و خاک در میان آریائیان متداول بوده و بعدها نیز این شیوه احترام در میان ایرانیان حفظ شده است. آریائیان به نور و تاریکی و تأثیر آنها در حیات اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی انسانها پی برده و نیکی و بدی را در ارتباط با دنیروی بالامی دانستند. در آغاز برای دفع و گریز از نیروهای آسیب رسان به طلسم^(۵) کردن و نیز بی اثر کردن نیروهای آسیب‌رسان و بیماری زا می‌پرداختند. دانه‌های فیروزه و مهره‌های گوناگون از شاخ جانوران و گوش ماهی به گردن خویش

1 - Barr, K.: A. a. o. 265

2 - . a. o. 265 ff

3 - Sieh Brandenstein, W.: A. a. o. 4

نگاه کنید به:

4 - A. a. o. 4. + Reuchect, H.: Aw. Eb. 5+ Freyer, H.: A. a. o. 21

5 - Talisman

خدادادیان: اعتقادات آریائها ص ۱۰۹

می‌آویختند و یا بصورت دستبند به دستهای خویش آویزان می‌کردند.^(۱) به اعتقاد آنان و بسیاری از اقوام دیگر که همین روش را داشته‌اند، این مهره‌ها و یا مشابه آنها به صورت طلسم از توانایی ارواح و نیروهای زیانکار و آسیب رسان در حریم زندگی انسانها و جانوران و کشتزارها و مراتع می‌کاستند و فعالیت آنها را مهار می‌کردند. نمونه‌هایی از این اشیاء طلسم‌کننده بعنوان آثار ارزشمند و آموزنده از آریائیان در حفاریهای ناحیه فارس و دیگر کاوشهای باستان‌شناسی متعلق به همان منطقه بدست آمده است.^(۲) افزون بر این در قبرهای انسانها زینت‌آلات و حتی ادوات و ابزار و لوازم زندگی جنگی و شکار بدست آمده است. که بیانگر اعتقادات آریائیان به زندگی پس از مرگ است در این قبور قطعات ظروف نیز بدست آمده است. به احتمال زیاد آریائیهامردگان خویش را با مقداری خوراک و آشامیدنی که در این ظروف قرار می‌دادند، به خاک می‌سپرده‌اند و بر این باور بوده‌اند که این کار جنبه تأمین توشه برای زندگی پس از مرگ او را داشته است.^(۳) لازم به یادآوری است که اکثریت ملل قدیم مشرق زمین و به ویژه ساکنان بین‌النهرین و نیز مصریان باستان به همراه مردگان ظروف خوراکی و آشامیدنی، زینت‌آلات و اسب و کنیز و ابزار و لوازم شکار و جنگ و حتی لباس نیز با او در گور می‌نهادند. لازم به یادآوری است که مورد بالا بیشتر در مورد متعلقین به اقشار و طبقات بالای جامعه مانند رجال سیاسی و نظامی، فرمانروایان و اشراف و نجبا که دارای قبور بزرگ و وسیع و مجلل بوده‌اند بدست آمده است. در حالیکه در عیلامیان و بسیاری از اقوام سامی و آرامی مردمان عادی و کم بضاعت جامعه را در قبور دستجمعی و گاهی در حفره‌ها و گودالهای بزرگ بی هیچ توشه‌ای و ابزار و ادوات و زینت‌آلات به خاک می‌سپرده‌اند. در کاوشهای باستان‌شناسی در ناحیه لرستان نشانه‌های ارزشمند و قابل مطالعه‌ای از نگاره خدای ماه و نقش میترا، خدای آفتاب

1 - Gabriel, A.: Die Religionsgeographie von Persien, S. 24+ خدادادیان: همانجا، ص ۱۰۹

2 - A. a. o. 24. +

خدادادیان: اعتقادات آریائیهامی باستان ص ۱۱۱

3 - A. a. o. 24. +

خدادادیان: همانجا، ص ۱۱۰

مربوط به سده هفتم و ششم پیش از میلاد یعنی زمان حکومت مادها بدست آمده است.^(۱) احتمالاً اینگونه نقوش و بویژه تصویر نیمی از خورشید در حال پرتو افشانی بر سر در معابد صخره‌ای عصر مادها رابطه‌ای با فرهنگ سامیان و آرامیان دارد. برخی از پژوهشگران اصالت سومری به آن می‌دهند. بسیاری از کارشناسان تاریخ ادیان و باستان‌شناسی زمان خلق این آثار را آغاز شناخت مهر و ناهید و پی‌ریزی پرستش بعدی آنها می‌دانند. در بابل "شمش" (Šamaš) "به عنوان خدای آفتاب، در مصر "رَع" (Ra) یعنی خدای آفتاب و در یونان باستان "آپولون" (Appollon) نیز به عنوان خدای آفتاب که در "هلیوس" (Helios) "یعنی کره خورشید و نیز "مأمور هدایت گردونه خورشیدی" مورد پرستش بوده‌اند، بر فرهنگ آریاها بی تأثیر نبوده است. آریائیان باستان خورشید و ماه را بعنوان خدایان و معبودهای خود ستایش نمی‌کرده‌اند، ولی آنها را در زندگی خود به ویژه در امر کشاورزی و دامپروری و حیات اقتصادی و معیشتشان مؤثر می‌دانسته‌اند.^(۲) آریاها برای بدست آوردن محصول خوب و سرشار کشاورزی و افزونی دامهای خود به توانائی عناصر فوق باور داشته و معتقد بودند که این تابش خورشید و باران هستند که آفات کشاورزی و بیماری را برای دامها و انسانها از زندگی آنها دور می‌کنند. در قلمرو تمدن مربوط به انسانهای ساکن حاشیه کوههای زاگرس به ویژه ناحیه لرستان نشانه‌هایی از ایمان آریاها به یاری طبیعت و خشم آن در بوجود آمدن بلایای طبیعی در امر کشاورزی و دامپروری بدست آمده است. این طرز فکر بعدها در ایران پیش از اسلام و نیز در بین‌النهرین وسیله تبلیغ و توصیه پیشوایان دینی که فلسفه دیانت خود را بر دامپروری و برزیگری استوار کرده بودند نمودار است. این پیشوایان عمدتاً بصورت هماهنگ دام‌گستری و قربانی را نکوهش کرده‌اند. سومریان نخستین خدایان خود را در تصاویر جانوران متجلی می‌کرده و شکار جانوران را گناه می‌شمرده‌اند و در برابر، پرورش دام را جزو کارهای نیک شمرده و به مردم

1 - Gabriel, a. a. o. 25. + ۱۱۰ خدادادیان: همانجا ص

2 - Gabriel, a. a. o. 25+ ۱۱۰ خدادادیان همانجا، ص

توصیه می‌کرده‌اند. نقوش بیشماری از این دست که توسط سومریان و دیگر ساکنان بین‌النهرین به یادگار مانده، بدست آمده است. آریائیان شاید تصویری از نیروهای مافوق توان بشر در نگهداری و پناه دادن و افزونی جانوران و رمه‌های خود داشتند و این قبیل فرشتگان را نگاهبانان رمه‌ها، احشام، اسبان و کشتزارهای خود می‌پنداشتند.^(۱) نقاشی‌هایی که بر روی ظروف گلی می‌کرده‌اند، بیشتر این تصور را در انسان ایجاد می‌کند که آریاها به معجزه و سحر و افسون اعتقاد داشته‌اند. برخی از این نقاشیها بصورت اشکال هندسی هستند و معرف نیروهای مولّد طبیعی در بوجود آمدن هوای خوب و باران سودمند و یا بالعکس طوفان و خشم طبیعت هستند.^(۲) لازم به یادآوری است که سومریان نیز طوفان و بلایای مشابه طبیعی و آتش گرفتن طبیعی جنگلها بر اثر گرمای زیاد خورشید را نیز ناشی از خشم خدایان می‌دانستند و برای مهار کردن این پیشامدها و جلوگیری از تکرار آنها در معابد حضور می‌یافتند و با تقدیم قربانیهای گسترده در راه خدایان نظر آنان را دوباره جلب می‌نموده‌اند. آنچه را که در این خصوص درباره آریاها می‌توان تصور کرد به این صورت است که اینگونه نشانه‌ها و نقوش به صورت خورشید و فروغ تابان آن در حال و قالب پرتو افشانی به چشم می‌خورد و چنانچه تابش خورشید بصورت پراکنده و به اصطلاح نقش خورشید بالدار باشد رعد و برق و ابر غرّان را که نشانه‌ای از ریزش باران است و پیامد آن کشاورزی و محصول و دامپروری سالم و سرشار است نوید می‌دهد آریاها در این راستا نقوش رودخانه‌ها و چشمه‌سارها و جانداران وحشی را نیز بصورت نقوش قابل ملاحظه و مطالعه که مفاهیم بالا را تجسّم می‌کند از خویش به یادگار گذاشته‌اند.^(۳)

1 - Kilber: Iran past and present, S.17+ ۱۱۰ و ۱۱۱

2 - A.a.o.17+ ۱۱۱ خدادادیان: همانجا، ص

3 - Gabriel, a.a.o.25+ ۱۱۱ خدادادیان: همانجا، ص

ج: اقتصاد و معیشت آریائیا در ارتباط با مهاجر تسان

منابع تاریخی و جغرافیای تاریخی فلات ایران و شرایط اقلیمی مناطق مختلف این فلات را در مقایسه با سرزمین‌ها و کشورهای همجوار دارای امتیازات بسیار زیادی می‌دانند. شرایط جغرافیایی فلات ایران تأثیر زیادی در امر تولید و اقتصاد ساکنان این فلات از زمانهای دور تا کنون داشته است. اکثر جنگجویان و فاتحان که کمر به تسخیر ایران بسته‌اند، شیفته همین منابع تولید و درآمدهای اقتصادی آن بوده‌اند. نجد ایران بصورت یک پل ارتباطی، بخشهای خاوری و باختری آسیا را به یکدیگر پیوند می‌دهد. موقعیت فلات ایران از این بابت اهمیت ویژه‌ای دارد. در ادوار باستان که امر دریانوردی دارای مسائل و مشکلات فراوان بود این فلات تنها راه ارتباطی بخشهای مختلف آسیا با یکدیگر بود. افزون بر این همین فلات کشورهای حاشیه دریای مغرب را با اروپا پیوند می‌دهد. همین موقعیت فلات ایران موجب ارتباط مردمان بسیار از نژاد و ملیت‌های گوناگون بود.^(۱) قابل توجه است که این شرایط اقلیمی و اوضاع جغرافیایی و آب و هوای آن اثرات چشمگیری در دیانت و فرهنگ ایرانیان در ابعاد گوناگون داشته است. از سویی چون فلات ایران به عکس بین‌النهرین، مصر و هند دارای رودخانه‌های بزرگ و پرآب نیست و رودهای بزرگ عمدتاً در حاشیه این فلات و یا در جوار آن جریان دارند، کمی آب و خشکی هوادر اکثر مناطق ایران بویژه مقارن ورود آریاها مشکلات فراوانی در نظام تولید و امر کشاورزی و اقتصاد و طبعاً معیشت جامعه آریائی پدید آورد. آریائیهای وارد شده به فلات ایران، تحمل مشقات فراوان، ابزار و امکانات آبیاری مصنوعی و مشروب کردن زمینهای خشک را فراهم کردند تا بتوانند بخشهای مورد نظرشان را آباد و قابل کشت و زرع نمایند.^(۲) براساس نظر برخی از مورخان اینگونه تلاش‌ها از ابزار ویژه و خصوصیات بارز آریاهای ایرانی در تأمین معیشت آنها شد. اصل تلاش در راستای بارور کردن زمینهای خشک آنچنان اهمیت یافت که در تفکرات

۱- پیرنیا، حسن: تاریخ ملل قدیم مشرق (کتاب اول از مجموعه جیبی) ص ۱۵۲

۲- پیرنیا: همان کتاب، ص ۱۵۲ و ۱۵۳

مذهبی آریاها این واقعیت جای خود را یافت که کشت و زرع در شمار کارهای خوب قلمداد گردید و پیوسته ستوده می شد. وقتی دیانت آریاهای ایرانی و آریاهای هندی را با یکدیگر مقایسه کنیم به این حقیقت روشن و قابل توجه برمی خوریم که شرایط اقلیمی و اوضاع جغرافیایی و نظام تولید متفاوت بین این دو جامعه تأثیر به سزایی در ایجاد تفاوت و تباین بین دیانت و اعتقادات مذهبی دو جامعه آریایی ایرانی و هندی داشته است. نگاه دوباره‌ای به چگونگی ورود آریاها به فلات ایران می تواند زمینه‌ای برای مطالعه و مقایسه فرهنگ آریاها با اقوام و تیره‌های خویشاوند و هم نژاد آنها باشد. آریاییهای ایرانی شاخه‌ای از مردمان هند و اروپائی هستند که به موجب پژوهشهایی که قوم‌شناسان و نژادشناسان درباره اقوام هند و اروپایی انجام داده‌اند، نشان می دهد که شاخه آریائی دارای فرهنگ کهن هستند که قدمت آن به سده چهاردهم پیش از میلاد (اواسط هزاره دوم پیش از میلاد) می رسد و در مقایسه آثار فرهنگی و ادبی مردمانی مانند یونانیان، ایتالیاییها که دارای سابقه فرهنگی جوانتری هستند، پیشینه قابل توجه‌ای را به شاخه آریائی نسبت می دهند. آمیختگی مطالب تاریخی اسطوره‌ها در فرهنگ کهن ایران، پرداختن به جزئیات این موضوع را دشوار می کند ولی شواهد گوناگون در دست است که ما را به شناخت و قدمت و پیشینه آریاها یاری می دهد. نگاهی به مسیر حرکت آریاها که پس از جدائی از مردمان هند و اروپایی^(۱) به سوی جنوب رفته و بعدها به شعب و شاخه‌های کوچکتری تقسیم شده‌اند، پژوهشگران را با شرایط جغرافیایی تازه بویژه برای آریاهای ایرانی، آشنا می کند. عمده‌ترین این شعبه‌ها و شاخه‌ها عبارتند از شعبه آریاهای هندی، شعبه آریاهای ایرانی و شعبه سکایی که شعبه اخیر که به سکاها یا آسیای میانه معروف است به موجب اسنادی که در قرن حاضر بدست آمده و مورد مطالعه و بررسی چندین باره قرار گرفته از آریاها یا ایرانیان شمالی بوده‌اند و آنچه این نظریه را تأیید می کند زبان آنها

است که از زبانهای ایرانیان شمالی تشخیص داده شده است.^(۱) اطلاعات مطمئن و قابل اعتمادی درباره وضعیت اجتماعی و زندگی و یا به سخن دیگر تاریخ و فرهنگ این اقوام آریایی در ادوار و اعصار پیش از تاریخ در دست نیست. از اهم این دشواریها پی بردن به زمان نسبتاً قابل اعتماد یا محدوده تقریبی زمانی جدا شدن آریاها از دیگر مردمان هند و اروپایی است. هم‌اکنون این نکته که تا چندی پیش ابهام برانگیز بود روشن است که آریاها پس از این جدایی ملتی در کنار هم زندگی می‌کرده‌اند. هم‌اکنون بطور نسبی می‌توان زمان جدا شدن آریاها از مردمان هند و اروپایی را حدود سه هزار سال قبل از میلاد دانست. امکان نزدیک‌تر کردن این زمان به عصر حاضر از آن جهت مقدور نیست که به موجب اسناد و تحقیقات موجود، کتاب ریگ‌ودا^(۲) که کتاب مقدس هندوهاست پیش از سال هزار و چهارصد یا سده پانزدهم پیش از میلاد مسیح نوشته شده است. به این ترتیب جای تردید باقی نمی‌ماند که در این مقطع زمانی زبان آریاها متفاوت بوده و شاخه ایرانی و هندی آریائی به زبانهای گوناگون سخن می‌گفته‌اند. براساس این فرضیه و با توجه با نظر زبان‌شناسان یک هزاره پیش از این زمان یعنی حدود ۲۴۰۰ سال پیش از میلاد (اواسط هزاره سوم پیش از میلاد) زبان اقوام آریائی زبان واحدی بوده است. آریاها زمان درازی دارای زبان واحد بوده و همگی به آن تکلم می‌کرده‌اند، زیرا به زمان درازی یعنی حداقل سده‌ها نیاز است تا هر شاخه‌ای گویش ویژه خود را داشته باشد و به آن سخن بگوید.^(۳) بیشتر نظر دانشمندان و پژوهشگران بر این نکته متمرکز بود که آریاها در مناطقی که در محدوده شمالی دریاچه آرال است متحداً و مشترکاً مدت زمان درازی سکونت داشته‌اند. هم‌اکنون باور بر این است که اینها در نواحی رودخانه سیحون و آمو دریا (رود آمویه) می‌زیسته‌اند و بیشتر آنها به هنگام جدا شدن از هم به طرف آسیای میانه و آسیای باختری رفته‌اند. از

۱- پیرنیا: همان کتاب، ص ۱۵۳ و ۱۵۴

۳- پیرنیا: همان کتاب، ص ۱۵۴

آنجائیکه آثار مکتوب و قابل توجهی از سکاها به جای نمانده و تاریخ این قوم را بیشتر در اسناد و کتیبه‌ها، سالنامه‌ها و یادنامه‌های شاهان و فرمانروایان ملل دیگر می‌شنویم، باید این اصل را بپذیریم که اطلاعات ماراجع به پیشینه سکاها و فرهنگ و جامعه آنها تنها محتوای کتیبه‌های عهد باستان و آثار و نوشته‌های مورخان یونانی و تحقیقات باستان‌شناسان است که دربارهٔ مقابر فرمانروایان سکایی و آثار هنری آنها در گنج زبویه و مانند آن که عمدتاً با دیگر اقوام ایرانی به طور مشترک و همینطور با کیمریان و اقوام ساکن در بین‌النهرین داشته‌اند، آگاه شویم. عدم وجود اسناد کافی دربارهٔ سکاها را باید از سویی به این اصل ارتباط داد که این قوم در تاریخ به عنوان مردمانی نیرومند، سلحشور و در عین حال بیابانگرد و بی‌دولت معروف بوده است. قلمرو و اسکان زندگی سکاها بسیار گسترده بوده و از مناطق مرکزی آسیای وسطی تا کرانه‌های رود دانوب بطور پراکنده زندگی می‌کرده‌اند. ایران از سرزمینهایی است که بنا به مستندات تاریخی در ادوار باستان خود به کرات با این قوم برخورد و پیوند داشته است چه از زمان مادها، چه در عصر هخامنشیان، چه در دورهٔ حکومت یونانیان بر ایران در عصر سلوکیان و نیز در دوره‌های اشکانی و ساسانی این موضوع صادق است. بدیهی است این برخورد و پیوند گاه و بیگاه به صورت همزیستی مسالمت‌آمیز و خدمات متقابل نیز بوده است از آنجمله است حضور سکاها ای تیزخود^(۱) در ارتش هخامنشیان. به گزارش خود داریوش در کتیبه‌هایش باز گردیم به آریاهای ایرانی و هندی که پس از مهاجرتشان در آسیای مرکزی به باختر (باکتریا)^(۲) آمدند و از آنجا شعبه یا شاخه هندی آریاها به سوی کوه‌های هندوکش^(۳) رفته و به درّهٔ پنجاب سرازیر شدند و شاخه ایرانی آریاها به سوی جنوب و غرب متمایل و روانه شدند و در فلات ایران منتشر گردیدند. برخی از پژوهشگران و صاحب‌نظران در زمینه چگونگی مهاجرت آریاها بر این

1 - Sakka tigra Khaudā

2 - Baktria

3 - Hindukuš

باورند که آریاهای هندی از جانب فلات پامیر^(۱) به طرف هندوستان فعلی روانه گردیدند. این گمان نیز اظهار شده است که محل جدا شدن آریاهای هندی و ایرانی در اروپا بوده است و سپس هندیها در سال ۱۷۰۰ پیش از میلاد از طریق قفقاز تا شمال ایران آمده و آریاهای ایرانی به دنبال آنها وارد فلات ایران شده‌اند. آریاهای ایرانی پس از ورود به ایران، هندیها را که به شمال ایران آمده بودند، به سوی شرق روانه کردند. نام ایران از واژه آریا گرفته شده است و به معنای موطن آریائیان است. واژه کنونی "ایران" در طول تاریخ به صورتهای گوناگون در منابع دینی و تاریخی و نهایتاً فرهنگ لغات آمده است. مثلاً بصورت "اَیریانام"^(۲) و سپس "آیریان"^(۳) و نیز "آیران"^(۴) و هم اکنون ایران آمده است.^(۵) در زبان پهلوی اشکانی "اِران"^(۶) کما اینکه اشکانیان به ایران زمین "اران شتر" می‌گفتند و واژه ایران در پهلوی ساسانی "اَیران" (سعلس) میباشد. گفته می‌شود که "اراتوستن"^(۷) فیلسوف و جغرافیدان و عالم دانش هیأت و نجوم یونان باستان که زمان زندگی او را باید در سده سوم پیش از میلاد دانست برای نخستین بار در اسناد یونانی از بخشی از ایران به نام "آریانا"^(۸) نام برده است.^(۹) از قول سترابون^(۱۰) جغرافیدان معروف (در کتاب پانزدهم فصل دوم و بند هشتم) گفته می‌شود که وی حدود ایران را از قول اراتوستن چنین معین کرده و گفته است: «حدود ایران از طرف

۱- پیرنیا: همان کتاب، ص ۱۵۵

2 - Airyanām

3 - Airyān

4 - Airān

۵- پیرنیا: همان کتاب، ص ۱۵۵

6 - Erān

7 - Eratosenes

8 - Aryānā

۹- پیرنیا: همان کتاب، ص

10 - Strabon

مشرق به رود سند،^(۱) از شمال به کوههای پاراپامیز^(۲) که به قولی سلسله کوههای افغانستان شمالی یا هندوکش است و کوههای دیگر تا دریند بحر خزر یا دروازه کاسپین^(۳) و از طرف جنوب به دریای بزرگ عمان و از سمت مغرب به جایی محدود می شود که پارت را از ماد و کرمان را از اصفهان (پارتاکنا Paratakena) و فارس جدا می کند. «سترابون این حد را خطی می داند که از دریند بحر خزر تا کرمان کشیده باشد. این نشانی ایران یا آریانا از قول اراتوستن است. ولی خود سترابون گوید: بخشی از ماد، پارس، شمال باختر (باکتريا - بلخ) و سغد را نیز آریانا گویند، زیرا این مردمان نیز تقریباً به همان زبان سخن می گویند.»^(۴) حدود جغرافیایی ایران زمین در منابع تاریخی ایرانی و غیر ایرانی با توجه به دگرگونیهایی که تجربه کرده، متفاوت گزارش شده است. در عصر هخامنشی به موجب گزارشات گزنوفون^(۵) افسر یونانی که در خدمت کوروش کوچک پسر داریوش دوم و برادر اردشیر دوم بود در آغاز کتاب بازگشت ده هزار نفری از کوروش کوچک نقل می کند که وی تلاش و جنگ خود را علیه برادرش آنگونه ادامه خواهد داد که وارث تاج و تخت حکومتی بشود که قلمرو آن، چنان گسترده است که در یک نقطه از آن، آدمی تحمل گرمای آنرا و همزمان از سوی دیگر آن توان مقاومت در برابر سرمایش را ندارد. آنگونه که می دانیم، این امپراطوری از یک طرف به رود دانوب در شمال و از سوی دیگر به حبشه در آفریقا منتهی می شده است. ولی این را نمی توان ایران نامید. در عصر ساسانی بر اساس آثار متعلق به آنها حدود ایران یا ایران شهر بسیار گسترده بوده، زیرا شاهان ساسانی کلد (بابل) قدیم یا سواد را بمناسبت اینکه پایتخت ساسانیان در تیسفون بود دل ایران شهر می نامیدند.

1 - Indus

2 - Parapamise

3 - Caspien

۴- همان کتاب: ص ۱۵۵ و ۱۵۶

۵- پیرنیا: همان کتاب. ص ۱۵۶ به نقل از یاقوت حموی: مجمع البدان جلد یکم ص ۴۱۷ و مسعودی: مروج الذهب جلد

د: آریاها و ایرانیان از دیدگاه قوم‌شناسی (اتنولوژی)

سرزمین محل سکونت ایرانیان در عهد باستان، ایران کنونی را بر اساس نقشه‌های جغرافیایی متداول در جهان در بر می‌گرفته و افزون بر این در خاور بلوچستان و سرزمین پاکستان کنونی، افغانستان و سرزمین ترکمنستان در روسیه و ازبکستان و تاجیکستان و بخش‌هایی از قفقاز (سرزمین آلانهای^(۱) قدیم، که امروز "اوست‌ها"^(۲) نامیده می‌شوند و کرانه شمالی دریای سیاه (سرزمین "سکیت‌ها"^(۳)) و "سرمت‌ها"^(۴) نیز در بر گرفته است. دیر زمانی است که مورخین و پژوهشگران از منطقه شمالی ترک نشین اطلاعات مؤثر و جامعی را بدست نیاورده‌اند؛ منتها از تمدنهای معروف به زاگرس مربوط به هزاره سوم پیش از میلاد به کمک اسناد سومری و آکادی اطلاعات و اسناد یاری دهنده‌ای بدست می‌آید و پژوهشگران را به پیش می‌برد.^(۵) در آنجا به ویژه در دره‌های سرسبز و بارور مردمانی که شیوه قابل توجهی در امر زندگی و پیشرفت معیشتی داشتند از دیرباز سکونت گزیده بودند که احتمالاً از جنوب به شمال در حال حرکت و پیشروی بودند. از آنجمله‌اند در سوزیانا (خوزستان) عیلامیان^(۶)، در لرستان "کاسیان"^(۷) و در کردستان "گوتی‌ها"^(۸) و "سوباریان"^(۹) و بعدها کسانی که امپراطوری "میتانی"^(۱۰) را بنیان نهادند که به "حوریان"^(۱۱) معروفند. سرانجام در نیمه اول نخستین هزاره پیش از میلاد "ماننائیان"^(۱۲) و "موساسیریان"^(۱۳) و تیره‌های ارمنی پیش از هند و

1 - Alanen

2 - Osseten

3 - Skythen

4 - Sarmaten

5 - RGG:Bd.III.Sp.875,876

6 - Elamien

7 - Kassiten

8 - Guti

9 - Subaräer

10 - Mitanni

11 - Churrite

12 - Mannäer

13 - Musasiräer

ژرمنها که تشکیل دهنده اقوام "اورارتویی" (۱) هستند. که به آنها از سوی غرب "خاتیان" (۲) و اقوام "هیتی" (۳) پیش از هند و ژرمنها پیوستند. این اقوام که خیلی پیش از مهاجرت سامیان (۴) (اقوام سامی) و هندوژرمنها (اقوام هندوژرمنی) مستقر شده‌اند به وسیله اسامی آنها (نامهای اشخاص) و کتیبه‌ها به زبانهای گوناگون آسیایی باستان نشانه‌هایی از خود به یادگار گذاشته‌اند. (۵) بنظر می‌رسد که نخستین گروه آریایی در هزارهٔ دوم پیش از میلاد مسیح در این شرایط مأوی گزیده و خود را تثبیت کرده است. این گروه از استپ‌های ترکستان وارد نجد ایران شده است. لازم به یادآوری است که کاسیان که پیشتر از آنان نام برده شد، دولت کاسی را در بابل تأسیس نمودند. زمان تأسیس حکومت کاسیان در آن سامان قرن هجدهم پیش از میلاد حدوداً مقارن ۱۷۰۰ سال پیش از میلاد مسیح و طول زمان حکومت آنان بر بابل قریب پنج سده یعنی از ۱۷۰۰ - ۱۲۰۰ ق.م. بوده است. (۶) و در شمال بین‌النهرین امپراطوری میتانی در قرن شانزدهم پیش از میلاد حدوداً مقارن ۱۵۰۰ سال پیش از میلاد مسیح و طول زمان حکومت آنان بر شمال بین‌النهرین حدوداً دو قرن یعنی از ۱۵۰۰ - ۱۳۰۰ پیش از میلاد مسیح است. بدیهی است پس از دو حکومت فوق یعنی کاسیان بابل و میتانی‌ها دولتهایی در شمال بین‌النهرین به وجود آمدند. (۷) این دولت‌ها از مظاهر فرهنگی دولت‌های پیشین خود در کنار فرهنگ بومی این مناطق به اندازه کافی بهره‌مند شده‌اند. اسامی اشخاص به زبانهای هندی و ایرانی و عناوین و القاب و نام‌های جانوران و ابزار جنگ و شکار و ملزومات زندگی مانند فرهنگ اسب و فرهنگ ارابه (۸) از ویژگیهای مشترک آریاهای هندی و ایرانی است و هر دو عنصر متعلق به قشر رهبر یا فرمانروا

1 - Urartäer

2 - Chatti

3 - Hether

4 - Semiten

5 - RGG.3.sp.876

6 - RGG.III .876

7 - A.a.o.

۸- در مجموع یک اصطلاح توافق شده است که تحت عنوان تمدن اسب و ارابه به آن اطلاق می‌شود.

بوده و در مشترک بودنشان جای تردید باقی نمی‌گذارد^(۱). آندسته از آریاها که در ایران مکانی برای باقی ماندن نیافتند از طریق شرق نجد ایران معایر افغانستان و بلوچستان را پشت سر گذاشته و به نواحی رودخانه سند رسیده‌اند. آنان نیز با یک تمدن پیش از آریائی برخورد کرده و تمدن آریاهای هندی را برقرار نمودند و جامعه و تمدن و ملیت هند از آن تکامل پیدا کرده است.^(۲) ورود تیره‌ای از آریاها که وارد نجد ایران شده‌اند به طرف غرب ایران که تاریخ، آنها را آریاهای تازه مستقر و متوطن شده در غرب ایران قلمداد کرده است باید در طول ربع اول هزاره نخستین پیش از میلاد مسیح روی داده باشد. اینان همان کسانی هستند که در اواخر هزاره نخستین پیش از میلاد پس از وحدت، دولت ماد را بوجود آوردند. در این باره در مبحث تاریخ ماد سخن خواهد رفت. اینها بعد از یک و نیم حکومت توسط گروهی دیگر از آریاها که به جنوب نجد ایران رفته و در خطه پارس سکنی گزیدند بنام "پارس‌ها" از پای درآمدند و کوروش، فرو ریزنده سلطنت ماد پس از سپری شدن زمانی کوتاه دولت لیدی را به رهبری کروزوس^(۳) (Kroisos) در سال ۵۴۶ ق.م. ساقط و چند سال بعد در سال ۵۳۹ ق.م. امپراطوری بابل را سرنگون کرد.^(۴) در این باره در مبحث هخامنشیان به تفصیل سخن خواهد آمد، که از آنها کمبوجیه^(۵) با تسخیر مصر امپراطوری را گسترش می‌دهد. در این باره نیز در مبحث سیاست نظامی هخامنشیان در جای دیگر سخن خواهد رفت. پس از آن داریوش بالشگرکشیهای خود به سوی غرب و از جمله مناطق بالکان و از مشرق به هندوستان به گسترانیدن دولت پارسیان یا امپراطوری هخامنشیان کمک کرد. نبرد علیه اقوام و قبایل شمال ایران از جمله سکاها^(۶) پیوسته بخشی از نیروهای ارتش هخامنشیان را به خود اختصاص می‌داده است. این دولت نهایتاً در سال

1 - A.a.o

2 - A.a.o

3 - Kroisos

4 - RGG.III 876

۵- کمبوجیه در سال ۵۲۵ پیش از میلاد مصر را فتح کرد.

6 - Skythen:Sakkas

۳۳۰ پیش از میلاد مسیح توسط اسکندر مقدونی ملقب به اسکندر کبیر از پای درآمد. از دیدگاه قوم‌شناسی ایران باستان نخست به اقوام و قبایل باختری ایران مانند مادها در غرب و شمال و پارس‌ها در جنوب ایران تقسیم می‌شود^(۱). لازم به یادآوری است که ترسیم خاستگاه اقوام نامبرده بالا توسط جغرافی دانانی مانند سترابون^(۲) بر اساس اطلاعات تاریخی و قوم‌شناسی یونانیان باستان صورت گرفته است. گرچه درباره اقوام ماد و پارس در مباحث متعلق به آنها در جای خود سخن خواهیم گفت، معذک ذکر این نکته را لازم میدانیم که علیرغم مدارک گویا از خود مادها بنا به گزارشهای منابع تاریخی و سنگنبشته‌های عصر هخامنشی انتساب مادها و پارسها به نژاد آریا، به کرات مورد تأیید و تأکید قرار گرفته است، مادها در برگیرنده قبایل شمالی و غربی ایران که در رگا^(۳) (احتمالاً ری کنونی در جنوب تهران) و اکباتانا^(۴) (همدان امروزی) سکنی داشته‌اند. در کنار این ترسیم جغرافیایی و قوم‌شناسی، پارسها در جنوب (پاسارگاد،^(۵) تخت جمشید^(۶) کنونی در نزدیکی شیراز) سکونت داشته‌اند. خویشاوند پارس‌ها ساکنان سرزمینهایی مانند کَرمانا^(۷) (کرمان)، اساگارتا^(۸) (احتمالاً "بشاکرت" = بشاگرد)، مکا^(۹) (مکران) در جنوب می‌باشند،^(۱۰) که در کتیبه‌های داریوش به روشنی از آنها نام برده شده است.

ساکنان شرق ایران در بخش خاوری کویر مرکزی ایران عبارتند از رُخجیان، هَریویان یا "آریویان" (هراتیها)^(۱۱) قندهاریان^(۱۲) و ستگیدیان^(۱۳) و

1 - RGG.III 876

2 - Strabon

3 - Rhagā

4 - Ekbatana

5 - Pasargadā

6 - Persepolis

7 - Karamāna

8 - Asagarta

9 - Maka

10 - RGG.III.876

11 - Herat(Arachosier) یا(Haraiva)

12 - Kandarer

13 - Sattgyden

باکتریان^(۱) (بلخی‌ها). سکاها و سُغدیان (فرغانه Sugdava) و خوارزمیان (ساکنان ناحیه خیره Hwarazmiya) و ده‌ایان^(۲) و ماساژت‌ها (ماساگتاها)^(۳) در ناحیه جنوب‌غربی دریاچه آرال و همچنین هیرکانیان^(۴) (در گرگان امروزی) و به ویژه پارت‌ها در خراسان، ایرانیان شمالی را تشکیل می‌دهند.^(۵) سرمتیان و سکیت‌ها آلانها و اُست‌ها^(۶) که در شمال منطقه قفقاز و دریای سیاه تا رود دانوب با اقوام ژرمنی در غرب با باستانیان^(۷) پیوستگی دارند، در حقیقت اقوام ایرانی به شمار می‌آیند و تاسیتوس این گزارش را به عنوان یک مأخذ جغرافیایی به مورخین داده است.^(۸) در اینجا سخن از ایرانیان شمالی است. این نکته به جای خود قابل بررسی است که چرا علیرغم وجود و حضور قبایل متعدّد ایرانی که اکثریت قریب به اتفاق آنها آریائی هستند، "مادها" و "پارسها" به وجود آورنده تاریخ سیاسی ایران هستند^(۹)؟ و چرا و با چه زمینه‌هایی آنها نخستین حکومت‌ها یا بهتر بگوئیم "دولت" را در نجد ایران تشکیل می‌دهند و در تاریخ می‌درخشند. لازم به یادآوری است که هم‌زمان با تشکیل دولت ماد به عنوان نخستین مظهر حاکمیت آریاها همانگونه که پیشتر به آن اشاره شد در خاور ایران یعنی در حدود جنوب روسیه امروزی و سرتاسر افغانستان کنونی مردمانی زندگی می‌کرده‌اند که گرچه دارای نظام اداره قبایل که نه به آنها "دولت" گفته می‌شود و نه ما به درستی از اساس حکومت آنها آگاهیم، بوده و نظام تولید و اداره امور قبایل و حتی پرورش جانوران سودمند مانند اسب در میان آنها رایج بوده است، ولی هیچگاه نتوانستند دولتی هم‌زمان با مادها و بعداً پارس‌ها بوجود آورند. نمونه بارز آنها "سکاها" هستند که در پرورش اسب و اداره قبایل خود به گونه‌ای خشن و متهورانه در تاریخ پایه‌پای مادها

1 - Baktrier

2 - Daher

3 - Massageten

4 - Hyrkanier

5 - RGG. III. 876

6 - Alanen + Osseten

7 - Bastarnae

8 - Tacitus: German, 46 + RGG. A. a. o.

9 - RGG. III. 876

و پارسها از آنها نام برده می شود. حتی ما بعدها به آن اشاره خواهیم کرد که چگونه مغان کاربرد مواد مخدر را در امور دینی و سنن خود و استفاده از "حمام بخار شاهدانه" از آنها یاد گرفته اند. ناگفته نماند که بعدها همزمان با حکومت اشکانیان دولت کوشان^(۱) به وجود می آید که نقش آن قابل بررسی و همراه با اهمیت فراوان است. اقوام ساکن در افغانستان کنونی مانند "پشتوها"^(۲) به ویژه قابل ذکر هستند که در بسیاری از ملاحظات فرهنگی ریشه های مشترکی با ایرانیان و ساکنان مرکزی و خاوری فلات ایران دارند. در آغاز نمی توان هیچگاه در بررسی تاریخ ماد و هخامنشی به عنوان دو دولت آریائی سخنی از خویشاوندی سکاها یا کمترین ارتباط فرهنگی میان مادها و پارسها با سکاها^(۳) یا سکیتها^(۴) به میان آورد. داریوش یکم (۵۲۲ - ۴۸۶ ق.م.) در کتیبه های خود از سکاها تیزخود در ارتش خود بعنوان کسانی که مطیع و سرسپرده او هستند نام می برد. پیشتر در نبرد میان مادها و بابلیان از یک سو با آشوریان از سوی دیگر که در مبحث ماد از آن سخن خواهیم گفت، خواهیم دید که سکاها به گونه ای غیر منتظره به هنگامیکه کیاکسار پادشاه جسور ماد در جبهه نینوا مشغول پیکار با آشوریان است، وارد خطه ماد می شوند و توجه پادشاه ماد را از جبهه جنگ با آشور منحرف نموده در کار جنگ ماد با آشوریان موقتاً اختلال ایجاد می کنند. آنچه در اینجا قابل ذکر است، حرکت تدریجی سکاها تا سده دوم پیش از میلاد و پیشروی آنها به طرف جنوب تا ناحیه دریاچه هامون است.^(۵) این همان ناحیه ای است که در آنزمان "درانگیانا"^(۶) یا "درانگیان" نامیده شد. و کاربرد آن بیشتر از "هامون" یا "دشت هامون" یا حوالی "دریاچه هامون"^(۷) است و همزمان مفهوم

1 - Kušan

2 - Paschtu

3 - Sakka's

4 - Skyth's

5 - RGG.III.877

6 - Drangiana یا Drangiane

زرنگ (نیمروز) یا ناحیه سیستان کنونی که مقر سکاها می جنوب است

7 - Hamunsee

"سرزمین سکاها" (۱) را داشته است. آنچه در ارتباط با شاخه‌های آریائی ساکن در شمال خاوری است کم و بیش از نظر تاریخی قابل تعقیب و تشخیص است، ولی یکی از معدود مواردی که از نظر تاریخی قابل درک نیست مهاجرت "بلوچها" (۲) از منشأ و خاستگاه آنها که احتمالاً نواحی قفقاز و آذربایجان می‌باشد به طرف جنوب است. بلوچ‌ها پس از این مهاجرت که تخمین زدن و تعیین زمان آن بسیار دشوار و تقریباً ناممکن است در نواحی جنوب خاوری ایران در مناطقی چون مکران (۳) و کرمان تاخراسان مأواگزیدند. (۴) برخی از قوم‌شناسان به همین اعتبار "بلوچها" را تیره‌ای از "سکاها" می‌دانند که به جنوب خاوری ایران کوچ کرده‌اند، که به آن "زرنگیا" (Zrangia) نیز گفته می‌شود و همان "سیستان" (Seistan) است. این عدم توانایی در تعیین زمان مهاجرت بلوچ‌ها، ناشی از نبودن نشانه‌ها و آثار این کوچ کردن است، در حالیکه مهاجرت اقوام "بیگانه" یا غیر آریائی آثار و شواهد عمیقی را در سرزمین‌های مجاور به جای گذاشته‌اند. از آنجمله می‌توان امواج مهاجرت‌های گسترده آسیای مرکزی را نام برد که در نتیجه آن سکیت‌ها را تحت فشار قرار داده و آنان را ناگزیر از خروج از سرزمین‌های خود و لاجرم هجوم به مناطق دیگر برای اسکان نمود. صرفنظر از مرزهای قفقاز که امواج مهاجرت کیمیری‌ها (۵) و سکاها را در سده‌های هشتم و هفتم پیش از میلاد به خود دیده است، شواهد اینگونه نشان می‌دهد که سده ششم پیش از میلاد و ورود تهاجم گونه خراسانیان قدیم (۶) به شمال خاوری ایران و تشکیل حکومت قبیله‌ای نیرومندی را باید در نظر داشت و کوروش دوم بنیانگذار دولت هخامنشی در سال ۵۲۹ پیش از میلاد به دست همین‌ها کشته

1 - Sakenland یا Sakestan

سکستان که در منابع عربی سجستان است.

1 - Belutshchen

2 - Mekran

3 - RGG.III.877

5 - Kimerier

۶-به نظر می‌رسد که مراد از "خراسانیان قدیم" که اقوام متعددی را شامل می‌شود، یکی هم "ماساژت‌ها" یا "ماساگت‌ها" باشند (Massagetten).

شد.^(۱) در مباحث دیگر به این مطلب اشاره خواهد شد. از قرن سوم و در طول سده دوم پیش از میلاد پارت‌ها (اشکانیان) علیه قبیله‌های سکیت (سکایی) مبارزه می‌کرده‌اند و پس از آنها ساسانیان که از سال ۲۲۶ یا ۲۲۵ میلادی جانشین آنها شده‌اند، همین مبارزه را بطور گسترده‌تر علیه قبایل سکیت ادامه داده‌اند. این دسته از قبایل سکیت در تاریخ به "هفتالیان"^(۲) یا به زعم تحلیلگران جدید "ابدالیان"^(۳) معروف شده‌اند و بعدها به آنها "هونهای سفید"^(۴) نیز گفته‌اند. در اساطیر به سرزمین آنها "توران"^(۵) و به خود آنان "تورانیان"^(۶) گفته می‌شود.

در دوران اسلامی قوم ترک مردمان ساکن در شمال ایران و از جمله شمال خاوری ایران را زیر فشار قرار داده و آنها را در مناطق جنوب و غرب وادار به تنگتر کردن قلمرو سکونتشان می‌نماید که جز با واژه وادار به عقب نشینی تعبیر لغوی دیگری را نمی‌توان برای آن یافت.^(۷) بخشی از این قوم ترک به تاجیک‌ها^(۸) یا سرت‌ها^(۹) معروفند. ترکمن‌ها^(۱۰) و تاتارها^(۱۱) آنها را تحت فشار قرار داده و به طرف غرب می‌رانند و بخشی از شمال غربی ایران بعنوان مسکن این رانده شدگان به حساب می‌آید. بخشی از سرزمین ماد قدیم^(۱۲) یعنی آذربایجان، صرفنظر از استثناهای باقیمانده اندک و با توجه به زبان و فرهنگ قومی آنها خطه ترکی است.^(۱۳) این نکته را باید در نظر داشت که گهگاه برخی از تحلیل‌گران نکوشیده‌اند این واقعیت را دریابند که نجد ایران پذیرنده

1 - RGG, a. a. o. 877

2 - Hephtaliten

3 - Abdalian

4 - Weisse Hunnen

5 - Turan

6 - Turāniān

7 - A. a. o. 877

8 - Tadschiken

9 - Sarten لازم به یادآوری است که "سرت" با فتح "س" درست است. و "سرت" با کسر "س" درست نیست.

10 - Turkmenen

11 - Tataren

۱۲- مراد "مادآتروپاتن" است.

13 - RGG, III, 877

اقوام و قبایل گوناگون بوده است و این بدان معنا و مفهوم نیست که محل اسکان و اطراق این قبایل متعلق به خود آنها بوده در حالیکه ورود این اقوام و خروج اجباری بومیان بسیاری از مناطق ایران همانگونه که به نمونه‌های متعدد آن پیشتر اشاره شد، این برداشت را رد می‌کند. نمونه بارز و سرشناس آن ساکنان اولیه سرزمین عیلام در جنوب غربی ایران است که به احتمال زیاد بردگان حبشی بوده‌اند. بطور کلی و یکنواخت باستان‌شناسان و پژوهشگران تاریخ عیلام، "سیاهان حبشی" را ساکنان اولیه عیلام^(۱) می‌دانسته‌اند که تمام سواحل خلیج فارس تا مکران و بلوچستان را اشغال کرده و بعدها مردمان این نژاد سرزمین خود را در اختیار فاتحان گذاشته و با آنها در آمیخته و نژاد دورگه و آمیخته‌ای را به وجود آوردند که شامل ساکنین شوش و شاید هم بخشی از کردستان باشد. به سخن دیگر برای علاقمندان و محققین مسائل نژادی و نژادشناسی این موضوع واضح و غیر قابل انکار است. برخی از مورّخین این آمیختگی را به این صورت توجیه کرده‌اند: بومیان اولیه عیلام مردمی "شبه سیاه" بوده‌اند که ظاهراً با نژاد دراویدی نسبت داشته‌اند و این سیه‌چردگان دراز جُمُجمه را از خمیره نژاد مدیترانه‌ای می‌دانند.^(۲) همه جا در ایران تا خراسان و افغانستان عنصر ایرانی برخاسته از ایران و آنچه را که از آسیای مرکزی بعنوان تعلق به قوم ترک به چشم می‌خورد، برای مورّخین پیوسته فاکتور دیگری که قومیت سامی^(۳) باشد مورد توجه قرار گرفته است.^(۴) ورود معیارهای فرهنگی سامی در حریم هنر، خط و زبان، معماری و معتقدات و سایر موارد را می‌توان مثلاً در نفوذ تمدن سومر بر عیلام به عنوان نمونه‌ای بارز و چشمگیر دانست. با توجه به همه تحولات و دگرگونی‌هایی که ایران تجربه کرده است، اساس و جوهر فرهنگ ایرانی در بسیاری از مناطق مانند فارس، مناطق مرکزی

۱- نظری به تاریخ روابط عیلام با همسایگان از حسینعلی ممتحن. ص ۲

۲- ممتحن، ح: همانجا ص ۲

3 - Semitisches Volkstum

4 - RGG, III. 877

ایران، سرزمین‌های کُردنشین و لُرنشین غرب ایران و در شمال و شمال شرق ایران، تحت همه فشارها و فراز و نشیب‌ها حفظ شده است و ترکان و مغولان و عربها و حتی پیشتر یونانیان نیز آنرا دریافته بوده‌اند. علی‌رغم حضور و زندگی اقوام و قبایل گوناگون در فلات ایران در طی هزاره‌ها همه تحت عنوان و در قالب "ایران" و "ایرانی" یا اقوام و قبایل "ایرانی" در تاریخ شناخته شده و ثبت است. عنصر مؤثر در حفظ این قالب یکی هم "زبان" است که در طول تاریخ ایران حاضر نشد جای خود را به زبان دیگری مانند یونانی، عربی، ترکی و مغولی و غیره بدهد. اقوام و قبایل ایرانی به هر زبان یا گویشی که سخن می‌گفته‌اند و امروز نیز در میان آنها متداول است، تحت عنوان گویش ... ایرانی قابل معرفی هستند مانند گویش کردی، لری، گیلکی، (گیلانی و مازندرانی) و مانند آن و زبانی که غیر ایرانی است و در ایران مورد استفاده قرار می‌گیرد و یا حتی بدان تکلم می‌شود، تحت عنوان و نام خود آن زبان معرفی می‌شود، مانند ترکی، عربی و ... در تاریخ ایران به ویژه در آثار و روایات اساطیری و تاریخی ایران، وجه تمایز ایران و غیر ایران و ایرانی و غیر ایرانی از حساسیت بسیاری برخوردار بوده و به نظر می‌رسد که این امر بی‌ارتباط با علاقه و گرایش به مسائل نژادی نبوده است که متأسفانه در میان نیاکان ما رواج و گسترش داشته است. از جمله در زمان پارتیان (اشکانیان) و ساسانیان عناوین "اران" (۱) و "انیران" (۲) به معنای "ایران" و "انیران" یا "سرزمین ایران" و "خارج از ایران" متداول بوده است (۳) و همین عناوین نیز دربارهٔ زبانهای ایرانی در قیاس با زبانهای غیر ایرانی به کار برده می‌شده است. ایرانیان عهد باستان برای سرزمین ایران و ایران نشین قلمرو کاملاً مشخصی را در مدّ نظر داشته‌اند و آنچه بیرون از این قلمرو روی می‌داد متعلق به "انیران" می‌دانسته‌اند، و فرهنگ و تمدن خویش را هم در این ارتباط برتر قلمداد می‌کردند. این اصل توسط محققین، زبان‌شناسان، قوم‌شناسان و نژادشناسان متفقاً پذیرفته شده است که آنچه

1 - Erān

2 - Anēran

3 - RGG, III. 878

مردمانی را که به نژاد آریائی تعلق داشته‌اند چه در ایران و چه در هند و سرزمین‌های دیگر سکنی گزیده‌اند. با یکدیگر خویشاوند می‌ساخته است، در حقیقت "زبان" است که ارتباط این اقوام و ملت‌ها را با یکدیگر بیان می‌کند در صفحات پیشین در مورد زبانهای هند و ایرانی، هند و ژرمنی، هند و آریایی و یا هند و اروپایی به کفایت سخن گفته شد. اینجا فواصل و دوری جغرافیایی سرزمین‌ها مطلقاً مورد نظر نیست و ایرانیان هندی‌ها، آلمانها، یونانیان، روسها، انگلیسیها و غیره که به یک نژاد تعلق دارند، طبعاً با توجه به ارتباط مستقیم زبان و نژاد با یکدیگر زبان آنها نیز از یک خانواده است کما اینکه همگی به یک نژاد متعلق‌اند.

ه: سایر مشترکات فرهنگی آریاهای هند و ایرانی:

آندسته از آریاها که در هزارهٔ دوم پیش از میلاد مسیح از آسیای مرکزی مهاجرت کرده و هنوز در کنار هم و با معیارهای همسان زیستی با هم به سر می‌برند در تاریخ به "هند و آریاها"^(۱) معروفند. آنها به عنوان میراث پدران خود چیزی بنام "جهان دیانت و باور هند و ژرمنها" رابه سرزمین تازه به آن مهاجرت کرده آورده بودند. این دیانت و باور امروز عنوان "درجه و نوع آریائی"^(۲) را در پرستش به خود اختصاص داده است. آریاها پس از استقرار آنها و آشنایی با موطن جدید بالطبع با آداب و رسوم و باورهای مردمان بومی مناطق که این آریاها به آنها پیوسته‌اند، روبرو شده‌اند.^(۳) باورها و معیارهای فرهنگی بسیار پیشرفته در قیاس با آنروزگار در هزارهٔ دوم پیش از میلاد حتی پیش از آن زمان یعنی در هزاره‌های چهارم و سوم پیش از میلاد بر بنیه فکری این تازه واردها تأثیر قابل ملاحظه‌ای گذاشته است. از آنجمله‌اند تمدنهای جا افتاده و سرشناس و همانگونه که گفتیم در غرب ایران مانند تمدن‌های بین‌النهرین، در حالیکه آندسته از آریاها که از آریاهای مهاجرت کرده به ایران جدا شده‌اند و به کناره‌های رودخانه‌های سند و پنجاب ادامه مسیر داده‌اند و اقوام و قبایل بومی ساکن در آن مناطق را زیر فشار خود قرار

1 – Indoarier

2 – Arische Stufe

3 – RGG.III.878

داده‌اند، به آداب و رسوم متداول در آن سامان تن داده‌اند از جمله پذیرش "سنن لینگا"^(۱) و غیر از آن را می‌توان نمونه بارز فرهنگ و باور و آداب متداول در آنجا که آریاهای هندی آنرا پذیرفته‌اند. باگذشت زمان به گواهی تاریخ مبارزه و کشمکش جدی که پایان آن قابل پیش بینی نیست و کم و بیش نمونه‌های آن در روزگار ما مشاهده می‌شود، میان این فرهنگ و سنن به ارث برده شده با فرهنگ و سنن معمول در آسیای مقدّم که برخی آنرا "تعصّب دینی و فرهنگی" نامیده‌اند، روی داده است.^(۲) طبیعی است که این تعصّب به ارث برده شده توسط آریاهای (هندی) تازه وارد بعدها نیز زمینه‌های درگیری گسترده را میان هندوان و همسایگان آنها و حتی در سرزمین‌های هندونشین فراسوی سرزمین یا موطن "هند و آریاها" فراهم کرده است. تأثیر برخورد ساکنان بین‌النهرین و انتقال روزافزون فرهنگ و باور آنها به اقصی نقاط جهان^(۳) سهم قابل توجهی را در این اصطکاک و رویارویی به خود اختصاص داده است. این خود بیانگر این واقعیت است که در مجموع آریاهای هندی همه "مظاهر فرهنگی بومیان" را هم نپذیرفته‌اند و روحیه آنها در برخورد با این موارث نقش اساسی و سازنده را بازی کرده است. مظاهر طبیعت، آتش، و عوامل دیگر در ذهن هندوها با بومیان و ساکنان آسیای مقدم یا بین‌النهرین یکسان ارزیابی نشده‌اند و تفاوت‌های چشمگیری در طول تاریخ یافته‌اند. حتی مفاهیم "خدا" و "رب النوع" و "رَبِّة النوع" نیز مشمول این قاعده می‌شوند. همه این نمونه‌ها و عوامل به وجود آورنده آنها را نمی‌توان در این بحث به تفکیک بررسی کرد، ولی همانگونه که گفته شد مفاهیم "دِّئوا"^(۴) در سانسکریت و "دئوس"^(۵) در زبان لاتین و "زئوس"^(۶) در زبان

1 - Linga_ Kultus

2 - A.a.o.878

۳- از آنجمله است روابط اقتصادی و فرهنگی میان سومر و مصر. سومریان برخود می‌بالیدند که با سومریان ارتباط و مبادلات فرهنگی دارند.

4 - daēva

5 - deus

6 - Zeus

یونانی و "دئوا"^(۱) در زبان فارسی باستان و "دئوا"^(۲) در زبان اوستایی و "دو"^(۳) در زبان پهلوی و "دیو"^(۴) در زبان فارسی امروز و "دمون"^(۵) در زبان آلمانی نمونه‌های بارز این مورد است.^(۶) و می‌بینیم که مفاهیم بالا در هر فرهنگی جایگاه ویژه خود را دارا است و چه بسا آنچه در میان هندوان "خدا" تلقی می‌شود، در نزد ایرانیان عفریت و شیطان است، مثلاً واژه "دئوا" در سانسکریت که کهگاه به اشتباه "دیوا" = daiva نوشته و تصور می‌شود به معنای "خدا" است، خدای سودمند و پرتوان. واژه "دئوس" در زبان لاتین تنها معنای "خدا" را دارد. "ژئوس" در زبان یونانی خدای بزرگی است که خود فرزند خدایی بزرگ بنام "کرونوس" یا به یونانی "خرونوس" Khronos است، خدایی نیرومند که خود زاده و ولد سیکند و "هراکلس" یکی از فرزندان اوست که یونانیان خود را از نسل او می‌دانند. "ژئوس" خدای مثبت و قدرتمند است و برادری بنام "هادس" دارد که هم‌مطراز با اهریمن ایرانی است. واژه "دیوا" در زبان فارسی باستان به معنای "بت و صنم" است. "دئوا" در اوستایی به معنای عفریت و نیروی ویران کننده و زیانکار است. "دو" در زبان پهلوی همان دیو و نیروی اهریمنی است و به جهان تاریکی تعلق دارد. "دیو" در زبان فارسی امروز به معنای "هیولا" شیطان و نیروی بیماری آفرین و ضایع کننده است. واژه "دمون" در زبان آلمانی به معنای "شیطان" است.^(۷) در زبان آلمانی گهگاه مترادف دِمُون "از نظر لغوی که بیان آن با واژه سامی "شِطْن" شباهت دارد بکار برده می‌شود و آن واژه "زاتن" Satan یا همان "شیطان" عربی است. کاربرد آنها بصورت صفت مانند dämonisch بسیار متداول است و مفهوم و معنایی جز "شیطانی" ندارد. در همه فرهنگهای ملل آریائی الاصل تقریباً با نوسانهای اندک همین قاعده متداول و پذیرفته است البته مفاهیم و عناوین خدایان در میان آریاهای اسکان

1 - daiva

2 - daeva

3 - dev

4 - div

5 - Dämon

یافته در حوالی رودخانه‌های سند و پنجاب یابه سخن دیگر آریاهای هندی، دگرگونی‌هایی را در فرم بیان نام‌های مورد نظر به خود دیده‌اند و این بدان معنا نیست که در کم و کیف خدایان یا ارباب انواع تغییراتی حاصل شده باشد و حتی انتقال آنها به سرزمین‌های دیگر یا وجود خدایان مشابه مورد پرستش در میان آریاهای هندی در سرزمین‌های دیگر از اصالت و خاستگاه و منشأ آنها چیزی را تغییر نمی‌دهد. مانند "اسورا" (Asura) که در آغاز خدای بزرگی قلمداد می‌شد و هستی آفرین و نیرومند بود و به تدریج تنزل مقام یافت و به "دیوی" تبدیل شد. چنین تحولاتی در جهان خدایان در یونان و بین‌النهرین و مصر و سرزمین‌های دیگر نیز روی داده است، مانند "آشور"^(۱) که در آغاز خدای جنگ و بخشنده پیروزی برای آشوریان بود و سپس به "رب النوع باروری و نعمت تغییر مقام یافت.

خدایان آریائی پیش از جنبش بیشمارند مانند "میترا"^(۲) که از دیرپا دارای پیروان زیادی در طول تاریخ بوده و با مسیحیت هم رقابت می‌کرده است و نفوذ میترا در تعالیم ادیان دیگر ایرانی و غیر ایرانی اصلی اجتناب ناپذیر بوده است. میترا در زبان اوستایی "میترا"^(۳) و در زبان فارسی باستان "میثا"^(۴) و در زبان پهلوی "میهر"^(۵) یا "میثر" و در زبان امروز "مهر"^(۶) است. و به معنای "میثاق و پیمان" است و وجود او را در خورشید فروزان می‌توان مجسم یافت. میترا هم در میان آریاهای هندی و نیز در میان آریاهای ایرانی منزلت داشته و معبودی می‌کرده و این دلیل ما است که می‌گوئیم میترا از خدایان آریائی پیش از آغاز جنبش آنها یعنی پیش از آمدن به هند و ایران است. او بعدها دستیار "زروان"^(۷) شده و داوری میان اهورامزدا و اهریمن را به عهده داشته است.^(۸) درباره زروان در صفحات بعد سخن خواهیم گفت. ایندرا^(۹) رب النوع نیرومندی و پیروزی

1 - Āšur

2 - Mitra

3 - Mirθa

4 - Miθa

5 - Mihr- Mitr

6 - Mehr

7 - Zurvan= Zōrvan

8 - RGG.III.880

9 - Indra

هندیان است که در ایران مورد استقبال قرار نگرفت و در منابع دینی ایران باستان بعنوان "شیطان و عفریت" شناخته شده است.^(۱) برخی از منابع تاریخی بر این باورند که "وَرُونا"^(۲) خدای دیگر هندیان که در کیش "وداها"^(۳) مورد پرستش بوده است و در منابع دیگری به چشم نمی خورد در ایران نیز دیرپا نبوده و با آمدن اهورامزدا به میدان بکلی محو شده است.^(۴) این بدان معنا است که شرایط اجتماعی و فرهنگی و دیگر شرایط جوامع آریائی به گونه ای بوده است که تضمینی برای استقرار و استحکام و بقای خدایان وقتی از سرزمینی به سرزمین دیگر می روند وجود نداشته است، لذا ایندرا و ورونا با توجه به شرایط جامعه ایرانی نتوانسته اند جذابیت و محبوبیت برای خود پیدا کنند. برخی از ارباب انواع آریائی که در هند منشأ و اصالت داشته اند همراه با دیگر مظاهر فرهنگی به مناطق آریائی نشین رفته اند و چیزی از خویش در هند به یادگار نگذاشته و هندیان یادی از آنان نمی کنند.^(۵) از این دسته ارباب انواع فقط نامی باقیمانده است. خدایگونه هایی که به نحوی در به وجود آوردن و تقویت و گسترش و بقای مظاهر طبیعت، آبها، رودخانه ها، و چشمه سارها و بارور کردن گیاهان و جانوران نقش داشته اند نمونه هایی از موارد فوق هستند.

"آناهیتا"^(۶) الهه باروری و نعمت و باران که از دیرباز در ایران پرستش می شده است، منشأ در فرهنگ آریاهای هندی دارد و از آنجا به ایران آمده است ولی هندیان خود، او را به فراموشی سپرده اند. نام اصلی این ربه النوع "آردو بسورا آناهیتا"^(۷) و به فارسی امروز "ناهید" است و ستاره "ناهید" (ونوس)^(۸) نشانه اوست. آناهیتا در میان هندیان و یا بهتر بگوئیم در زبان و فرهنگ آنها "آناسیتا"^(۹) است به معنای پاک، باکره و بدون لکه است. آنچه در این بررسی بصورت معما است و انسان را به غور و مطالعه بیشتر ناگزیر

1 - RGG.III.878- g

2 - Varuna

3 - Vedische Religion

4 - A.a.o.878- 9

5 - RGG,III.879

6 - An - āhitā

7 - Ardv,Sūrā Anāhitā

8 - Nāhid= Venus

9 - An- āsitā

می‌کند، کاربرد واژه‌ای است که در زبان هندوژرمنی برای آتش در نظر گرفته شده است و در هند همین واژه را برای ربّ النوع آتش بکار برده‌اند. این واژه "آگنی" (۱) است و با واژه‌ای که ایرانیان برای آتش تحت عنوان "آتر" (۲) یا "اترش" (۳) بکار می‌برده‌اند هیچگونه سازگاری و وجه مشترک جهت اشتقاق و ریشه‌یابی ندارد ولی این واژه ایرانی در فرهنگ ایرانی هیچوقت به معنای ربّ النوع نبوده است و همین امروز هم واژه‌های "آدر" و "آذر" (۴) به معنای آتش به طور طبیعی بکار گرفته می‌شود (۵) و برای هیچ فارسی زبان واژه "آذر" به معنا و مفهوم آتش، بیگانه نیست. زبان‌شناسان واژه‌های آتش و آذر را در کنار هم به کار می‌برند و "آتش" (۶) را گرفته از واژه "اترش" که در بالا از آن نام بردیم می‌دانند. در میان آریاها و بیشتر در بین آریاهای ایرانی خورشید، ماه و ستارگان به طور مستمر پرستش می‌شده‌اند. نیروهای طبیعی مورد پرستش آریاها، مانند باد (۷) و زمین (خاک) (۸) و آتش و آب (۹) به عناصر اربعه معروف بوده (۱۰) و از موارد آریائی است و ایرانیان این عناصر چهارگانه را مقدس می‌شمرده‌اند و جهت حفظ و افزونی و تمیز نگهداشتن آنها نهایت کوشش را مبذول می‌داشته‌اند. این میراث آریاها با توجه به اهمیت ارکان تولید و اقتصاد در همه جوامع تحت هر گونه شرایط اقلیمی با اندک تغییری در میان ایرانیان پیش از اسلام که پیرو هر دین یا فرقه مذهبی یا بدعتی (مانند مانویت) بوده‌اند احترام داشته و حتی پرستش می‌شده‌اند و برای افزونی آنها دست به دعا برداشته و مراسم و آیین‌های ویژه‌ای را بر پا می‌کرده‌اند. چنین آیین‌هایی در میان کلدانیان ستاره‌پرست و دیگر ساکنان بین‌النهرین نیز متداول بوده‌است اگر در میان سنن و آیین‌های آریاها و سامیان در ارتباط با پرستش مظاهر

1 - Agni خدادادیان: اعتقادات آریائیهای باستان، ص ۱۰۸

2 - Atar

3 - Ātarš

4 - Ādūr = Āzar

5 - RGG, III. 879

6 - ātaš

7 - Vāt- (Vayu)

8 - Zam

9 - Apām- napāt

10 - RGG, III. 879

طبیعت اختلافاتی مشاهده می‌شود، ناشی از قدمت هر کدام از این فرهنگها است. یا به سخن دیگر چنانکه در میان سومریان یا بابلیان مظاهر طبیعت مورد ستایش قرار می‌گرفته‌اند و مراسم این عبادتها با ساکنان شرق بین‌النهرین یا ایرانیان تفاوتی دارد، ناشی از قدمت بیشتر فرهنگ طبیعت پرستی پیروان فرهنگ بین‌النهرین است. از سویی منابع تاریخی گزارش از اصطکاک بین دیانت آریاها در فلات ایران و همسایگان غربی‌شان در بین‌النهرین و نیز ناسازگاری با فرهنگ اقتصادی آریاهای هندی می‌کنند و در برخی منابع همین استدلال را در اختلاف میان جهان بینی شرقیان باستان و آریاها به ویژه آریاهای هندی می‌دانند و بر این باورند که ثمره این برخورد فرهنگی پیدایش ادیان قدیم آریایی است^(۱) که در این مبحث به تشریح آن می‌پردازیم.

در غرب ایران و بر اساس اسناد موجود و از آنجمله زندگی‌نامه‌ها و یادنامه‌ها و فتح‌نامه‌های شاهان آشور در هزاره نخستین پیش از میلاد از حاکمان و والیان باجگذار آشوریان نام برده شده است. در آن سامان یعنی در غرب ایران براساس فتح‌نامه سلیمانسر سوم^(۲) در سده نهم پیش از میلاد (۸۳۸ ق.م.) مادها یا به تعبیر آشوریان سرزمین "آمادای"^(۳) و در جنوب ایران سرزمین "پارسوماش"^(۴) از جمله بیست و هفت سرزمینی بوده‌اند که به سلیمانسر سوم پادشاه آشور باج می‌پرداخته‌اند. در مباحث ماد و هخامنشی گسترده‌تر به این موضوع خواهیم پرداخت.

مغها^(۵) یکی از قبایل شش‌گانه یا احتمالاً بیشتر مادها بودند و بعنوان روحانیان، جادوگران، پزشکان، خوابگزاران و حتی منجمان در تاریخ به ثبت رسیده‌اند و منابع یونانی به ویژه تاریخ هرودت سطور زیادی را به همین مغان اختصاص داده است. وقتی انسان به عملکرد مغان در جامعه غرب ایران نگاه میکند و قلمرو کار و استعداد و تخصص کاهنان معابد بابلی، آشوری، سومری و ... را با آن مقایسه می‌نماید، به این نتیجه

1 - RGG, III, 879

2 - Salmanssar III.

3 - Amaday

4 - Parsuma

5 - Magier

به یونانی Magoi (ماگوی) آمده است از ریشه ماگوس یعنی جادوگرو شعبده‌باز

می‌رسد که شباهت‌های زیادی میان آنها وجود داشته است.

یک مغ در حقیقت با یک کاهن معبد همطراز و همکار بوده است و ارتباط مغان با کاهنان معابد بین‌النهرین بطور مکرر مورد تأیید و تأکید قرار گرفته است. این ارتباط حتی ره‌آوردهای سیاسی و نظامی سودمند را نیز به همراه داشته است. مثلاً طراحان اصلی و گردانندگان نبرد میان مادها با آشوریان به احتمال زیاد با ادعای ما همخوانی دارد، زیرا این مغان بوده‌اند که در کنار عوامل دیگر و یا بهتر بگوئیم در صدر رابطان دیگر مانند بازرگانان و رجال سیاسی و قاصدهای دریاری که زمینه ائتلاف میان کیاکسار^(۱) شاه ماد و نبوپولاسار^(۲) حاکم دست‌نشانده آشوری را فراهم کردند.

هرودت از مراسم جادوگری مغان و بهره‌گیری آنها از مواد مخدر در تکمیل آیین‌های رقص و پایکوبی شان گزارش می‌کند که عیناً در میان قبایل سکایی متداول بوده است و مغان مادی آنرا به داخل ایران آورده و بسیار مورد استقبال هم قرار گرفته و پایا بوده است و تاثیر چشم‌گیر بر فرهنگ دینی ایرانیان باستان داشته است.

درباره چگونگی تقلید مغان از حمام‌های سکایی که با بخار شاهدانه همراه بود و مغان با استشمام آن بیقرار شده و به رقص و پایکوبی می‌پرداخته‌اند در بررسی کیش مغان یا دین مادها به تفصیل سخن خواهیم گفت. نکته نگران‌کننده در اینجا این است که منابع دینی ایران پیش از اسلام کمترین آگاهی را در اینمورد به دست نمی‌دهند و تاریخ‌نویسان پنج قرن اخیر بر اساس منابع یونانی این اطلاعات را به محققین می‌دهند.^(۳) بطور کلی نظر این است که پیش از مطرح شدن یک دین رسمی در ایران که زمان آنرا بین سده‌های هفتم و ششم پیش از میلاد می‌دانند، دیانت ایرانیان بر اساس اعتقادات آریائی‌ان که بخش قابل توجهی از آن، بین آریاهای هندی و آریاهای ایرانی مشترک بود، پایه ریزی شده بود و همانگونه که اشاره شد عقاید مغان ساکن در غرب ایران که بی‌تردید پیش از تاسیس دولت ماد در اواخر سده هشتم پیش از میلاد دارای خط و مشی فکری و اعتقادی بوده‌اند، از بین‌النهرین تأثیر پذیرفته بود. با آمدن مشی تازه‌ای از

1 - Kyaxares

2 - Nabuplassar

۳- نگاه کنید به نیبرگ، د.س: دینهای ایران باستان، ترجمه سیف‌الدین نجم‌آبادی ص ۱۷۷

شرق ایران در حدود سده های هفتم و ششم پیش از میلاد همانگونه که در بالا اشاره شد، اینطور به نظر می رسد که بسیاری از ارباب انواع آریایی مراسم قربانی و اجرای آداب و رسوم و سنن ایرانیان دگرگونی اساسی را تجربه کردند و برخی از خدایگونه ها (ارباب انواع) از گردونه خدایان بیرون رانده شدند.^(۱) به استناد منابع تاریخی این دین تازه از شرق ایران وارد شده به نظر می رسد که در غرب ایران توانایی و اعتبار لازم را جهت پذیرفته شدن نیافته است.^(۲) و حتی به موجب اسناد تاریخی و کتیبه های پادشاهان هخامنشی در قرن پنجم پیش از میلاد خدایان یا بهتر بگوئیم خدایگونه های بیرون رانده شده از گردونه خدایان آریایی - ایرانی مانند میترا و آناهیتا به گونه ای رسمی و عمیق توسط اردشیر دوم و اردشیر سوم مورد پرستش قرار می گیرند.^(۳) همانطور که هرودت در مورد ایرانیان اظهار نظر کرده است، نباید انتظار داشت که مجسمه یا معابد برای خدایان ایرانی بطور رسمی مصرف شوند،^(۴) گرچه معابد آناهیتا در ایران پیشینه در عصر هخامنشی به ویژه اردشیر دوم پسر داریوش دوم و پیش از آن دارند. وابستگی و پیوستگی آریاهای ایرانی به آریاهای هندی امری جدی و اجتناب ناپذیر بوده و حتی این ارتباط در دوران بعد از اسلام نیز به طور گوناگون حفظ شد. مهاجرت برخی از ایرانیان به هند و بطور مشخص در آغاز به ناحیه گجرات^(۵) در هند، بدینگونه است که هندوان^(۶) زمینه تعلیم و تربیت و زیستن را برای ایرانیان مهاجر فراهم کردند^(۷) و به آنان امکان اجرای مراسم و سنن دینی شان را دادند.^(۸) بعدها این وابستگی در ابعاد دیگر فرهنگی مشاهده شد که ایرانیان به کمک خاورشناسان اروپایی مطالعه منابع دینی خود را به کمک زبان و خط سانسکریت امکان پذیر کردند و از جمله دستور زبان آنرا با انطباق و یاری دستور زبان سانسکریت فراگرفتند، زیرا بخشهایی از

1 - RGG, III, 879

2 - RGG, III, 879

3 - A. a. O. 879

4 - Herodot, 1. 131

5 - Gudscherat

6 - Hindus

7 - RGG, III. 879

8 - A. a. O. 879

این متون دینی ایرانیان بلافاصله پس از مهاجرت آنان به هند به زبان سانسکریت برگردانده شده بود.^(۱) آنچه در قلمرو فرهنگ اجتماعی و خانواده در هند به دقت مورد توجه قرار داشته است و در ایران باستان نیز بدان پای می فشرده‌اند، پیوندهای زناشویی "آریایی" ها با یکدیگر است. ایرانیان پس از مهاجرت به هند این طرز فکر را دقیق تر و جدی تر دنبال کردند و از بستن پیوند زناشویی با غیر آریاییان جداً خودداری می نمودند.^(۲) تنها رفت و آمدگاه و بیگاه آنها به اروپا و سرزمین های دیگر این ضابطه زناشویی را تغییر می داده و با مردمان غیرآریایی نیز ازدواج می کرده‌اند.^(۳) در این مورد دو بعد قضیه مورد توجه بوده است، یکی نژادی یا خون و دیگری دینی که از مواریث ایرانیان در ایران پیش از اسلام است. اینطور به نظر می رسد که آریاهای هندی در حفظ و انجام و نیز اشاعه آداب و سنن آریایی بسیار دقیق تر و سخت گیرتر بوده و مواردی را که ایرانیان فراموش کرده‌اند پس از این مهاجرت به آنان باز آموخته‌اند.

1 - A.a.O.879

2 - RGG, III.879

3 - A.a.O.879

بخش ۵

هندو ژرمن ها

لازم است در این خصوص توجه شود که تنها این دو شاخه آریایی هستند که فرهنگی تنگاتنگ با ویژگیهای مشترک دارند. دیگر شاخه های آریایی مانند هند و ژرمنی ها یا به روایتی هندو اروپائیان مشترکات محدودی با یکدیگر دارند در اینجا درباره زبان، زادگاه (خاستگاه)، نژاد و اصالت، دین و جهان ارباب انواع آنها و روحانیت هند و ژرمن ها سخن خواهیم گفت اصولاً عنوان یا واژه "هندو ژرمن" ها مفهوم روشن و در عین حال گسترده ای دارد و بیانگر خویشاوندی ژرمنها با هندی ها از یک و تعلق نژادی ژرمن و هندیها مشترکاً به نژاد آریایی است.^(۱) برخی از پژوهشگران تاریخ ادیان بر این باورند که کاربرد عنوان "هندو اروپایی" ها در کنار "هندو ژرمن" ها کاری موفق و زیباییست. زبان شناسان در حریم مسئولیت و تحقیقات خود تلاش میکنند که با کنار هم قرار دادن دو عنوان بالا تعلق مردمانی زیاد و ملت های متعددی را معرفی کنند که در زمانی دور دست به یک نژاد مشترک تعلق داشته و حتی به یک زبان واحد سخن می گفته اند. این انبوه مردم و ملت های متعدد بر اساس نظر زبان شناسان زبانهای هندو ژرمنی^(۲) به دودسته تقسیم می شوند، گروهی شرقی یا خاوری و گروهی دیگر غربی یا باختری نامیده می شوند. و زبانهای آنها هم به همین ترتیب زبانها هندو ژرمنی شرقی

1 - RGG, III. 723

2 - Indogermanisten

و هندو ژرمنی غربی تلقی گردیده‌اند.

گروه نخست به زبانهای هندی، ایرانی، بالتی^(۱) (بالکانی) و سلاوی^(۲) گفته می‌شود. گروه دوم زبان‌های یونانی^(۳)، ایتالیایی، و سلتی^(۴) (کلتی) و ژرمنی^(۵) می‌باشند. ملاک و میزان برای این تقسیم بندی در اصل جغرافیایی یا اقلیمی است و آنچه مسلم است در زبانهای شاخه خاوری هندو ژرمنی و شاخه باختری آن مشترکات چشمگیری وجود دارد که تعلق و خویشاوندی صاحبان آنها را به یک اصل مشترک و یک نژاد واحد تایید میکند. تاریخ رویدادهای فراوانی را با ملاک قرار دادن نژاد و زبان و دین و تجربه کرده است. جای آن نیست که به مواردی استناد و اشاره شود ولی چه بسا جنگها در جهان منشأ نژادی یا نژادگرایی^(۶) و نژادپرستی داشته است و نژاد آریایی نیز سهم کمی در این مجادلات و رویارویی‌ها نداشته است. در این تقسیم بندی، تقسیم بندیهای کوچکتری نیز وجود دارد و هر کدام از این زبانها با شاخه‌های زبانی نامبرده در بطن او زبانهای کوچکتر یا گویش‌های^(۷) متعددی دارند. باگذشت زمان بسیاری از این هم‌آهنگی‌ها و مشترکات در هر کدام از این شاخه‌های زبانی بی‌رنگ شده و آمیزش تکلم کنندگان این زبانها با مردمانی از زبانها و نژاد و با فرهنگهای دیگر موجب وارد شدن واژه‌ها و الفاظ شده و حتی دگرگونی‌هایی در قلمرو دستور زبان آنها به وجود آمده است. آنچه زبان‌شناسان به آن گویش تخاری^(۸) می‌گویند که در ترکستان با آن سخن گفته می‌شود، زمانی زبانی مستقل بوده و به شاخه غربی آریایی تعلق دارد. جای تاکید دوباره دارد که زبان هندی و ایرانی که بسیار به هم نزدیک و پیوسته‌اند تحت عنوان "آریایی"^(۹) معرفی میشود. بدیهی است کاربرد عنوان آریایی برای کلیه زبانها و

1 - Baltisch

2 - Slawisch

3 - Griechisch

4 - Keltisch

5 - RGG, III. 723

6 - Rassisme

7 - Dialect's

8 - Tocharisch

9 - Arya. (دوست، هم‌میهن و...)

گوشه‌هایی که در ایران به کار برده می‌شود درست نیست^(۱) زبان شناسان و دانش زبان شناسی به تدریج ولی به دقت، قوانینی را برای آواشناسی و بیان آواها بدست آورده‌اند که چگونگی تغییرات بیان آواها در طول هزارها سال تاریخ زبان و فرهنگ آریاها، هندو ژرمن ها و ایرانیان را به پژوهشگران می‌نمایاند. به کمک این شیوه و این قوانین محققین می‌توانند به اصالت تقریبی واژه‌ها و قدیمی‌ترین فرم آنها و چگونگی بیان آنها در طول تاریخ پی ببرند. به استناد همین شیوه زبان شناسان و مورخین در جداول خود همیشه به دنبال یافتن فرم اصلی یا کهن ترین فرم واژه‌های موجود در زبان آریاییان هستند.

به این ترتیب تحقیقات و مطالعات جهت شناخت پیشینه آریاییها به این نتیجه رسیده است که آریاییهای باستان متعلق به دوره تمدنی عصر حجر^(۲) متأخر بوده ولی فلز را می‌شناخته است. آنچه در این تحقیقات دشوار به نظر می‌رسد، تعیین خاستگاه و موطن اصلی آریاییان است. در این باره نظریات کاملاً متفاوت و بسیار بعید نسبت به یکدیگر، ارائه شده است. پیشتر توجه و باور بر این بود که چون زبان سانسکریت^(۳) (زبان هندوان و نیز زبان وداها) کهن ترین زبان آریاییها است، لذا زادگاه آنان باید در آسیا بوده باشد.^(۴) بعدها اروپا به عنوان زادگاه و خاستگاه آریاها در اولویت قرار گرفت. که در آنجا بیشتر استپ‌های جنوب روسیه مورد نظر پژوهشگران بوده است.^(۵) در همین ارتباط و تصور اروپای باستان به عنوان خاستگاه آریاییها، بلندیهای تورینگن^(۶) و حتی منطقه اسکاندیناوی شمال آلمان^(۷) نیز بعنوان خاستگاه آنها اظهار شده است.^(۸) پژوهشهای زبان شناسی بهترین خدمات را در این مورد کرده است.

1 - RGG, III. 724

2 - Steinzeit

3 - Sanskrit

4 - RGG, III. 724

5 - A. a. O. 724

6 - Thuringische Mittelgebirge

7 - Das Norddeutsche-Skandinavische Gebiet

8 - RGG, III. 724

نامها و آثار مکتوب و موارث هنری و شیوه زندگی و معیشت از ابزار سودمند در این امر بوده‌اند. پژوهشگری بنام پاول تیمه^(۱) با تحقیقات خود که هنوز هم پرسش برانگیز است به این نتیجه رسیده است که موطن اصلی آریاییها رادر حوالی رودخانه های لاکس^(۲) در غرب مرزبوخن^(۳) و در شرق رودخانه راین^(۴) تا امتداد دریای شرق^(۵) و دریای شمال^(۶) تا کرانه های رود الب^(۷) تا ناحیه وزر^(۸) باید پنداشت. ^(۹) آنچه مهم است و پژوهشگران را به فکر واداشته، زبان ویژه این قوم اصلی است که چگونه تکامل یافته و از ورای رودخانه ها، اقیانوسها و دریاها و دشتها و کوهها به سرزمین های گوناگون رفته است. در آغاز باور بر این استوار بود که تقسیم و تجزیه قوم اصلی یا مادر به ویژه بر اثر مهاجرت ها و اسکان یافتن آنها در مناطقی میان رودخانه سند و اقیانوس اطلس^(۱۰)، زبانهای این مهاجرین تا زمانی بس دراز پس از مهاجرت همانند اعضاء یک خانواده در کنار هم حفظ شدند. زبان شناسان نام این تئوری را تئوری تنه درختی نامیده‌اند. که شاخه ها و برگها را بر روی خود نگه می‌دارد. ^(۱۱) یوهانس شمیدت^(۱۲) درباره ویژگی تغییر زمان آریاییها براین باور است که در بسیاری از جاها تغییراتی در نحوه بیان آواها و طبعاً واژه ها به وجود آمده است که آغاز آنها در محیطهای بزرگ و کوچک زندگی آریاییان بوده و به تدریج از این محیط کوچک و بزرگ به دوایر گسترده تر و بزرگتر نفوذ کرده است، گسترش این پدیده موجب پیدایش مرزها میان زبانهای هندو آریاییها شده است. این امر موجب به وجود آمدن کم و بیش نوعی جدایی و

1 - Paul.Thieme

2 - Lachsflusse

3 - Westlich der Buchengrenze

4 - Rhein

5 - Ostsee

6 - Nordsee

7 - Elbe

8 - Weser

9 - A.a.O.724

10 - Atlantik

11 - Stammbaumtheorie

12 - johannes Schmidt

تفکیک میان زبان آریاییها شد و این همان مرز زبانی است که محقق به آن می اندیشد.^(۱) این تئوری به اصطلاح امواج^(۲) قلمرو وسیعی را در میان زبانهای آریاییها در بر می گیرد و بدان مشروط میشود که پیوسته تابع تغییرات بیانی و واژه ها بوده که به طور مرتب حاصل می شده اند. تاریخ زبانهای آریاییان در کنار این تحول و تطور، به وجود آمدن گویش ها و حتی هماهنگی و همسانی زبانی را نیز به دنبال آورده است. این موضوع زمانی دشوارتر جلوه میکند که وقتی پژوهشگران نقش زبان بومیان مناطق را که آریاییان به آنجا مهاجرت کرده اند مورد مطالعه قرار داده و زبانهای هندو ژرمنی بر آن مناطق مسلط و حاکم شده اند. زبان اصلی به خاطر غنای فرمی خود، ویژگیهایی نیز دارد که آموزش آن زبان را بدان مشروط میکند. از آنجمله باید به صرف افعال و صفتها اندیشید که به ویژه در بیان آواها در دستور زبان برای ساختن واژه ها نقش سازنده ای دارند.^(۳)

1 - RGG. III. 724

2 - Wellentheorie

3 - RGG. III. 724

بخش ۶

ویژگیهای ظاهری یا جسمی (فیزیکی) آریائیها

از دیدگاه نژاد شناسان

با توجه به آنچه در مجموع مورد بحث و بررسی قرار گرفت، انسان به این نتیجه می رسد که این زبان یا زبان آریاییان زبانی نیست که توسط مردمانی به وجود آمده و تکامل یافته است که دارای طرز فکر و فرهنگ بدوی بوده باشند و این تنها بررسی زبان آنهاست و درباره ویژگیهای دیگر آنها چیزی نگفته ایم. پژوهشگران پیوسته به یک نژاد و نسل شمالی^(۱) فکر کرده اند که بلوند (موزرد) و چشم آبی و دارای سر دراز یا جمجه کشیده هستند، و در واقعیت هم اقوام یا مردمان مدیترانه ای مانند یونانیان و رومیان چنین ویژگی ای را دقیقاً ثابت می کنند. و اگر مردمان اصلی یا قوم کهن آریایی در قلمرو گسترده ای پخش شده و مهاجرت کرده باشد آمیزش قومی و نژادی با مردمان دیگر محتمل به نظر می رسد. اصولاً زبان از ابزاری است که به سادگی سیطره خویش را بر مردمان و اقوام از نژادهای گوناگون بدست می آورد. مثلاً ایرانیان و هندو ژرمن های بلوند ممکن است زبان خود را از مردمانی کاملاً غیر آریایی به ارث برده یا آموخته باشند.^(۲) تا زمانی که کاملاً روشن نشود که پاسخ این پرسش چیست که در درجه نخست رابطه هندو ژرمن ها با اقوام سامی نژاد^(۳) از یک سو و آشنایی و

1 - Nirdische Rasse

2 - RGG, III. 724

3 - Semitische Rasse

خویشاوندی آنها با اقوام فنلاندی - مجاری از سوی دیگر، به چه نحو بوده است، باید به یک چنین تحلیل تقریبی قناعت کرد و این پرسش را کماکان بی پاسخ و حل نشده^(۱) یا با پاسخی نامطمئن تلقی کرد.^(۲) ایجاد ارتباط میان هندو ژرمن های برخاسته از نژاد آریایی با سامیان جهان آن روزگار و یا به ویژه در هزاره سوم پیش از میلاد در بین‌النهرین کراراً به وسیله محققین مورد تاکید قرار گرفته است و رد و نفی آن نیاز به دلائل بسیار محکم جامعه شناسی، انسان شناسی، قوم و نژاد شناسی و زبان شناسی دارد و با آنچه به عنوان دستاورد پژوهشگران در این زمینه در دست است، خلأی را جهت ایجاد تردید در این ارتباط نمی توان یافت. در طول هزاره سوم پیش از میلاد هندو ژرمن ها از زبانهای سومری^(۳) و آکادی^(۴) (اکدی) واژه هایی را وارد زبان خود کرده‌اند و این کار به وسیله روابط تجاری، فرهنگی و غیره صورت گرفته است. ورود برخی از واژه‌ها و حتی القاب و عناوین و نام‌اشیاء واسامی سلاطین و سلسله‌ها و اماکن جغرافیایی و نام انسانها از زبانهای سامی متعلق به سومریان و اکدی‌ان، بیانگر اجتناب ناپذیر بودن ارتباط میان هندو ژرمن‌ها با سومریان و اکدی‌ان در ادوار پیش از تاریخ است.^(۵) چنین پیوندی میان صاحبان تمدن های کهن به ضرورت وجود داشته است و مردمانی که در شرق باستان دارای فرهنگ و تمدن در درجات متفاوت بوده‌اند، پیوسته در صدد ایجاد ارتباط با یکدیگر بوده و تاریخ به راحتی به این واقعیت پی برده است. بدیهی است متقابلاً نیز باید به چنین چیزی اندیشید.

1 - (لاتین یعنی "حل نشده") "non liquet" -

2 - RGG, III. 724

3 - Sumerisch

4 - Akkadisch

5-RGG III 725

بخش ۷

معتقدات هندو ژرمن ها

نظریات و برداشت ها درباره دین هندو ژرمن ها در طول زمان دراز پژوهش در این خصوص به کلی دستخوش تغییرات بوده است. موفقیت های چشمگیر در زمینه مقایسه زبانهای اقوام هندو ژرمنی با یکدیگر در آغاز سده بیستم میلادی کمک شایانی به امر پی بردن به خدایان آنها کرده است. محققین از این راه موفق شدند که به کمک تحقیقات زبان شناسی خدایان مشابه در میان این اقوام را مشخص کنند. مقایسه اساطیر اقوام هندو ژرمنی با اقوام سامی نژاد و نظایر آنها توسط اسطوره شناسانی چون آدالبرت کوهن^(۱) و استادان زبان آلمانی و زبان شناسانی چون ماکس مولر^(۲) در این مورد به نتایج بسیار جالبی رسیده اند. مدتی این معادلات و تحقیقات نمی توانست ثبات داشته باشد. زیرا نظریات کارشناسان با دستیابی به اسناد و مدارک تازه تر بزودی تغییر می کرد.^(۳) کلیه معادلاتی که در زمینه خدایان اقوام هندو ژرمنی و مکانهای نگهداری و عبادت این خدایان و چگونگی مراسم قربانی برای آنها به این اقوام نسبت داده شده است، پیوسته در حال دگرگونی و اصلاح بوده است. تحولات در امر پژوهشهای تاریخی قرن بیستم و پیشرفت های چشمگیر در قلمرو زبان شناسی از

1 - Adalbert Kuhn

2 - Max Muller

3 - RGG, III.725

عوامل عمده این دگرگونی ها و اصلاحات بوده‌اند. دو عامل اخیر سهم عمده‌ای در تشخیص خدایان اصیل اقوام هند و ژرمنی و خدایان اکتسابی یا وارداتی از سرزمین ها یا اقوام دیگر به عهده داشته‌اند. ثمره این تحقیقات بر یک اصل استوار است که یک خدای مشترک آریاییها یعنی "خدای آسمان" تحت نام و نشان آن به زبان هندی باستان "دیوس پیترا" (۱) یا به زبان یونانی "ژئوس پاترا" (۲) و یا در زبان لاتین "ژوپیتر" (۳) و به ژرمنی (آلمانی کهن) "تیواز" (۴) به جای مانده است. (۵) وجود نام "تیواز" رب النوعی که در زبان ژرمنی به اقوام هندوژرمنی نسبت داده می شود، ایجاد تردید بجایی می کند. آنچه در این مورد می توان از زبان شناسان خرده گرفت، عدم توجه کافی آنها به زبانهای عامه مردم و زبان معابد و کاهنان آنهاست که در ارتباط با خدایان و ارواح است و با یکدیگر تفاوت اساسی دارند به سخن دیگر زبان عامه مردم برای زبان خدایان و ارواح از اعتبار کافی برخوردار نیست. پژوهشگران و استادان دانش تئولوژی (۶) (الهیات) بر این باورند که برای این مهم به مفاهیم و زبانهای ویژه‌ای نیاز است. پس از سپری شدن دوره اقتدار ارباب انواع، نوعی پرستش ارواح (۷) بر جای ماند و پژوهشگران به جدّ بر این باور شدند که در میان اقوام منشعب شده از قوم مادر، آریاییان زندگی را اساساً با نوعی "دین" (۸) آغاز کرده‌اند. (۹)

دین مورد نظر و جاگرفته در اندیشه آنها متشکل از اشباح و ارواح پیشینیان آنان بود و چیز دیگری را نمی شناخت و دربر نمی گرفت (۱۰) و این اوج پرستش آنها بود. اشتباه و لغزشی که در مقایسه اساطیر به وجود آمده است، این بود که خدایان را به صورت

1 - Dyaus Pitar

2 - Zeus Pater (Zεῦspat j)

3 - Jupiter

4 - Tiwaz

5 - RGG, III. 725

6-Theologie

7-Animismus

8-Religion

9-A. a. O. 725

10-RGG III 725

ارباب انواع آفریننده و ارباب انواع از بین برنده یا نابودکننده می شناختند. این خدایان قدرتهای طبیعی بودند مانند خورشید، ماه و ستارگان و یا به صورت رعد و برق، باران و باد و طوفان. مثلاً در دیانت ژرمن‌ها "دونر"^(۱) "رب النوع" رعد و برق"^(۲) بود و این می رساند که پیوندی مستقیم میان ارباب انواع و رویدادهای طبیعی وجود داشته است. تفکرات کارساز قرون اخیر و به ویژه زمان حاضر پیگیر این طرز فکر است که رابطه بین جریان خدایان به چگونه صورت سیستم منظم و دقیقی^(۳) عمل می کرده است.

ژرژ دومزیل^(۴) پژوهشگر پرتوان فرانسوی با تحقیقات خود این راه را هموار نموده است. و بر اساس آن می توان به دیدگاههای متفاوت انسانها در پرستش ارباب انواع در اجتماعات آن روزگار پی برد. این دیدگاه در هر اجتماعی به سه بخش یا گروه تقسیم میشود یا به سخن دیگر بر سه پایه استوار است، نخست پایه حاکمیت و اقتدار شاه، دوم پایگاه یا پایه جنگیان و سوم رکن اشراف و نجبا و عامه مردم. در نزد هندی ها "میترا"^(۵) و "ورونا"^(۶) و در نزد ژرمن ها "تیواز" که گهگاه به هم شبیه و نزدیک و گاهی از هم دور و در مقابل یکدیگر قرار دارند. برای اشراف رب النوع جنگ بنام ایندرا و دونر (دونار Donar) بیشتر تجلی می کنند.^(۷) در مرحله بعدی خدایان متعدد دیگری جا دارند که بیشتر به طبیعت وابسته اند، بعضاً بصورت برادران دوقلو و یا جفتهای همطراز و برابر از نظر توان و قدرت. نمونه بارزی از این دو برادر همزاد یا دوقلو "اسونیاها"^(۸) هندیان و "دیوسکورهای"^(۹) یونانیان هستند. در کنار آنان خدایان مؤنث یا ربه النوعها می باشند. چنین سیستمی در امور خدایان در میان اقوام هندو ژرمنی بی نظیر و کاملاً

1-Donar (دونر=دونار)

2-Donner

3-A. a. O. 725

4 - Georges Dumezil

5 - Mithra

6 - Varuna

7 - RGGIII726

8 - Ashvins

9 - dioskurn

اصیل است. نهایتاً به این نتیجه می‌رسیم که آریاییها نه تنها به وسیله زبانهایشان با هم خویشاوند و از یک تبار هستند، بلکه با توجه به سیستم خدایان و دیانت آنها نیز به یکدیگر نزدیک و خویشاوند^(۱) هستند. آریاییهای باستان به آتش اعتقاد داشتند و بودن جهان را در سایه نیروی فوق‌العاده آن می‌دانستند.^(۲) آریاییها در انتخاب مکان مقدس جهت عبادت و بزرگداشت خدایان شیوه‌های گوناگونی داشتند و این مکانها را در بلندیها یا بر روی کوهها و کشتزارها و حتی مناطق مسطح انتخاب^(۳) می‌کردند.

انجام مراسم قربانی و عبادت به سرپرستی و راهنمایی روحانیون انجام می‌گرفت و (در مورد آریاییها کمتر به آنها "کهنه" یا کاهنان معابد می‌گویند) در میان اقوام هندو ژرمنی هر قومی به نحوی دارای "روحانیت"^(۴) یا طبقه روحانی تربیت یافته و آگاه و عالم بوده است. مثلاً "برهمن"^(۵) ها در هند، "فلامین"^(۶) ها در رم و "دروید"^(۷) ها در نزد کلتیان^(۸) (سلت‌ها). این می‌رساند که طبقه روحانی خاصی از آغاز در میان آنها وجود نداشته است. روایات و تحقیقات بسیار کهن یونانیان و ژرمنها حاکی از وجود سنن و مراسم آیینی^(۹) بسیار ساده در میان این اقوام بوده است این سنن و مراسم بدون معابد و بدون طبقه روحانی بوده است. دومیل براین باور است که علیرغم عدم وجود طبقه روحانی در میان کهن‌ترین آریاییها، معذک بسیاری از سنن هندیان، یونانیان و رومیان دارای منشأ مشترک و همسانی تقریبی هستند و این امر در زمانهای دورتر یا بهتر بگوئیم در زمانی که آریاییها دارای زبان مشترکی بوده‌اند، خیلی به هم نزدیک بوده است و این امر نشان می‌دهد که طبقه روحانی وجود داشته و دانا و مسلط هم بوده است. آنان که این

1 - RGGIII726

2 - Erdmann, Kurt: Das Iranische Feuerheiligtümer, Leipzig, 1941, S. 3

3 - A. a. O. S. 7

4 - Priesterstand

5 - Brahmanen

6 - Flamin's

7 - Druids

8 - Celt's (Kelten)

9 - Culte (Kult)

سنن را به نسلهای بعدی در میان این اقوام منتقل می کرده‌اند، افراد عادی جامعه نبوده‌اند بلکه روحانیان مبارز و آگاه و مریبان جامعه بوده‌اند حتی این روحانیت دارای رهبری نیرومند بوده است.

عناوین آراء^(۱) الهی و اداره جامعه براساس و مبنای عقل و عدل و توجه به وظایف دینی، تنها از سوی این روحانیون امکان پذیر و به جامعه القا شدنی بوده است. لذا باید این اصل را پذیرفت که طبقه‌ای آگاه و مسلط و پرنفوذ در جامعه بوده و امروز ما به آنان "روحانی" می‌گوئیم. مجموعاً باید این واقعیت را پذیرفت که با توجه به اسناد و روایاتی که در دست است، دین اقوام هندو ژرمنی و یا اسلاف آنها یعنی آریاییها دین ساده و ابتدائی نبوده و دارای ضوابط و قوانین دقیق و حساس^(۲) بوده و می‌توانسته است به اساسی‌ترین مسائل خانوادگی، اجتماعی و عقیدتی (فرهنگی) جامعه پردازد. با توجه به تکامل دیانت در میان اقوام آریایی، چه آریاهای ایرانی و چه آریاهایی که به هند مهاجرت کردند، خود نام آریا به عنوان زمینه ساز فکری درآمد که قومیت آریایی و تعلق به این نژاد و تخمه امتیاز به شمار می‌آمد. به عنوان نمونه می‌توان به یکی از قبایل متعدد ماد به نام آریزانتها^(۳) (آریزانتیان) اشاره کرد که اعضاء این قبیله خود را از تخمه و تبار آریاها می‌دانستند. یا آریامین^(۴) یکی از شاهان هخامنشی پیش از تاسیس شاهنشاهی پارس ها به وسیله کوروش دوم در سال ۵۵۹ پیش از میلاد آریامین بین سالهای ۶۴۰ تا ۶۱۵ پیش از میلاد سلطنت می‌کرده و پسر چیش پیش^(۵) و نوه هخامنش بوده است و از او لوح زرینی در همدان به دست آمده است که معرف او به عنوان شاه بزرگ و شاه شاهان و شاه پارسی^(۶) است همینطور نام خدایان هندی

1 - Ordal

2 - RGG, III. 726

3 - Arizantier=Arya=آریا+Zantu= سلاله و قبیله

4 - Ariaramnes

5 - Cispis (Teispes (به یونانی

6 - Ghirshman, R: Protoiranier, Meder und Achämeniden, S. 429

مانند "ایندرا"^(۱) بزرگترین خدای ودایی، خدای مکننت و بخشنده باروری و باران بارور کننده^(۲). اهمیت قداست نام "ایندرا" که قدمت بسیار زیادی دارد بر روی رودخانه "سند"^(۳) و کشور هندوستان^(۴) مشاهده می شود. همانگونه که درباره منشا آریا و اشتراک آنها با یکدیگر در زمانی که یک قوم واحد بودند. در اینجا دوباره به این اصل انکار ناپذیر اشاره می کنیم که مذهب آریاهای ایرانی با مذهب آریاهای هندی مدت ها یکی بود. زیرا آنان مدت ها به زبان واحدی سخن می گفته اند و نیز با هم زندگی می کرده اند. شرایط جغرافیایی و وضعیت اقلیمی و نظام تولید و طبعاً چگونگی اداره معیشت آنها تاثیر اساسی در دیانت آنها داشته است. پس از اینکه شاخه های گوناگون آریایی از جمله شاخه ایرانی و شاخه هندی از یکدیگر جدا شدند و این کار سده ها پس از زندگی مشترک آنها روی داده است، جدایی مذهبی نیز در میان آنها به وقوع پیوست. به زمان دقیقی که این جدایی روی داده است^(۵)، بهیچوجه نمی توان اشاره کرد، زیرا این امر نیاز به اسناد و مدارک کافی و آثار باستانی و مشابه آن دارد. تا اواسط سده چهاردهم پیش از میلاد احتمالاً این جدایی هنوز روی نداده است، بر اساس کتیبه ای که در بغاز کوی در آسیای صغیر بدست آمده است و تاریخ نگارش آن را تقریباً می توان پس از سال ۱۳۵۰ پیش از میلاد حدس زد، چنین برداشت می شود که در این زمان این جدایی هنوز به وقوع نپیوسته است، زیرا در این کتیبه نجبا و فرمانروایان میتانی^(۶) که اصالت آریایی دارند، به ارباب انواع هندی مانند ایندرا^(۷)، ورونا^(۸) و ناستیاس^(۹) سوگند یاد کرده اند^(۱۰). از سویی گمان صاحب نظران درباره زمان نوشته شدن

1 - Indra

2 - A.a.O.435

3 - Indus

4 - India(Indien)

۵- پیرنیا، حسن: ایران باستان، مجموعه جیبی جلد یکم. تاریخ مشرق قدیم، ص ۱۵۸

3-Mittanni

7 - Indra

8 - Varuna

9 - Nasatya's

۱۰- پیرنیا، همان کتاب، ص ۱۵۹

و دها یا کتاب مقدس هندیان به یک مقطع زمانی بین سده‌های چهاردهم و هشتم پیش از میلاد است و از سده هشتم پیش از میلاد نیز پایین‌تر نمی‌رود، لذا باید زمان جدایی آریاهای ایرانی و هندی را بین از دو زمان یعنی در فاصله این شش قرن دانست^(۱).

آریاها اصولاً همانند عیلامیان و بسیاری از اقوام و ملل کهن به ارواح و نیروهای زیانکار و سودمند باور داشتند و حتی معتقد بودند که گنجها و ذخائر طبیعت، نعمات و برکات، محصولات خوب، تندرستی و شادی و مانند آنرا نیروهای خیر و خوب به آدمیان ارزانی می‌دارند. از جمله این نعمتها و ذخائر می‌توان باران و روشنایی را به عنوان مثال ذکر کرد. آریاها به پیکار میان نیروهای خوب و زیانکار اعتقاد داشتند. آنها تیرگی شب (تاریکی، ظلمت)، زمستان، خشکسالی، قحطی، بی‌برگی، بیماریها و سایر آفات و بلاها را از جانب نیروهای زیانکار می‌دانستند که قحطی و خشکسالی، سرما و بیماری را نتیجه پیروزی نیروهای زیانکار که به عالم تاریکی تعلق داشتند بر نیروهای سودمند که تعلق به جهان روشنایی داشتند، می‌دانستند. آنها طبعاً نیروهای سودمند را می‌پرستیدند و به آنها عشق ورزیده و عبادتشان می‌کردند و در راه آنها قربانی‌هایی می‌دادند. در مقابل نیروهای زیانکار را دشمن تلقی کرده و برای مصون ماندن از شر آنها به ورد و آفسون متوسل می‌شدند که بعدها در مراحل تکامل یافته آن به صورت ساحری و جادوگری درآمد. پرستش میترا^(۲) خدای آفتاب عهد باستان بی‌تردید متعلق به این مقطع زمانی توسط آریاها است. آریاها کره فروزان خورشید را چشم آسمان و رعد و صاعقه را سپر آن می‌پنداشتند. به سخن دیگر می‌توان در این مقطع نیز وجه مشترکی میان آریاهای ایرانی و هندی یافت و آن اینست که آریاهای ایرانی نیز مانند آریاهای هندی به پرستش^(۳) عناصر که تعداد آنها به درستی معلوم نیست و بعدها به عناصر اربعه معروف شدند، مشغول بوده‌اند. این عناصر بعدی را باید آب، آتش، باد

۱- همان کتاب، همان صفحه

و خاک دانست. برخلاف نظر برخی از محققین و مورخین اینگونه به نظر می رسد که آریاها هیچگاه به پرستش خدای واحدی دست نیافتند. تنها نکته‌ای که در این خصوص آریاهای ایرانی و هندی را از یکدیگر متمایز می کند این است که زمان کاسته شدن از شمار ارباب انواع مورد پرستش آریاهای ایرانی، زودتر از آریاهای هندی باید تلقی شود. نکته دیگری که ذکر آن لازم به نظر می رسد به شیوه رویارویی آریاهای ایرانی که تازه به فلات ایران وارد شده بودند و از نظر تمدن در درجه پائین تری قرار داشتند با بابلیان و آشوریان و سومریان که از فرهنگ و تمدن پیشرفته تری برخوردار بودند، باید پرداخته شود. آریاهای ایرانی بسیاری از ابعاد و وجوه تمدن این اقوام را در قیاس با خودشان به شکل پیشرفته تری تقلید کردند. نتیجه برخی از پژوهشهای قوم شناسان و مورخین این شده است که گفته شده آریاها با همین تمدن پست خود از نظر اخلاق نسبت به بابلیان، سومریان و آشوریان و... برتری داشته‌اند.^(۱)

خانواده، جامعه و حکومت آریاها:

خانواده به عنوان بزرگترین رکن جامعه به صورت پدرسالاری بود. رؤسای دودمان را نیز به عنوان بزرگترین پیش کسوتان خاندانها در میان آریاها گزارش کرده‌اند. زن در میان آریاها به عنوان عضوی بسیارارزشمند و مؤثر پس از شوهر خود ستوده شده است. در منابع دینی ایران باستان به پدر یا بزرگ خانه و خانواده همانگونه که بعدها نیز در فرهنگ اخلاق آریاها به جای مانده است، "کتک خوتای"^(۲) یا "کدخدا" یعنی رئیس خانه می‌گفتند، و در کنار وی همسر او به عنوان "کتک بانوگ"^(۳) یا "کدبانو" یعنی بانوی خانه معرفی شده است و میزان و قلمرو اختیارات کدبانو آنچنان که در برخی منابع آمده است محدود نبوده ولی وی تحت امر شوهر خود که رئیس خانه بود انجام وظیفه

۱- پیرنیا، همان کتاب، ص ۱۵۹

2 - katak-khwatay

3 - katak-banug

میکرد. اگر بنا به دلائلی شوهر وی همسر دیگری نیز در کنار او اختیار می‌کرد، نه تنها از اختیارات و امتیازات او کاسته نمی‌شد، بلکه عنوان "پتخشازن" (۱) یا "پادشاه زن" به مفهوم "زن اصلی" و صاحب اختیار می‌یافت و به همسر جدید شوهرش "چکرزن" یا "چاکرزن" که تحت فرمان "کدبانو" یا "زن اصلی" انجام وظیفه می‌کرد، گفته می‌شد. در مجموع وقتی فرهنگ و نظام و ضوابط خانواده حاکم بر جامعه آریایی را با مشابه آن در میان اقوام و ملل دیگر مقایسه می‌کنیم به این نتیجه می‌رسیم که به مقام زن در نزد آریاهای ایرانی بیشتر ارجح می‌نهادند تا در میان مردمان دیگر. (۲) تاریخ بردگی زنان در میان اقوام و ملل دیگر این نظریه را به وضوح تایید می‌کند. در جامعه آریایی ایرانی فرزندان، فرمانبرداران بی‌قید و شرط پدران خود بودند. پدر به عنوان رئیس خانواده مقام قاضی یا داور را در خانه داشت و اجراکننده آداب و رسوم و آیین‌های دینی در خانه بود و آنرا به فرزندان خود با دقت و احساس مسئولیت می‌آموخت. (۳) وقتی جامعه پدرسالاری را در میان آریاهای ایرانی و اقوام دیگر همانند قوم اتروسک در میان رومیان باستان مقایسه کنیم، می‌بینیم که چه خشونت‌هایی در این جوامع وجود داشته و پدر از چه اختیارات موحشی برخوردار بوده مثلاً وی می‌توانسته است زن و فرزندان خود را چنانچه اراده کند بکشد و یا آنان را به بردگی بدهد. (۴)

همانگونه که در بالا اشاره شد، با توجه به ساده بودن اساس دیانت در میان آریاها امور مربوط به اعتقادات را پدر خانواده سرپرستی می‌کرد و مسئولیت حفظ شعائر لازم دینی را به عهده داشت، به این معنی که با ابتدایی بودن اساس و مبنای اعتقادات، گروهی به نام روحانی که در جامعه آریایی طبقه‌ای را تشکیل بدهند به درستی و روشنی گزارش نشده است. نخستین بار قبیله‌ای به نام "مغان" که در منابع یونانی به پیشه جادوگری و شعبده بازی اشتغال داشته‌اند به عنوان یکی از قبایل متعدد ماد معرفی

1 - Patakhsa-Zan

۳- همان کتاب همان صفحه

۲- پیرنیا، همانجا ص ۱۶۰

۴- دولندلن، ش: تاریخ جهانی. جلد یکم، ص ۱۸۶ ممتحن: کلیات تاریخ عمومی ۳۳۰+ دیاکونف: برم ص ۴۴

شده‌اند که احتمالاً به صورت دوره‌گرد مشاغلی مانند طبابت، تعبیر خواب یا پیشگویی، حل و فصل اختلافات و منازعات بامعیارهای دینی را داشته‌اند و از این محل امرار معاش می‌کرده‌اند. اگر در برخی منابع مربوط به فرهنگ اجتماعی ایران باستان طبقه‌ای به نام روحانی ذکر شده است، قطعاً مربوط به زمان مهاجرت آریاها به فلات ایران و نیز مدتی پس از آن نمی‌تواند باشد. پدر خانواده علاوه بر وظایفی که در تأمین امنیت و معاش افراد تحت تکلف خود، دارا بود، حفظ آتش را که از عناصر سودمند و لازم در خانه بود نیز بر عهده داشت. این شیوه در فرهنگ اقوام و ملل دیگر نیز متداول بوده است. یونانیان کهن ربه النوعی به نام "هستیئا"^(۱) داشتند که نگهبان اجاق و کانون خانواده بود.^(۲) هندیان باستان خدایگونه‌ای به نام "آگنی"^(۳) داشتند که ربّ النوع آتش محسوب می‌شد.^(۴) در جامعه آریایی پدر خانواده مسئولیت حفظ اجاق و طبعاً روشن نگهداشتن آتش را به عهده داشته است. اجاق خانواده در جایگاهی معین واقع شده بود و قداست ویژه‌ای داشت و مورد احترام بود.^(۵) براین اساس بعدها آتش به عنوان یکی از عناصر چهارگانه در کنار آب، باد و خاک محترم و مقدس شده و پیوسته گرمی داشته شد افزون بر اجرای وظایف مذهبی که سرپرستی و اجرای درست و دقیق آن به عهده پدر در مقام و سرپرست خانواده بود اصولاً سرپرستان خانواده‌ها مراسم قربانی را نیز در راه ارباب انواع به عهده داشتند. مفهوم اجاق و اعتبار فرهنگی و دینی و اجتماعی آن که هنوز در میان بسیاری از مردمان جهان بر جای مانده است، ریشه در دیانت آریاهای باستان دارد. خاموش شدن آتش در خانه به مفهوم "کور شدن اجاق" بوده و فراتر از آن به خاندانهایی اطلاق می‌شد که از نعمت فرزند محروم هستند و بقای نسل و طبعاً

1 - Hestia ("Vesta" بعدها در میان رومیان به وستا معروف شد)

۲- دولندلن: همان کتاب ص ۷۹

3 - Agni

۴- خدادادیان: اعتقادات آریاییهای باستان. ص ۱۰۸

۵- پیرنیا: همانجا. ص ۱۶۰

استمرار دودمان و ادامه وجود خاندان و تخمه و تبار در مورد آنها صدق نمی کند. با توجه به اهمیت نقش خانواده در جامعه آریایی گمان اینکه جامعه به صورت مجموعه‌ای از خانواده‌ها بر اساس قوانین دودمانی و عشیره‌ای اداره می شده‌اند، چندان بی ربط و بی مورد نیست. آنچه را که به صورت نهاد حکومتی در عهد مادها و هخامنشیان و سلسله‌های دیگر و نیز در مقاطع بعدی تاریخی در ایران و جهان به چشم می خورد، در مورد آریاهای تازه وارد نمی توان انتظار داشت. بیشتر باید آنگونه که شایسته اینگونه جوامع است به نوعی حکومت و یا نهادهای قانونمند اجتماعی به شکل ملوک الطوایفی اندیشید. آنگونه که در طول زمان این مطالعات جامعه شناسانه کم و بیش جا افتاده است از چند خانواده "تیره" تشکیل می شد که مقرر آن "ده" (۱) بود و نیز "ویس" (۲) نیز به آن گفته می شد. از چند تیره "عشیره" (۳) به وجود می آمد و مقرر آن را "گئو" (۴) می گفتند. از مجموع چند عشیره قوم یا مردمی به وجود می آمد که ولایت می نامیم و به آن "دهیو" (۵) گفته می شد. (۶) شیوه انتخاب روسای اداره کنندگان این نهادها یا به سخن دیگر واحدهای حکومتی ملوک الطوایفی به این ترتیب بود. سرپرستان خانواده‌ها سران تیره‌ها و سران تیره‌ها، روسای قبایل را برمی گزیدند. در آغاز چنین شیوه حکومتی رئیس قوم یا ولایت نیز از طریق انتخابات برگزیده می شد ولی به روایتی به خاطر به عهده داشتن فرماندهی نیروهای دفاعی و سپاهیان به هنگام بروز اغتشاشات و ناآرامی‌ها و جنگ، بعدها قلمرو اختیارات او گسترده تر شد ولی این بدان معنا نیست که افزایش اختیارات وی سلب اختیار از روسای خانواده‌ها و تیره‌ها می شد. رئیس تیره را "ویس پت" (۷) و رئیس قوم

1 - Dahyu

2 - Vis

3 - Zantu (قبیله، دودمان)

4 - Gau

5 - Dahyao (Dahyu)

۶- پیرنیا، همانجا، ص ۱۶۰

7 - Vis-paitiš = (Vis-Pati)

را "دهیویت" ^(۱) و رئیس قبیله را "زنتوپت" ^(۲) می گفتند. ^(۳) زنتوپت به عنوان رئیس یا بزرگ دودمان یا خاندان نیز تلقی گردیده است. از این مجموعه وقتی گروهی از مردم چند ناحیه پیوسته به هم که دارای مشترکاتی بودند تحت فرمان یک نفر در می آمدند، به آن فرمانروا شاه می گفتند. ^(۴)

لازم به یادآوری است که این عناوین و مناصب بعدها صورت دیگری پیدا کرد و اصالت خود را از دست داد از آنجمله است مقام "دهیویتی" که در عصر هخامنشی دگرگون شد و چهره‌ای غیر از عصر آریایی پیدا کرد. "دهیویت" به تعبیری گهگاه به پادشاه منطقه‌ای هم گفته میشد. امروز عنوان "دهد" ^(۵) چیزی در حد "کدخدا" است. کدخدا که امروز مقام یک سرپرست و حکم روستا است بیشتر به رئیس یا سرپرست خانه گفته می شد که در صفحات قبل به آن اشاره کردیم. دهیویت‌ها امیران محلی یا پادشاهان کوچکی بودند که از پادشاه بزرگ که در مرکز حکومت می کرد، فرمانبرداری می کردند. ^(۶) به نظر می رسد که در عصر هخامنشی عنوان "شاهنشاه" از همین اندیشه مایه گرفته است که شاهان بزرگ بر این شاهان کوچک فرمانروا بودند و لذا لقب شاهنشاه داشتند. از دیگر وظایف این شاهان کوچک در برابر شاه یا پادشاهان مرکزی ارسال باج یا خراج مقرر بود که به موقع پرداخت میکردند. چنانچه این شاهان دست‌نشانده به نحوی مورد اعتماد پادشاه مرکزی قرار می گرفتند به آنان ماموریت گردآوری مالیاتهای محلی و نیروی انسانی جهت گسیل به مناطق جنگی نیز محول می شد. به گونه‌ای که در منابع آمده است آنها به مناسبت‌هایی هدایایی نیز به دربار پادشاه فرمانروای خویش می فرستادند و به هنگام بروز جنگ سپاهی نیز برای وی تدارک می دیدند. برخی ماهیت حکومت اشکانیان را با حکومتها یا دولت‌های آریایی پیش از تاریخ

1 - Dahyu-Paitiš=(Dahyu-Pati)

2 - Zantu-Paitis(Zantu-Pati)

۴- همان کتاب ص ۱۶۰

۳- پیرنیا همان کتاب ص ۱۶۰

5 - Dehbad

۶- پیرنیا: همان کتاب ص ۱۶۰

مقایسه کرده و همانند می‌دانند.^(۱) به موجب همین برداشت مطالعه دقیق تر در ساختار حکومت اشکانیان مطالعه قوانین فرهنگ جامعه و نظام تولید و دیگر ویژگی های آنها ما را در شناخت ماهیت حکومت‌های آریاها یاری می‌دهد^(۲) و مطالعه تاریخ ایران پس از آریاها را آسان تر می‌کند.

تاریخ فرهنگ و زندگی آریاهای ایرانی در واقع از اواخر سده هشتم و یانیمه اول سده هفتم پیش از میلاد آغاز میشود. آنچه پیش از این زمان در ارتباط با آریا از زمینه تمدن و فرهنگ این مردم بوده است تقریباً بر ما مجهول است و یا در پس پرده تاریکی مستور است، به سخن دیگر آنچه در طول قریب به دو و نیم هزاره یا در هزار و سیصد تا دو هزار و پانصد سال یعنی در طول زمانی که از جدا شدن آریاها از دیگر مردمان هند و اروپایی تا آغاز سده هفتم پیش از میلاد گذشته است محققاً نامعلوم است و نمیدانیم که در این مدت زمان نسبتاً دراز آریاها چه میکرده و چه مواریثی از عملکرد خود را به یادگار گذاشته‌اند. تنها و آن هم براساس روایات، افسانه‌ها و داستانهای عهد باستان که کم و بیش رنگ تاریخی گرفته‌اند، می‌دانیم آریاها به تدریج به روستانشینی و ده نشینی و سپس به شهر نشینی روی آورده و نهادهای حکومتی و یا به سخن دیگر دولتهای کوچک و محدود و ابتدایی را تشکیل داده‌اند^(۳) که از ماهیت این نهادهای حکومتی و دولت های کوچک و ابتدایی کاملاً آگاه نیستیم. برخی از مورخان بخشی از تاریخ اسطوره‌ای ایران باستان را متعلق به عهد آریاها می‌دانند. به موجب این برداشت آریاها چهار دولت تشکیل داده‌اند. یکی دولت داستانی جمشید، دیگری دولت داستانی فریدون است و دو دولت دیگر را به زمان منوچهر و زاب نسبت می‌دهند. زمان جمشید بسیار کهن است و به دشواری می‌توان آنرا در یک مقطع تاریخی گنجانده، به همین دلیل جمشید این پادشاه داستانی ایران باستان مربوط به زمانی است که هنوز همه اقوام هندو اروپایی با هم می‌زیستند و جدایی بین آنها روی نداده است ولی با

۲- همان کتاب همان صفحه

۱- پیرنیا، همانجا ص ۱۶۱

۳- پیرنیا، همان کتاب، ص ۱۶۱

وجود این، همین برداشت این اصل را نفی نمی کند که زمان جمشید به عهدی متعلق است که آریاهای ایرانی و هندی با هم زندگی می کرده اند. عهد دولت فریدون را نیز در همین مقطع زمانی باید دانست ولی دولت های منتسب به منوچهر و زاب به دوره ای متعلق است که آریاهای ایرانی در شمال خاوری فلات ایران اسکان و استقرار یافته و در عین حال زیر فشار مردمانی بودند که از طرف شمال بطور مستمر به آنها حمله می کردند.^(۱) بدیهی است که به گمان همین تحلیل گران آریاهای استقرار یافته در شمال شرق ایران زیر فشار سکاهای قرار داشتند و تاریخ ایران باستان به گونه ای چشمگیر با این قوم سروکار داشته است. از آنجائیکه در روایات تاریخی ایرانیان دخل و تصرف های فراوانی روی داده است و این روایت به صورت اصیل و اولیه آن به دست ما نرسیده است، نمی توان زمان تشکیل حکومت های جمشید، فریدون، منوچهر و زاب را به درستی و بااطمینان در دوره پیش از تاریخ^(۲) ایران یعنی پیش از تشکیل ماد در آخرین سالهای سده هشتم از میلاد مسیح دانست. از سویی این داستانها و روایات یکجا و در یک زمان منتشر و گزارش شده به نظر نمی رسد و افزون بر این در طول ادوار مختلف و سده های پیشمار به دلائل گوناگون و بعضاً ناآشنا این روایات تحریف و تصحیف و گهگاه دگرگون شده اند و به اندازه ای آشفتگی و پریشانی در این داستانها و روایات وجود دارد که نمی توان زمان بسیاری از ییلان و پهلوانان عهد باستان و بسیاری از پادشاهان ایران کهن را در دوره دولت منتسب به منوچهر مشخص و محرز کرد و باور داشت. همینطور بسیاری از وقایع مهم تاریخی به این سرنوشت دچار شده و برخی از رویدادهای بسیار مهم تاریخ ایران باستان در تاریکی افسانه های کهن قرار دارند و مورد تردید و ابهام جدی قرار گرفته اند. این وضعیت، بسیاری از مورخین از جمله تاریخ نویسان عرب را دچار سردرگمی کرده و تاریخ ماد، هخامنشی، اشکانی و ساسانی را با رویدادهای ادوار اسطوره ای تاریخ ایران یعنی دوره پیشدادیان و کیانیان در هم آمیخته

۱- پیرنیا، همان کتاب ص ۱۶۱

است. چهره‌های سیاسی و رجال نظامی سرشناسی از دوره پارتیان (اشکانیان) متعلق به دوره کیانی و گهگاه به عهد هخامنشی دانسته و نقل شده و در این دوره ها دانسته شده‌اند. و برخی از رویدادهای مهم تاریخ عصر ساسانی را به دوره کیانیان نسبت داده‌اند. بنابراین تضمینی وجود ندارد که برخی از وقایع دوره های ماد و هخامنشی به دوره منوچهری ها نسبت داده باشند. از سویی گوشه هایی از تاریخ ایران اواخر عصر هخامنشی و یونانی را نیز در هم آمیخته‌اند و به اسکندر مقدونی اصالت ایرانی داده‌اند. از آنجائیکه برگردان این داستانها به صورت اصلی و اولیه آنها کاری ناممکن است و اینهم به این دلیل است که اسناد و مدارک آن متعلق به سده های نخستین اسلامی است، لذا پی بردن به صحت روایات داستانی ایران و مقایسه آنها با رویدادهای واقعی تاریخی کاری غیر عملی است. اینگونه به نظر می رسد که کار تاریخ نگاری در ایران باستان علیرغم ادعاها و اظهارات برخی از مورخین بهیچوجه راکد نبوده و رویدادهای هر دوره و ادوار پیش از آن به طور مستمر به رشته تحریر کشانیده می شدند ولی بر سر این نوشته ها و یادداشت ها و کرونولوژی ها چه آمده است کسی چیزی نمی داند. تنها کتیبه های عصر هخامنشی خوشه‌ای از این خرمن آنها به طور مقطعی به ما ارائه میکنند. در اینجا لازم است بگوئیم که کتیبه نگاری عصر داریوش یکم (۵۲۲-۴۸۶ ق.م) به تعبیری نوعی تاریخ نویسی نیز باید قلمداد شود زیرا در این سنگ نبشته ها رویدادهای فراوانی به رشته تحریر درآمده‌اند. گرچه از نوشته "خداینامه" و ترجمه های اولیه آن به زبانهای عربی و غیره از جمله ترجمه ابن مقفع چیزی در دست نیست. ولی با وصف در دست نبودن خداینامه می توان از دو سند بنام خداینامه نام برد یکی اصل خداینامه و دیگری خداینامه‌ای که در طول تاریخ آن از جمله در عصر ساسانی شامل دخل و تصرف های زیادی شده است. وجود خداینامه آخری برای مقصود ما کافی به نظر نمی رسد، زیرا همانگونه که در بالا گفتیم این نوشته از دستکاری ساسانیان در امان نبوده ولی باز هم می توانست در راه شناخت بسیاری از مبهمات تاریخی عهد باستان به ما کمک کند. صرفنظر از اینکه تاریخ ایران زمین در ماهیت اصیل و کهن خود چه تصویری به دست میدهد و در برگزیده چه

مفاهیم و مقاطع و معرف چه فرهنگی بوده است و به هنگام انتقال از دوره‌ای به دوره دیگر چه سرنوشتی را تجربه کرده است، مع الوصف همین اندک می‌توانست ابزاری سودمند در دست پژوهشگران باشد. آمیختگی افسانه‌ها و اساطیر با تاریخ در تاریخ نگاری ایرانیان، پژوهشگران را نیازمند به یک حقیقت اجتناب ناپذیر کرده است به این‌معنی که اگر کسی علاقمند به تحقیق و تنبُّع کامل در زمینه تاریخ ایران باستان باشد و بخواهد مرز میان داستانها و تاریخ واقعی را بیابد باید همه نوشته‌ها، آثار، کتابها و اسناد و یادداشت‌های منظوم و منثور که درباره داستانها نوشته شده در اختیار داشته باشد و آنها را مطالعه کند شمار این نوشته‌ها و اسناد بسیار زیاد است. برخی از مورخین عرب مانند علی ابن الحسن مسعودی در آثار ارزشمند خویش از جمله در مروج الذهب تلاش کرده است که پرده از این سر در گمی بردارد و پژوهشگران پس از خود را دریافتن و حفظ مرز میان داستان و واقعیت تاریخی راهنمایی کند، به ویژه آنجا که تاریخ هخامنشیان و اشکانیان با تاریخ عصر اسطوره‌ای کیانی در هم آمیخته‌اند. ^(۱) هم اکنون مانمی توانیم در مبحث آریاها به این مشکل بپردازیم شاید در قسمتی دیگر بتوان جزئیات بیشتری از آنرا مورد بررسی و نتیجه‌گیری قرار داد. در حال حاضر و در ارتباط با مهاجرت آریاها به فلات ایران بر اساس منابع تاریخی می‌توان تقسیم شدن یا شاخه شاخه شدن آریاهای وارد شده به فلات ایران را بررسی کرد که از ورود یا مهاجرت آنها حداقل نیمی از یک هزار می‌گذرد یعنی در هزاره نخستین پیش از میلاد و آنگونه که اتفاق نظر وجود دارد و میتوان این زمان را در حدود سده نهم پیش از میلاد و یا تا اواخر سده هشتم پیش از میلاد تثبیت کرد، سه قوم از نژاد آریایی در گوشه و کنار فلات ایران مناطقی را به اشغال خود درآورده و در آنجا اسکان گزیدند و تاریخ این مناطق را به نام آنان در خود ثبت کرده است. هر سه یا چهار قرن آغازین هزاره نخستین پیش از میلاد یعنی از آغاز هزاره یکم یا قرن پنجم (ق.م) از نظر تشکیل نهادهای حکومتی توسط این اقوام آریایی نژاد حائز اهمیت است. نهادهای حکومتی این سه قوم که هم اکنون به

۱-نگاه کنید به پیرنیا، همان کتاب صفحات ۱۶۲ و ۱۶۳

معرفی شان می پردازیم به صورت دولت های کوچک یا حکومت های ملوک الطوائفی گزارش شده است^(۱) و در مورد هیچکدام از آنها سخن از یک حکومت متمرکز و نیرومند در بدو بقدرت رسیدنشان نیست.

در شرق یا شمال خاوری ایران باکتری ها (باختری ها، بلخی ها) را میتوان نام برد که در آغاز هزاره یکم یا در طول سده دهم پیش از میلاد برای خود حکومتی بوجود آوردند. باختری ها را می توان در بخش اسطوره ای تاریخ ایران و با سلسله کیانیان تشخیص داد سلسله کیانی سلسله ای است که یا اواخر شده ششم پیش از میلاد به گونه ای رسمی از آن نام برده می شده و پشتاسب^(۲) که در منابع یونانی به (هیچتاسپس)^(۳) معروف است به عنوان والی باکتر معرفی شده که فرمانبردار شاهان متقدم هخامنشی یعنی کوروش دوم (۵۵۹-۵۲۹ ق.م) و کمبوجیه دوم پسر و جانشین کوروش (۵۲۹-۵۲۲ ق.م) بوده و پسر از داریوش یکم (۵۲۲-۴۸۶ ق.م) است و در کتیبه های خود او نشانه های کافی و کاملی از این واقعیت وجود دارد. قوم دیگر مادها هستند که در غرب ایران در اواخر سده هشتم پیش از میلاد تشکیل دولت مادها را به آنان نسبت میدهند. آنها بیشتر به صورت قبیله ای زندگی می کرده و نظام اداره حکومتی متداول در میان قبایل در بین آنها معمول بوده است. قوم سوم را می توان در جنوب ایران ساکن دانست که براساس کتیبه های آشوریان و به گونه ای که به آن اشاره شد نخست در جنوب دریاچه ارومیه سکونت داشته و زیر فشارهای گوناگون به تدریج به جنوب ایران و به خطه پارس^(۴) آمده اند. آنچه آشوریان به عنوان منطقه پارسوماش^(۵) یا پارسواش^(۶) بعنوان باجگزاران خود نام می بردند ابتدا باید آنرا در جنوب دریاچه ارومیه یافت. پارس ها در اواسط سده ششم پیش از میلاد دولت هخامنشی را بنیان نهادند و پیش از تشکیل

۱- پیرنیا همان کتاب ص ۱۶۳

2 - Vištaspa

3 - Hyčtaspes

4 - Persis

5 - Parsumaš

6 - Parsuaš

حکومت خود توسط کوروش دوم فرمانبردار مادها بوده‌اند و بازیای در آوردن دولت ماد و گرفتن قدرت از دست آستیاگ آخرین شاه ماد، امپراطوری نیرومندی را به وجود آوردند که به گونه‌ای مستمر به قلمرو آن افزوده می‌گشت و این قلمرو زمانی از سواحل رود دانوب در اروپا تا حبشه در افریقا را در بر می‌گرفت.

عصر تاریخی آریائی قدیم با این وصف از اواخر سده هشتم پیش از میلاد آغاز میشود و در نیمه دوم سده قرن هفتم پیش از میلاد است که جنبش‌های استقلال طلبی در سرتاسر ضلع خاوری و باختری و جنوب فلات ایران به چشم می‌خورد. از این سخن چنین برمی‌آید که دوره مادها با تاسیس دولت ماد در اواخر قرن هشتم پیش از میلاد، دوره اعتلای آریاهای ایرانی در شرق باستان است^(۱) و به دنبال آن دوره پارسیان یا هخامنشی یا عصر استیلای آریاهای ایرانی بر شرق باستان بوده.^(۲) این دو دوره متوالی و مکمل یکدیگرند. به دنبال عصر هخامنشی دوره سلوکیان یا سلطه مقدونیان را ملاحظه می‌کنیم^(۳) که دوره برتری عنصر فرهنگی و به تعبیری سیاسی یونانی و مقدونی در ایران و شرق باستان است.^(۴) پس از آن دوره پارتیان یا اشکانیان که علی‌رغم ادعاهای ساسانیان، آریایی نژاد بوده‌اند و سپس دوره حکومت ساسانیان است که با سقوط دولت ساسانی و ظهور اسلام حکومت آریاها یا ایرانیان به پایان می‌رسد.^(۵)

۲- هخامنشیان از ۵۵۹-۳۳۰ پیش از میلاد

۱- مادها از ۷۰۱ تا ۵۵۴ پیش از میلاد

۳- مقدونیان و سلوکیان از ۳۳۰ تا ۲۵۰ پیش از میلاد

۴- پارتیان یا اشکانیان از ۲۵۰ پیش از میلاد تا ۲۲۶ میلادی

۵- ساسانیان از ۲۲۶ تا ۶۵۲ میلادی

بخش ۸

شاخه های ایرانی و غیر ایرانی آریائیا

علل و روند مهاجرت آنها

برای پی بردن به اصالت آریاها و تبعات جنبش اقوام آریایی در هزاره های چهارم تا دوم پیش از میلاد و به تعبیری تا هزاره نخستین پیش از میلاد به دو اصل نیاز جدی داریم یکی، دانستن تاریخ واقعی و درست ایران باستان با کلیه ضمايم و متعلقات و جزئیات آن و دیگری آگاهی از اساس و محتوای داستانهای مربوط به دوره های ایران باستان با روایات گوناگون آن که در منابع و نوشته های گوناگون و به زبانهای مختلف کم و بیش آمده و انطباق کامل با هم ندارند. آمیختگی افسانه ها و داستانهای ایران باستان با تاریخ واقعی این مرزوبوم کار مطالعه و پژوهش را بسیار دشوار کرده است. نمونه بارزی از این شیوه بی تردید گرفته شده از خداینامه^(۱) است. اثر حماسه سرای بزرگ طوس "شاهنامه فردوسی" است. شاهنامه به تنهایی و حتی آثار مشابه به آن نمی توانند در حل این مشکل، کارساز تلقی شوند.

پی بردن به زمان و چگونگی جنبش آریاها که ما در اینگونه اسناد به دنبال آنها هستیم به نظر برخی از مورخین و باستان شناسان به طور کلی و در اصل آریاهای هندو اروپایی در دو مقطع زمانی یا به سخن دیگر در دو مرحله که نسبتاً باهم فاصله دارند دست به مهاجرت زده اند و در حین انجام این مهاجرت به شاخه هایی و حداقل به دو شاخه یا

که به آن در زبان پهلوی ساسانی "خودای نامک" یا "خوتای نامک" نیز گفته میشود - Khwatay-Namag - 1

شعبه تقسیم شده‌اند. یکی شاخه غربی که دریای سیاه را دور زده و پس از پشت سرگذشتن تنگه های بسفر و داردانل به آسیای صغیر نفوذ کرده‌اند. گیرشمن آمیختگی همین دسته را با اقوام "آسیانی"^(۱) قطعی می‌داند و عیلامیان را نیز از همین نژاد آسیانی ها می‌داند و پس از این اختلاط اتحادیه "هیتی‌ها" به وسیله همین هابه وجود آمده و آنها را به عنوان عنصر نیرومند و مسلط در این اتحادیه نام می‌برد و براساس همین نیرومندی و اقتدار توانستند بابلها، حوریان و میتانی‌ها را از بین ببرند.^(۲) شاخه یا شعبه دیگر از این مهاجرین شاخه شرقی هند و اروپایی است که در راستای شرق دریای مازندران حرکت کردند و گروهی دیگر از آنها از کوههای قفقاز گذشتند و تا قلمرو رودهای دجله و فرات پیش رفتند. اینها با اقوام "حوریان آسیانی" در هم آمیختند و قوم "میتانی" را تشکیل دادند همین قوم بعدها به وسیله "هیتی‌ها" از پای درآمد. در مقطع زمانی یا به سخن دیگر در مرحله دوم و حدود اواخر هزاره دوم ق.م. تا تقریباً ۱۲۰۰ سال پیش از میلاد دوباره اقوام هند و اروپایی از همان مسیر پیشین دست به مهاجرت زدند. در اینجا این آمیختگی موجبات آمیختگی نژادی را با اقوام دیگر به وجود می‌آورد. به نظر گیرشمن قبایل "تراکوفیرژی"^(۳) (تراکیه‌ای ها و فریگیه‌ای ها) که توسط "ایلیریان" رانده شده بودند و شامل "فریژیان، ارمنیان، تراکیان، میسیان و اقوام ساکی در شبه جزیره بالکان بودند، پادشاهی یا فرمانروایی هیتی‌ها را نابود ساختند و شاخه از آنها به نام فلسطینیان" به ساحل شرقی دریای مدیترانه آمده و شاخه دیگر بنام "دوریه‌ها" از راه خشکی به دریا رسیدند و با مصریان جنگیدند و سپس به سرزمین یونان کنونی عقب نشینی کرده و بعدها دو تمدن کهن یونان یعنی تمدن "کرت" و تمدن "میس" را از پای در آوردند. دوری‌ها خود دارای تمدن بوده و سبک هنری، معماری و گچبری و دیگر ابعاد فرهنگی آنها در تاریخ معروف است و همه جا به عنوان "سبک

1 - Asianoque

۲- گیرشمن، رمان: ایران از آغاز تا اسلام ص ۶۵ تا ۶۷

3 - Trako-Phrigie

دوری "یا دوریک" (۱) از آن نام برده می شود. در نظریه‌ای دیگر درباره مهاجرت اقوام هند و اروپایی اینگونه به نظر می رسد که آنها پس از حرکت به دو دسته شدند، گروهی از طریق یونان، تسالی، تراکیه به پیشروی خود ادامه دادند و گروه دیگر از دو معبر وارد آسیا شدند. دسته‌ای از طریق دریای اژه (بحرأسود) و مرمره (بحرأحمر) به سوی جزایر مدیترانه شرقی و سرزمین آناتولی (ترکیه امروزی) رفتند و یونانیان در اسناد و آثار خود آنان را "فریژی‌ها" (فریگیان، فروگی‌ها) نامیدند. زمان این مهاجرت را بین اواخر هزاره چهارم تا اواسط هزاره سوم پیش از میلاد (۳۰۰۰-۲۵۰۰ ق.م) نوشته‌اند. گروه اخیر یا دسته دوم به اقوام شمالی دریای سیاه، قفقاز و شرق دریای خزر معروفند که مورد حمله ایلیری‌ها و اقوام ساکن در جزایر و مناطق بالکان قرار گرفتند و گروهی در ارتباط با این نظریه براین باورند که هند و اروپاییان از طریق ترکستان به حرکت خود ادامه داده و به ایران و هندوستان رفتند و این مهاجرین به این ترتیب اجداد مادها، پارسیها، سغدیان، باختریها، هندیها، میتانی‌ها، سیت‌ها و سامارته‌ها هستند که گوتیان و کاسیان به عنوان بومیان این مناطق بر اثر فشار این تازه واردها از مقابل آنها گریختند. نظر دیگر حکایت از آن میکند که هند و اروپاییان از میان کوههای قفقاز و خزر گذشته و در درّه سفلی ارس و جلگه مغان که به ایرانویج معروف است اسکان گزیدند. نظر دیگر ورود آریاهای ایرانی به ایران از طریق تنگه‌های داردائل و بسفراست. و همراه با برخی از اقوام قفقاز به سوی دجله و فرات و مناطق آناتولی رفتند و در تاریخ به هیتی‌ها و میتانی‌ها معروفند. (۲)

در یک ارزیابی دیگر چنین می توان برداشت کرد که بطور کلی هند و اروپاییان در هزاره سوم پیش از میلاد که اوج زمان مهاجرت آنها به گوشه و کنار جهان دانسته شده است به دو دسته یا شاخه تقسیم شده‌اند. نخست دسته یا شاخه‌ای که به قاره اروپا مهاجرت کردند، دسته و شاخه دوم آنهایی هستند که به قاره آسیا هجرت نمودند. هند

۱- گیرشمن، همان کتاب، ص ۶۷-۶۵

۲- بهمنش، احمد: تاریخ ملل آسیای غربی، ص ۱۴۸

واروپائییانی که به اروپا مهاجرت کردند یا به سخن دیگر مهاجرین اروپا خود به چهار گروه تقسیم می شوند. یکی گروه "سلتها"^(۱)، "ایرلندیها"^(۲)، "گُلها"^(۳)، دومی "گلوها"^(۴)، "اسکاتلندیها"^(۵)، و "برتن ها"^(۶) که به سمت غرب و شمال و جنوب اروپا رفته اند، دیگری اسلاوها^(۷) که شامل "روس ها"^(۸)، "بلغارها"^(۹)، "لهستانی ها"^(۱۰)، هستند که راه شمال اروپا را در پیش گرفتند، سومی شاخه "لاتینی" یا "لاتن" ها هستند که در کرانه دریای مدیترانه در کشور یونان و سرزمین روم باستان اسکان گزیدند. چهارمین گروه "ژرمن"^(۱۱) ها هستند که مسیری در سمت راست رودخانه "راین"^(۱۲) تا شبه جزیره "اسکاندیناوی"^(۱۳) را پیمودند. دانمارکی ها^(۱۴)، "نروژیها"^(۱۵)، آلمان"^(۱۶) و "گوتیک"^(۱۷) ها از همین دسته اند و به شاخه غربی ژرمن ها موسوم است و در کنار آن "لیتوانی"^(۱۸) ها و "استونی"^(۱۹) ها شاخه شرقی ژرمن به حساب می آیند و "لهستانی" ها را نیز برخی از نژادشناسان به این شاخه نسبت می دهند مهاجران آسیایی نیز به چندین دسته تقسیم می شوند که عمدتاً شامل "هندیها"^(۲۰)، "سکاها"^(۲۱)،

-
- | | |
|-------------------|-------------------------|
| 1 - Celten | 2 - Irren |
| 3 - Gaulen | 4 - Gloien |
| 5 - Schotten | 6 - Bertonen |
| 7 - Slaven | 8 - Russen |
| 9 - Bulgaren | 10 - Polen |
| 11 - Germanen | 12 - Rhein |
| 13 - Skandinavien | 14 - -Dänen |
| 15 - Norwegen | 16 - Alemanen(Germanen) |
| 17 - Gutick's | 18 - Litwanien |
| 19 - Stonien | 20 - Inder |
| 21 - Sakken | |

"هیتی‌ها"^(۱)، "میتانی‌ها"^(۲) هستند.^(۳) بر اساس تحقیقات دیگر در این زمینه شاخه آسیایی هند و اروپائیان شامل کیمریان، کیلیکیان، اشکانیان، موسیان، لوکیان، فلسطینیان، میتانیان، هیتیان، اورارتوئیان، سکوتیان (سکاها) و فریژی‌ها (فریگیان، فروگیان) هستند. به موجب همین ارزیابی میتانی‌ها کهن‌ترین قوم هند و اروپایی شناخته شده‌اند، جهت پاسخ به این ادعا که میتانی‌ها از هند و اروپائیان و طبعاً آریایی‌نژاد هستند از جمله به دیانت آنها و مشترکات اعتقادیشان با آریاها تاکید شده است. نقش زبان شناسی نیز در این خصوص قابل توجه است.

ویل دورانت بر این باور است که جابجایی خدایان هند و اروپایی مانند میترا^(۴)، ورونا^(۵) و ایندرا^(۶) خط سیر و مسیر مهاجرت هند و اروپائیان را به ما معرفی می‌کند. وی به مشترکات چشمگیری در زبان میتانی‌ها و زبان یونانیان اعتقاد دارد و از سویی میتانی‌ها در پیمان‌های نظامی، سیاسی خود به خدایان هند و اروپایی مانند میترا و ... سوگند یاد کرده‌اند.^(۷) ویل دورانت از قول هرودت می‌گوید که به قول دانشمندان و بزرگان فنیقی^(۸) اجدادشان از ساکنان خلیج فارس بوده‌اند.^(۹) به همین دلیل گروهی فنیقی‌ها را آریایی و دسته‌ای آنها را سامی و آرامی نژاد می‌دانند. همین محقق میتانی‌ها، هیتی‌ها^(۱۰)، کاسی‌ها^(۱۱)، سغدیه‌ها^(۱۲)

1 - Hetitten

2 - Mittanni's

۳- سامی، علی، تمدن مھاخشنی، جلد یکم، ص ۵۴-۵۵ و ۵۸

4 - Mitra

5 - Varuna

6 - Indra

۷- ویل دورانت، تاریخ تمدن، جلد یکم، ص ۴۲۹ تا ۴۲۶

8 - Phoinikier

۹- همان کتاب، ص ۵۸۲

10 - Hetteitt's

11 - Kassitt's

12 - Soghdier

باکتری‌ها^(۱) (باختریها)، مادها^(۲)، پارسی‌ها^(۳) (هخامنشیان) و مهاجمان آریایی هند را از شاخه‌ای غیر متجانس با هند و اروپاییان می‌داند که از کرانه‌های دریای خزر به هر طرفی رفته و در اطراف و اکناف پراکنده شده‌اند.^(۴) برخی از باستان‌شناسان که از تحلیل و بررسی نظرات تاریخی نیز صاحب‌نظر قلمداد می‌شوند کوشیده‌اند که بین آن دسته از هند و اروپائینی که به آسیا مهاجرت کرده از جمله در آسیای صغیر و نجد ایران اسکان یافته‌اند با آن دسته از هند و اروپائینی که به اروپا و از جمله به اروپای شمالی، غربی و جنوبی رفته‌اند، حدفاصلی قائل شوند. باستان‌شناس فقید رومان گیرشمن برایین باورست که با توجه به اصول مطرح شده توسط زبان‌شناسان پیوندی میان زبانها و گویشهای ایتالیائی^(۵)، سلتی^(۶)، هندی^(۷)، و ایرانی وجود دارد. که این می‌تواند حکایت از مشترکات نژادی و خویشاوندی‌های قومی این مردمان باشد. معیشت این اقوام نیز به هم شباهت داشته است یعنی بدویان اروپایی همانند ایرانیان (آریاهای قدیم) به پیشه شبنانی و دامپروری مشغول بوده‌اند و همگی را پرورش دهنده اسب میدانند. در فنون رزمی و شیوه‌های جنگی مشترکات زیادی داشته‌اند و در میان آنها مانند سکاها و اشکانیان (پارتیان) رسته سواره نظام وجود داشته و نهایتاً مقابر کشف شده در اروپا که به اروپائیان قدیم تعلق دارد همانند معابر ایرانیان باستان شناسایی شده‌اند.^(۸) من حیث المجموع این باستان‌شناس برایین باور است که اینها دارای یک منشا و مبدأ و یا به سخن دیگر خاستگاه مشترکی بوده‌اند و بسیاری از خصوصیات رنگها و معیشت و فرهنگی سنتی را نیز حفظ کرده و به آیندگان نشان واگذار کرده‌اند.

1 – Baktrier

2 – Meder

3 – Petser

۴- ویل دورانت، همانجا، ص ۵۲۸

5 – Italiott's

6 – Celten

7 – Inder

۸- گیرشمن: ایران از آغاز تا اسلام، ص ۶۷ و ۶۸

علل مهاجرت آریائیا

قوم شناسان و باستان شناسان انگیزه های متفاوت و متعددی را موجب مهاجرت آریاها از خاستگاهشان به نقاط گوناگون می دانند: بطور کلی باید این نکته را در نظر گرفت که مهاجرت اقوام هند و اروپایی در درجه اول علت و انگیزه اقتصادی یا به سخن دیگر معیشتی داشته است. بروز گاه و بیگاه قحطی که عمدتاً ناشی از خشکسالی است و پیوسته با آن همراه و همزمان است یکی از موجبات حمله و ورود این مردمان به سرزمین های مجاور یا دوردست شده است. با بررسی تاریخ جهان و به ویژه عهد باستانی آن سرزمین های بسیاری را می توان یافت که دارای تمدن پیشرفته و بنیه اقتصادی چشمگیر بوده و مورد تهاجم اقوام بیابانگرد و ویرانگر قرار گرفته است نمونه آن مصر در اواخر عهد میانه است که از نظر اقتصادی و تمدن در درجه ای از پیشرفت و اعتبار قرار داشت که با تمدنهای پیشرفته بین النهرین و یونان کهن رقابت میکرد: سرزمین مصر مورد هجوم قوم هیکسوس^(۱) قرار گرفت. که احتمالاً بیابانگردان آسیای مرکزی بوده اند و حداقل به مدت یکصد سال بر مصر سلطه راندند و آنرا ویران کردند. حکومت هیکسوس ها در تاریخ مصر به سلطه چوپانان معروف است.^(۲) مصریان متمدن با یورش این مهاجمان مظاهر بسیار پیشرفته تمدن مصر را به آنان سپردند و آنها اثر و مظاهر چشمگیر این تمدن کهن را از بین بردند و ره آوردی جز غارت و ویرانگری برای سرزمین نیل نداشتند. یکی دیگر از عوامل مهم مهاجرت اقوام هند و اروپایی را میتوان ناتوانی آنها در برابر حملات و تجاوزات اقوام ساکن "ایلیری"^(۳) و شبه جزیره بالکان دانست که در طول حدود سه هزار سال پیش از میلاد مسیح این حملات و فشارها به طو منقطع در آغاز و مستمر در اواخر صورت می گرفته است و در نتیجه این حملات و فشارها اقوام ایلیری و ساکنان منطقه بالکان به هدف خویش رسیدند و در

1 - Hixos's

۲- توبین بی: تاریخ تمدن، ص ۱۰۷ و ۱۰۸

3 - Ilirier

شمال شرقی دریای آدریاتیک^(۱) ساکن گردیده و در نتیجه هند و اروپائیان ناگزیر از ترک محل خود و نهایتاً مهاجرت به مناطق دیگر شدند.^(۲) بدیهی است که شرایط نامساعد اقلیمی و بدی آب و هوا از جمله افزایش روز افزون برودت هوا و متعاقب آن یخبندانهای دیرپا را میتوان از دیگر دلائل مهاجرت هند و اروپائیان دانست. نکته‌ای که در اینجا باید به آن توجه شود، پی بردن به زمان پرورش چهار پایان درشت اندام در کنار احشام کوچک توسط هند و اروپائیان است که زمین شناسان و باستان شناسان به این نکته توجه خاصی مبذول داشته‌اند و نتیجه مطلوب را نیز از تحقیقات خود گرفته‌اند. اسب یکی از جانورانی است که بی تردید آریاهای ایرانی با خود به فلات ایران آورده‌اند. زیرا به استناد همین منابع و اسناد اربابه‌های آریاها توسط اسب هدایت می شده‌اند و همینطور حمل آذوقه و سازوبرگ دفاعی آنها توسط اسب انجام می گرفت. اهلی کردن اسب توسط هند و اروپائیان احتمالاً در اوائل هزاره دوم پیش از میلاد یعنی حدود ۱۸۰۰ سال پیش از میلاد مسیح صورت گرفته است. هند و اروپائیان بنا به برداشت و استنتاج آرنولد توین بی^(۳) در این محدوده زمانی به پرورش اسب به صورت جانوری اهلی شده که در حل مسائل اقتصادی دفاعی و طبعاً معیشتی آنها بسیار موثر و سودمند بوده است پرداخته‌اند. و برای آن شرایط جغرافیایی و وضعیت اقلیمی و طبعاً هوای مناسب برای پرورش این جانور را داشته‌اند. در این زمان باید زندگی هند و اروپائیان حالت ایلاتی و یا عشایری داشته باشد. آنچه این استدلال را ثابت می کند کشفیات باستان شناسی مربوط به ۱۸۰۰ سال پیش از میلاد مسیح است که در زیرین ترین لایه های تروای پنجم استخوان اسب پیدا شده که به هند و اروپائیان نسبت داده می شود.^(۴) اقوام هند و اروپایی در هزاره های سوم و دوم پیش از میلاد که احتمالاً

1 - Adriatik(Adria)

۲- ویل دورانت، تاریخ تمدن، جلد یکم، ص ۴۲۶. بهمنش، تاریخ ملل آسیای غربی، ص ۱۴۶

3 - Arnold Toynbee

۴- توین بی، آرنولد، تاریخ تمدن، ترجمه یعقوب آژند ص ۱۱۰

مقارن با زمان مهاجرت بزرگ آنان است دارای تمدن بوده‌اند. در سرزمین یونان باستان بین سالهای ۲۱۴۰ و ۱۷۳۰ پیش از میلاد نشانه‌هایی از تمدن وجود داشته است که بر اثر عوامل گوناگون این تمدن سقوط می‌کند. شاید انهدام این تمدن توسط اقوام دوری صورت گرفته است. این اقوام بی‌تردید به زبان هند و اروپایی سخن می‌گفته‌اند. کاوش‌های باستان‌شناسی توسط آرتور اوانس^(۱) و هنری شلیمن^(۲) و بر اساس محتوای کتاب "کاخ کنوسوس"^(۳) نشان می‌دهد که کاخ مینوس^(۴) پادشاه کرت در حدود سال ۱۷۵۰ پیش از میلاد ویران شده است و از نظر زمانی مقارن است با زمان هجوم "کاسیان" بر بابل و "هیکسوسها" به مصر^(۵) البته نباید پنداشت که کاخ مینوس نیز توسط آنان ویران شده است زیرا در منابع یونانی حکومت مینوس توسط دخترش آرین^(۶) و دامادش تزه^(۷) برافکنده شد. پس یکبار دیگر به این نتیجه می‌رسیم زمان تقریبی مهاجرت اقوام هند و اروپایی که توسط اکثر محققین پذیرفته شده بین هزاره سوم و هزاره یکم پیش از میلاد مسیح بوده است. این مهاجرت در یک زمان یا یک مقطع زمانی روی نداده بلکه بطور منقطع و گهگاه به صورت مداوم همراه با پراکندگی‌های جغرافیایی صورت گرفته است. او مستد خاورشناس نامدار براین باور است که اقوام هند و اروپایی در سه گروه یا شاخه جدا از هم پراکنده گردیده‌اند نخست شاخه‌ای که به جنوب یعنی سرزمین یونان کنونی رفته و آنان همان آکئی‌ها^(۸) هستند. آکئی‌ها خود را از فرزندان هلن^(۹) (هلنا) خدای بزرگ یونانیان کهن می‌دانستند. هلن دویسر

1 - Evans, Arthur

2 - Henry Schliemann

3 - Knosos

4 - Minos

۵- نوین بی همان کتاب، ص ۱۰۷ و ۱۰۸

6 - Arian

7 - Thesee

8 - Acheos

9 - Helena

داشت بنام دوروس^(۱) و ائولوس^(۲) دوری‌ها منتسب به دوروس و ائولی‌ها منسوب به ائولوس فرزندان هلن هستند. هلن افزون بر این دو فرزند، دو نواده نیز داشت که ایون^(۳) و آکتوس نام داشته‌اند. ایونی‌ها یا یونانیان از اخلاف ایون و آکتی‌ها یا آختی‌ها از فرزندان و اخلاف آکتوس (آخئوس) هستند. لازم به یادآوری است که نام سرزمین یونان یا یونیه از همین رب النوع "ایون" گرفته شده است. ایون خدای بزرگ زمان یونانیان قلمداد شده است و در اساطیر و ادبیات دینی یونانیان کروئوس^(۴) (خروئوس) خدای زمان منتسب به اوست. کروئوس از جمله دو فرزند داشت یعنی زئوس^(۵) و دیگری هادس^(۶)، کروئوس دختری هم داشت بنام "هرا"^(۷) که بعدها به ازدواج برادرش زئوس درآمد.

دومین شاخه یا گروه از اقوام هند و اروپایی شاخه شرقی یا خاوری هستند که به مهاجران آسیایی معروفند و شامل "هیتی‌ها"، "میتانی‌ها"، "هند و ایرانیان"، "کاسیان"، "هیکسوسها"، "فریژی‌ها" و "هند و اروپائیان" سوریه و کنعان می‌باشند. در اینجا بعدها نشانه‌هایی از آمیختگی نژاد با آرامیان و سامیان به چشم می‌خورد که تنها از نظر زبان و آداب و سنن می‌توان مرز بین آنها را مشخص کرد.

شاخه یا گروه سوم، مهاجران غربی یا باختری هستند که از طریق اروپای مرکزی و جنوبی به پیش رانده شدند و یا بر اساس برخی تعابیر و تحقیقات خود به پیشروی ادامه دادند. این شاخه شامل "دوری‌ها" و "ایونی‌ها" بودند. دوری‌ها به یونان حمله ور شدند و "آکتی‌ها" را از آن سامان راندند. آکتی‌ها پس از فرار از برابر دوری‌ها به قبرس و سواحل دریای سیاه و حاشیه‌های آسیای صغیر پیشروی کردند. همین پیشروی موجب برخورد آنان با هند و اروپائیان سوریه و کنعان شده و از اینجا نشانه

1 - Doros

2 - Eolos

3 - Aion

4 - Khronos (به یونانی خروئوس)

5 - Zeus

6 - Hades

7 - Hera

های آمیختگی نژادی بین آریاها و سامیان و آرامیان مشاهده می شود. برخی این برخورد هند و اروپائیان با فریژی های ساکن آسیای صغیر و هیتی ها را نیز تایید کرده اند. به وقوع پیوستن جنگ تروا پی آمد همین برخورد ها است. این جنگ بین آگامنون^(۱) پادشاه میس^(۲) و پریام^(۳) پادشاه تروا رخ داده و به پیروزی یونانیان یا میسنی ها منتهی شده است.

پس از این مهاجرت ها مرحله ای تازه یا سومین مرحله از مهاجرت هند و اروپائیان به یونان به وسیله "ایونی" ها صورت می گیرد. این مرحله از مهاجرت موجب از بین رفتن تمدن هیتی ها می شود. در اینجا نمی توان از نابود شدن تمدن هیتی ها سخن گفت بلکه بیشتر باور بر این است که تمدن هیتیان در تمدن اقوام دیگر از جمله اقوام مهاجم مستحیل شده است. بخشی از این هند و اروپائیان همراه با "مینوسیها" یا صاحبان تمدن "کرت" به سوریه و مصر سرازیر شدند ولی پس از چندی از آن سرزمینها برگشته و احتمالاً به سوی آسیای مرکزی سرازیر می شوند، شاید اینها همان هیکسوسها هستند که در اواخر عهد میانه تاریخ مصر به آن سرزمین حمله کرده اند. آکئی ها نیز به سرزمین اصلی خود قبرس، کیلیلیان و ساردنی ها به جزایر عربی، اتروسکها^(۴) به ایتالیا و فلسطینیان به فلسطین باز گردیدند.^(۵) در اینجا نشانه ای از عدم امکان تفکیک نژادی سامی - آرامی با آریاها به چشم می خورد، این آمیختگی نژادی استمرار خود را تا عصر حاضر حفظ کرده است.

این احتمال وجود دارد که برخلاف نظر برخی از مورخان و باستان شناسان در مورد سکنه ابتدایی سرزمین عیلام که بردگان حبشی به آنان گفته شده است. همین مهاجرت ها نقش داشته است. زیرا مراد از بردگان یا سیاهان حبشی احتمالاً این است که طی یک جریان نقل و انتقال و تجارت برده گروهی در جنوب غربی ایران اسکان یافته و زندگی

1 - Agamemnon

2 - Myeene

3 - Priam

4 - Etrusk's

۵- اوستد ا.م. تاریخ شاهنشاهی هخامنشی. ترجمه محمد مقدم، ص ۱۷ و ۱۸

اقتصادی و بعدها سیاسی و نظامی و فرهنگی را دنبال کردند. دیاکونوف بر این باور است که در حاشیه خلیج فارس مردمانی سیاه پوست زندگی می کرده‌اند^(۱) و بر اساس همین طرز تحلیل نخستین سکنه عیلامی را سیاه چردگان حبشی و طبعاً نژاد عیلامیان را نیز با آنان یکی دانسته‌اند که دارای قدی کوتاه، موهای مجعد، چشم‌های فرورفته یا در گودی نشسته و لب‌های کلفت بوده‌اند.^(۲)

گیرشمن این نظر را در مورد عیلامیان نمی‌پذیرد و آنها را از نژاد آسیانی^(۳) می‌داند. در اینجا این نکته لازم به یادآوری است که چنانچه عیلامیان را از نژاد حبشی‌ها بدانیم آنها را به نژاد سامیان و آرامیان نزدیک کرده‌ایم.

۱- دیاکونوف، ا.م. تاریخ ماد، ترجمه کشاورز، ص ۱۲۰ تا ۱۳۰

۲- ممتحن، نظری به تاریخ روابط عیلام با همسایگان، بررسی‌های تاریخی شماره ۵ سال ششم ص ۲ و ۳

بخش ۹

موقعیت فلات ایران

پیش از مهاجرت و مقارن مهاجرت آریائیها به این فلات

به نظر برخی از مورخان و قوم شناسان در مطالعات گسترده‌ای که در طول تاریخ نژاد شناسی و به ویژه در سده های اخیر و به طور اخص در قرن حاضر صورت پذیرفته است با مطالعه آثار مکشوفه در گوشه و کنار فلات ایران و محتوای قبور و مطالعه مجسمه ها و اسکلت‌های بدن انسانهای بدست آمده از این قبور این نتیجه عاید برخی از پژوهشگران شده است که مردم شمال خاوری ایران که در نواحی پارت خراسان، سغد، مرو، باکتريا، خوارزم و هرات و غیره سکونت داشته‌اند از نژاد "مدیترانه" ای تشخیص داده شده‌اند. آمیختگی نژاد آرامیان و سامیان و ایران پیش از ورود آریاها نیز احتمالاً وجود داشته است براین اساس برخی درصد قابل توجهی از یهودیان ساکن در آسیای مرکزی برخی، از ساکنان شمال ایران و قفقاز راهم از نظر مطالعه مجسمه آنها در نژاد مشابهی قرار داده‌اند. ورود ایرانیان به همین دلیل از نظر زمانی کاملاً برای ما روشن نیست. از سوی شمال و کرانه های دریای خزر مردمانی که شمالی نامیده شده‌اند و از سوی مغرب مردمانی از نژاد مدیترانه‌ای از جنس ساکنان بین‌النهرین به این سرزمین

آمده‌اند، هم زمان در جنوب ایران مردمانی از نژاد سیاه پوستان می زیسته‌اند.^(۱) جمجمه های بدست آمده از قبور منطقه "شاه تپه" نشان داده است که مردم آن سامان با مردمانی که در اطراف دریای مازندران زندگی می کرده‌اند هم نژاد و از نژاد مردمان هند و اروپایی بوده‌اند و آنان را دراز جمجمه یا "دولیکوسفال" نامیده‌اند. جمجمه های مردم اطراف "تپه حصار" نیز از نوع "دولیکوسفال" و هم نژاد با ساکنان اطراف بحر خزر و نیز هند و اروپایی نژاد شناخته شده‌اند. جمجمه های مکشوفه در "شاه تپه" مربوط به هزاره سوم پیش از میلاد بوده و آورل شتین^(۲) آنها را از نوع دلیکوسفال تشخیص داده است.^(۳) گریشمن جمجمه های متعلق به هزاره های چهارم و سوم و نیز دوم پیش از میلاد را اکثراً از نوع "دولیکوسفال" یا^(۴) "مدیترانه" ای تشخیص داده است. وی مردمان بین النهرین، شام، آنو^(۵)، ترکستان، بلوچستان و موهنجودارو^(۶) را از همین نژاد می داند وی براین باور است که در عصر حجر و عصر فلزات مس و برنز (مفرغ) نژاد مدیترانه‌ای بین حوزه مدیترانه و قلمرو رود سند پراکنده می زیسته‌اند. سپس مردمانی "آلپی" نژاد با آنها در آمیخته و حدود هزاره نخستین پیش از میلاد نژاد "پراکی سفال" به ایران وارد شده است.^(۷) گریشمن در یک ارزیابی پژوهشگران را به سوی یک نظر نه چندان مطمئنی راهنمایی می کند به این ترتیب باید نژاد ایرانیان را در مقاطع گوناگون مطالعه کرد و نژاد واحدی را به آنان تعلق نداد. یعنی مردم ساکن در فلات ایران تا هزاره دوم پیش از میلاد از نژاد دراز جمجمه یا "دولیکوسفال" مدیترانه‌ای و یا آسیانی بوده و از هزاره دوم پیش از میلاد به بعد بصورت "پراکی سفال" یا دارای جمجمه مدور

۱- مشکور، محمد جواد: ایران در عهد باستان ص ۴۵ تا ۴۷

2 - Aurelstein

۳- مشکور، همان کتاب، ص ۴۵ تا ۴۷

4 - Dolicocephal

5 - Annu

6 - Mohenjodaru

۷- گریشمن، ایران از آغاز تا اسلام، ص ۲۹ و ۳۰

شده‌اند.^(۱) از اینرو باید فلات ایران را از نظر جغرافیایی و شرایط اقلیمی یکی از معدود مناطقی بر روی کره زمین بشمار آورد که از دیرباز بسیار مورد توجه و محل رفت و آمدهای زیاد و برخورد اقوام و مردمانی از نژادها و تیره های گوناگون انسانی روی زمین بوده است. خود این کار موجبات تحولی گسترده در زمینه آمیختگی های نژادی و خدمات متقابل فرهنگی و تمدنی میان این اقوام و مردمان از نژادها و تیره های گوناگون شده است و به همین دلیل در ارتباط با نژاد ساکنان این فلات پیش از ورود آریاها نمی توان به نژاد واحدی تکیه کرد و از آن نام برد.

برخورد آریاها با فرهنگ و هنر اقوام بومی

منطقه سیلک در ایران در طول تاریخ باستان شناسی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بوده است. تپه های سیلک در جنوب کاشان پیوسته توجه باستان شناسان را به خود معطوف داشته است. اقوام کهن "سیلک" ابتدا دشت نشین و صحراگرد بوده‌اند و سپس روستا نشین شده و و خانه سازی را آغاز کرده‌اند. پس از مدتی مردمانی از نواحی شمال خاوری فلات ایران به ایران سرازیر شده و نیز از سوی غرب ایران نیز حملات و دست اندازی هایی از طرف ساکنان بین النهرین به برخی از نقاط ایران و به ویژه غرب ایران می شد و در کنار ویرانی و چپاول و کشتار که ره آورد عمده این تجاوزات و حملات است ارتباطات قومی را نیز موجب می شد. اساساً جنگها در طول تاریخ در کنار آثار منفی خود که فقر و ویرانی، کشتار و خرابی به بار می آورند، فرهنگها را نیز مبادله میکنند. از سوی شمال باختری فلات ایران نیز مردمانی وارد این فلات شده‌اند که از آمیختگی آنها با مردمان نژادهای دیگر اسناد قاطعی در دست نیست شاید مادها و پارس ها و پارتها از آخرین اقوامی باشند که همراه با عشایر وابسته به آنها وارد فلات ایران شده‌اند.^(۲)

۱- نگاه کنید به گیرشمن همان کتاب، ص ۲۹ و ۳۰

۲- مشکور همان کتاب، ص ۴۴ و ۴۵

بر اساس همین تحقیقات و نظریات ترکیب قومی ایران در طول دو هزاره یعنی از هزاره سوم یا آغاز نخستین هزاره پیش از میلاد احتمالاً با تغییر بسیار اندک همراه بوده و یا تغییر نموده است. بطور کلی اقوام زیر را میتوان در شمار سکنه بومی فلات ایران پیش از ورود آریاها به شمار آورد. گروه نخست مردمانی که از نواحی اطراف دریاچه ارومیه تا منطقه علیای رود دیاله شناسایی شده‌اند. و عبارتند از "گوتیان" که به نواحی شرقی بیشتر گرایش داشته‌اند و دیگر "لولویان" که قلمرو آنها بیشتر به طرف باختر گسترانیده شده بود و نیز "کاسیان" که در ناحیه جنوب غربی یعنی در منطقه علیای رودهای دیاله و کرخه ساکن بوده‌اند. گروه دوم ساکنان کرانه های دریای مازندران هستند که به "کاسپیان" معروفند و به نظر برخی به عیلامیان و کاسیان^(۱) منتسب هستند و این نظر توسط همه کارشناسان مورد تایید قرار نگرفته است. دیگر اقوام ساکن در حاشیه بحر خزر عبارتند از "کادوسیان"، "گیلها"، "تپوریان" یا "طبرستانیان" و "ماردها" یا "آماردها" که در مناطقی بین سرزمین های تحت اشغال و سکونت تپوریان و کادوسیان مسکن داشته‌اند. سومین گروه مردمانی هستند که در سواحل آبی جنوب فلات ایران یعنی در کرانه های خلیج فارس سکونت داشته‌اند، اینها احتمالاً مردمانی سیاه پوست بوده‌اند که بیشتر نیز به آن اشاره کردیم افزون بر این در دره های غربی کوههای زاگرس، "حوریان" زندگی می کرده‌اند. در میان این اقوام و تیره هایی که از آن نام بردیم "کاسپیان" از نظر پیشرفت و فرهنگ معیشتی دارای ویژگی ها و برجستگی هایی بوده‌اند که نمونه آن را میتوان از آثار به دست آمده در منطقه لرستان باز شناخت.^(۲) کاسیان در خلق برخی از آثار متعلق و موسوم به مفرغ لرستان یا گنجینه لرستان بسیار قابل توجه است. گهگاه آمیختگی گسترده و عمیقی بین هنر ایرانیان در سده های هشتم و هفتم پیش از میلاد با هنر کاسیان، گوتیان، سکاها، کیمیریان و غیره به

۱- دیاکونف تاریخ ماد، ص ۱۳۴

۲- نگاه کنید به دیاکونف تاریخ ماد، ص ۱۲۰ تا ۱۳۰ +

چشم می خورد. در مطالعه هنر مادها در گنج زیویه نزدیک سقز نیز این پیوند و آمیختگی به تأیید رسیده است. در مجموع باید به یک عنصر تاریخی در ایران اندیشید که پس از مهاجرت آریاها به فلات ایران به تدریج و با پشتوانه هنر و فرهنگ بومیان به وجود آمده است. گیرشمن بر این باور است که هنر کوزه‌گری و آنهم به صورت تولید و تزیین کوزه و و خمره برای نگهداری مایعات و حتی غلات از طرف شمال شرق ایران وارد فلات ایران شده است. از سویی در عصر یا دوره تاریخی ایران (که بیشتر منظور و مراد آغاز دوره تاریخی در ایران است). بیشتر در غرب و جنوب این امر در زمینه هنر مطرح بوده است. این دوره را برخی دوره برخورد سبک های هنری و برخوردهای حتی فرهنگی و به سخن دیگر نزاع میان بدویان و نیمه بدویان میدانند، زیرا از یک سو ساکنان خطه عیلام و کاسیان^(۱) و لولوبی ها^(۲) و گوتیان^(۳) و از سوی دیگر تمدن های موجود در بین النهرین محورهای اصلی این برخوردهای نزاع ها بوده است.

در این دوره یا مقطع زمانی که نسبتاً طولانی هم بوده است شواهد زیادی به ویژه در اسناد و مدارک باستان شناسی و تاریخی وجود دارد. تقاضای بسیار زیاد و نیاز به مواد معدنی و سنگ ها جهت به کارگیری در صنایع کارگاهی و تولیدات مصنوعات دستی، ایران را به صورت منطقه‌ای معرفی کرده است که عمده ترین بازار فروش و نیز ایفای نقش امر عبور و مرور کالاها از این دست یا به سخن دیگر امر ترانزیت را به عهده داشته و در ارتباط با تمدن های مرکزی و شرقی، نقش بسیار سازنده‌ای در تاریخ آثار هنری به سرزمین ایران داده شده است^(۴) که در مطالعه آثار هنری مادها، سکاها، کیمریان و آشوریان و غیره این نقش بسیار جلوه می کند.

در مجموع نظر برخی از کارشناسان بر این استوار است که مردم ایران از نظر تمدنی بیشتر با آسیای مرکزی و از نظر نژادی و ویژگیهای دیگر از این دست با مردمان

1 - Kassit's

2 - Lulubie's

3 - Guti's

۴- گیرشمن، ایران از آغاز تا اسلام، ص ۳۰ تا ۴۸

مدیترانه‌ای ارتباط داشته است.^(۱)

اصولاً در مطالعات تاریخ اقوام و ملل پیشین به یک اصل باید توجه داشت که برخوردهای نظامی و نزاعهای میان اقوام و قبایل در عین تحمیل زیانها، خرابی‌ها و تلفات انسانی، فرهنگها را نیز مبادله می‌کند و یا به سخن دیگر مظاهر آنها از جایی به جای دیگر منتقل می‌نماید. نمونه آن را به وفور می‌توان در آثار و اسناد بین‌النهرین مشاهده و مطالعه کرد.

جنگهایی در ادوار پیشین میان دولت‌های بین‌النهرین به وقوع پیوسته است. حتی معتقدان نقطه‌ای از این منطقه را به نقطه دیگر مثلاً از جنوب به شمال بین‌النهرین منتقل کرده است. در ارتباط با مسائل هنری و فرهنگ بومیان فلات ایران پیش از ورود آریاها و برقرار کردن نظام اجتماعی و ارائه فرهنگ ویژه خود به تاریخ، می‌توان یک بار دیگر به این نکته توجه داشت که ترکیب قومی مردم ایران بین هزاره سوم یا هزاره نخستین پیش از میلاد باتغییر و دگرگونی چشمگیر همراه نبوده است. در ناحیه بین دریاچه ارومیه تا منطقه علیای رود دیاله گوتی‌ها (گوتیان) می‌زیسته‌اند که به ناحیه شرق بیشتر گرایش داشتند. و دیگر لولوبی‌ها هستند که به سوی مغرب بیشتر گسترده شده بودند. کاسیان در نواحی جنوبی و جنوب غربی در محدوده علیای رود دیاله و رود کرخه سکنی داشته‌اند. در کرانه دریای خزر اقوام کاسپی بوده‌اند که به کاسپیان معروفند و نام این دریا (دریای کاسپین) از نام آنان گرفته شده است.^(۲) کاسپی‌ها در تاریخ ایران نقش سازنده‌ای داشته‌اند و در مطالعه جغرافیای تاریخی ایران نام قوم کاسپی همراه با عیلامیان و ساکنان اورال نیز به چشم خورده است مانند عیلام و کاسپی^(۳) و اورال کاسپی که از نظر جغرافیایی بیشتر مورد تأیید است تا عیلامیان که بیشتر نظر محققین را به جنوب غربی فلات ایران جلب می‌کنند.

۱- اومستد، تاریخ شاهنشاهی هخامنشی، ص ۲۴

بخش ۱۰

زبان آریاها و خطوط ایرانیان در طول تاریخ

پیش از این راجع به پیوند ناگسستنی زبان و نژاد سخن گفتیم به این معنی که همه مردمانی که در سراسر جهان از یک نژاد مشترک هستند، زبانهای آنان نیز از یک خانواده است. آریاها در هر نقطه‌ای از جهان که ساکن باشند دارای زبانی از یک ریشه مشترک هستند که به بیانهای گوناگون ولی کاملاً واحد به صورتهای هند و اروپایی، هند و آریایی و هند و ژرمنی هستند. بسیاری از تاریخ نگاران نفوذ قوم آریا یا تاریخ ایران را از آغاز تا کنون تحت تاثیر خود قرار داده و مفهوم نژاد و زبان را پیوسته حفظ کرده‌اند. در طول تاریخ ایران زبان ایرانیان جای خود را به هیچ زبان دیگر نداده است ولی میزبانی واژه‌های بسیاری از زبانهای بیگانه را داشته است. چنین چیزی را در مورد خط در طول تاریخ ایران باید به عکس تصور کرد بدین معنی که ایرانیان در طول تاریخ هیچگاه مبتکر خطی که بتوان آنرا خط آریایی یا ایرانی نامید نبوده‌اند. هخامنشیان خط میخی موسوم به خط فارسی باستان را از خطوط میخی عیلامی، بابلی و آکادی (سومری) اقتباس کرده‌اند. پس از سقوط دولت هخامنشی کتابت به خط یونانی به صورت خط دولتی و رسمی در ایران متداول شد ولی زبان یونانی نتوانست در میان توده مردم ایران به جای زبان فارسی به کار گرفته شود. اشکانیان در راستای رهایی از زیر بار فرهنگ هلنی و طبعاً خط یونانی و دیگر مظاهر این فرهنگ از الفبای آرامی، سریانی بهره گرفته و خط پهلوی اشکانی که به آن پهلوی شمالی، پارتی و پهلویگ نیز گفته می‌شود برای

خود به وجود آوردند. ساسانیان همین خط را به ارث بردند و آنرا به صورت زیبا و پاسخگو برای کلیه نیازهای مکاتباتی خویش درآوردند که به خط پهلوی ساسانی یا پهلوی جنوبی یا پارسیگ معروف است. پس از سقوط دولت ساسانی خط عربی که از خطوط متعلق به اقوام سامی و آرامی است جای خط پهلوی را گرفت. پس نتیجه گرفته می شود که ایرانیان همه خطوط خویش را در طول تاریخ از اقوام سامی و آرامی نژاد اقتباس کرده اند. زبان هند و اروپایی در آغاز پس از استقرار اقوام آریایی در فلات ایران توسط مادها و پارس ها و اقوام کوچک و بزرگ دیگر به کار برده می شده است و با در نظر گرفتن اوضاع گوناگون جغرافیایی و شرایط بسیار مختلف اقلیمی فلات ایران این زبان در قالب گویشهای مختلف توسط اقوام آریایی نژاد به کار برده می شده است. از آغاز تا اواسط هزاره نخستین پیش از میلاد در بخش بزرگی از ایران زبانهای ایرانی به خاطر افزایش جمعیت مردمان آریایی نژاد که بسیاری از اقوام بومی که پیشتر از آنان و از فرهنگ آنان نام بردیم زیر فشار آریاها ناگزیر از ترک خانه و کاشانه خود شده بودند، توسط این اقوام ایرانی به یک برتری چشمگیری رسیدند. دست یابی این اقوام ایرانی (آریایی) به این برتری، تاثیر چشمگیری بر فرهنگ ساکنان این مرز و بوم گذاشت و بسیار نقش آفرین شد. تکلم به زبان آریایی - ایرانی به گونه ای پویا فرهنگ و هنر و تمدن مردم را تحت الشعاع خود قرار داد. دیاکونف بر این باور است که همین آریایی بودن و تاکید به این اصل نژادی بسیاری از مورخین را برآن داشته است که تاریخ اقوام ایرانی (آریایی) را با این ذهنیت بنگارند^(۱). اگر به یکی از این توده از مردمان منتسب به نژاد آریایی پردازیم، موضوع روشن تر می شود و ما را به تاثیر مفهوم نژاد و زبان آریایی نزدیک تر خواهد کرد. نخستین دولتی که به صورت رسمی و بر اساس منابع تاریخی در قالب یک حکومت تاریخی در منابع و روایات تاریخی یونانیان، آشوریان و غیره به ثبت رسیده است، حکومت ماد است. مادها که به تفصیل به آن خواهیم پرداخت به روایت هرودت، پیش از وحدت و تشکیل دولت از قبایل متعددی تشکیل

۱- نگاه کنید به دیاکونف، تاریخ ماد، ص ۷۲ و ۷۳

می شده‌اند که به صورت پراکنده زندگی می کرده‌اند. این قبایل عبارتند از بوسیان^(۱) (بوزها)، بودیان^(۲) (بودی‌ها)، ستروخاتیان^(۳) (ستروخات‌ها)، مغ‌ها^(۴) (مغان) پارتاکنیان^(۵) (پارتاکن‌ها) و آریزانتیان^(۶) (آریزانت‌ها) که پس از وحدت برای خود رهبری انتخاب کرده و دولتی را تاسیس کردند.^(۷) در میان این قبایل قبیله آریزانتیان از دیدگاه زبان شناسی بسیار جلب توجه می کند و ما را به پی بردن به نقش آریاها در فرهنگ آغازین و تاریخی مردم ایران نزدیک تر می کند. قبیله آریزانتها یکی از نقش سازترین قبایل ماد است. واژه "آریزانت" از دو جزء "آریا"^(۸) و "زنتو"^(۹) تشکیل شده است. جزء اول به معنای آریایی و به مفهوم "اصیل"، "آزاده" و "نجیب" است و جزء دوم یعنی "زنتو" به معنای "قبیله"، "تخمه"، "تبار" و یا دودمان است و در مجموع واژه "آریزانت" به معنای "از قبیله آریایی" است.^(۱۰) عنصر زبان آریایی به تبع همین استدلال برتری خود را در رقابت با زبانهای متداول در میان اقوام و قبایل دیگر ساکن در فلات ایران به دست آورده پس از آن میتوان به قبیله دیگری که "مغان" هستند از نظر زبان شناسی پرداخت. واژه "ماگوس"^(۱۱) (ماغوس) در یونانی که زبانی هم خانواده با زبانهای ایرانی است با واژه "مگو"^(۱۲) یعنی "مغ" یا پیشوای دینی یکی است و دارای ریشه مشترک هستند. قبیله مغان که یونانیان به آنها نسبت شعبده بازی و جادوگری داده‌اند، طبعاً پیشوایان دینی و در صنف کاهنان در سراسر قلمرو ماد بوده‌اند و به مرور

1 - Buser

2 - Budier

3 - Struchater

4 - Mager

5 - Paretakener

6 - Arizanter

7 - Herodot:Historien 1,101

8 - Arya

9 - Zantu

۱۰- دیاکونف، تاریخ ماد، ص ۱۴۲ تا ۱۴۴

11 - Magos

12 - Magu

در سراسر ایران گسترش یافتند. مغان تعلیمات و دانش خویش را به زبان ایرانی به مردم یاد می‌داده‌اند و تبلیغات ایدئولوژی آنان به زبان ایرانی بوده است. به روایت دیاکونف از سده هفتم پیش از میلاد به بعد تقریباً همه نامهای افراد قبایل ماد و بعدها شاهان ماد که منابع کهن تاریخی تاکنون روایت و به ما گزارش کرده‌اند به طور روشن ریشه در زبان ایرانی دارند. از آن جمله است "هوخشتره"^(۱) سومین شاه ماد که به معنای "فرمانروای خوب" می‌باشد این نام رایونانیان "کیاکسارس"^(۲) گزارش کرده‌اند. افزون بر قبیله "آریزاتیان" قبایل "پارتاکنیان" و "استروخانیان" نیز از نظر لغوی ریشه ایرانی دارند.^(۳) به این ترتیب می‌توان زبان مادها را از گروه زبانهای ایرانی آریایی دانست که به نظر برخی از خاورشناسان و پژوهشگران دانش زبان شناسی در قلمرو زبان و نوشته‌های کهن ایرانی، زبان رسمی دولت ماد بوده است. این زبان در عین حال زبان مشترک همه قبایل ماد نیز بوده است. زبان ایرانیان عصر هخامنشی به زبان فارسی باستان معروف است که بی‌تردید استمرار همان زبان متداول در عهد مادها است و این نظر همه کارشناسان تاریخ عهد ماد و هخامنشی است و برخی از این نیز پا را فراتر گذاشته و مانند تئودور نولدکه^(۴) خاورشناس آلمانی بر این باورند که خط میخی متداول در عصر هخامنشیان میراثی از عهد مادها است که به هخامنشیان رسیده است. وی بر این باور است که هخامنشیان اگر آنرا از مادها به ارث نبرده‌اند، خود نمی‌توانستند در چنین مدت زمان کوتاهی صاحب چنین خط پیشرفته‌ای شوند.

1 - Huvakhsathra

2 - Kyaxares

۳- دیاکونف، همانجا، ص ۱۴۲ تا ۱۴۴

4 - Theodor Noldeke

مجموعه دوم

مادها

بخش ۱

منابع تاریخ مادها

نام مادها به احتمال قوی پیش از هرودت^(۱) (۴۸۵ - ۴۲۵ ق.م) برای یونانیان آشنا بوده. برای اهل تاریخ روشن است که هرودت خود نیز بی‌آنکه اشاره کند از آثار نویسندگان و به ویژه تاریخ نگاران یونانی و غیر یونانی پیش از زمان خود به نحو گسترده در تالیف تاریخ خود بهره گرفته است. یکی از این چهره های سرشناس هکاته^(۲) (Hecate) مورخ سده ششم پیش از میلاد است که در منابع تاریخی به اندازه هرودت شناخته شده و دارای محبوبیت نیست، ولی آثار هر چند محدود او مورد بهره گیری مورّخین بعدی یونان از جمله هرودت قرار گرفته است.^(۳) اینگونه به نظر میرسد که هرودت شاید می خواسته است با خودداری از معرفی منابع پیشین و مورّخین گذشته یونان پیش از سده پنجم پیش از میلاد، به آثار خود بهای بیشتری داده باشد. پیش از آثار یونانی در آثار مکتوب بین النهرین و در یادنامه های پادشاهان آن سامان و به ویژه در میان خاطرات فاتحان آشوری با نام ماد آشنا می شویم. سلمانسر سوم (شلمنصر سوم)^(۴) پادشاه آشور در سده نهم پیش از میلاد در یادنامه‌ای که به سال

1 - Herodot, Herodotus (به یونانی)

2 - Hekatea (Hecate)

۳- پیرنیا: ایران باستان (مجموعه جیبی) جلد یک (شرق) ص ۶۶

4 - Salmanssar III. (Šalmanassar III.)

۸۳۷ پیش از میلاد نسبت داده شده است. به بیست و هفت حاکم که باجگذار او بوده‌اند اشاره می‌کند^(۱) که در میان آنها مادها و پارسها نیز هستند. پادشاه آشور در این یاد نامه که نوعی پیروزی نامه این امپراتور نیرومند آشوراست، تنها به ذکر نامهای جغرافیایی سرزمین های مطیع شده به خود بسنده می‌کند. این شیوه در میان شاهان و فاتحان پیشین متداول بود که زندگینامه و فتحنامه های خود را بنویسند و به یادگار بگذارند و این خود نوعی تاریخ نگاری است.

لازم است اینجا گفته شود که در ایران باستان نیز به ویژه به وسیله برخی از شاهان هخامنشی مانند داریوش یکم (۵۲۲ - ۴۸۶ ق.م) وقایع نگاری که نوعی تاریخ نویسی است به همین شیوه متداول بوده است. سلمانسر سوم پادشاه آشور از دو سرزمین بنامهای آمادای^(۲) و پارسوماش^(۳) نام میبرد که در شمار آن بیست و هفت سرزمین هستند که حاکمان آنها به او باج می پرداخته و از او امر او اطاعت می کرده‌اند. پیش از سلمانسر سوم نیز فرمانروایان آشور به سرتاسر ضلع غربی ایران دست اندازی کرده‌اند و در آثار مکتوب خود و یادنامه هایشان به تفصیل آورده‌اند. سرتاسر بین النهرین نیز از تهاجم شاهان آشور در امان نبوده است. در راستای تحقق سیاست توسعه طلبی آشوریان، اینگونه بیانات و تبلیغات از سوی فرمانروایان آشوری به کرات عنوان شده است. سارگون یکم^(۴) ملقب به سارگون کبیر در هزاره سوم پیش از میلاد (۲۵۸۴ - ۲۵۳۰ ق.م) آنگونه که در آثار آشوریان به او نسبت داده شده است، چنین گفته است: «من قصد دارم سرتاسر بین النهرین را به زیر فرمان خویش درآورم و از شمال تا جنوب آنرا فتح کنم و شمشیر خونینم را در آبهای خلیج فارس شستشو دهم.» سارگون کبیر در تعقیب این سیاست از جمله سرزمین ثروتمند و پیشرفته سومر را مد نظر داشت و به دشمنی او نسبت به سومریان در آثار سومری، اشاره شده است. وی

1 - Colpe,WbM.S.174-6

2 - Amaday(Amadai)

3 - Parsumaš(Parsumasch)

4 - Sargon.I.

تسخیر سرزمین سومریان را در رأس برنامه فتوحات خویش قرار داده بود. از آنجا که خود سارگون کبیر از ناحیه اکد^(۱) برخاسته است، این هدف بدیهی به نظر می‌رسد. منشأ دولت آشور را باید سرزمین اکد دانست. زیرا سارگون یکم بنابه روایت تاریخ نخست بار حکومت خود را در سرزمین آگاده^(۲) تأسیس نمود و سرزمین اکد و سومر در کنار هم قرار داشته و پیوسته با هم در تاریخ از آنها ذکر می‌شود و سپس حکومت آکادها به شمال بین‌النهرین گسترش یافته و دولت آشور را به وجود آورده است و از اینرو محققین زمان تأسیس دولت آشوریان را در تاریخ آکاد (اکد) گنجانده و هزاره سوم پیش از میلاد را مبنای تأسیس آن می‌دانند، و به همین دلیل ادوار سه‌گانه تاریخ آشور توسط برخی از پژوهشگران به درستی استنباط نشده است و این موضوع مورد بحث ما در اینجا نیست.

1 - Accad(Akkad)

2 - Agade نام اصلی و کهن "اکد" آگاده است.

بخش ۲

سرزمین ماد

سرزمین ماد که در کتیبه های عصر هخامنشی تحت عنوان "مادا"^(۱) و در آثار مورخان یونانی "مذیا"^(۲) آمده است، در کتیبه سلمانسر سوم مربوط به سال ۸۳۵ پیش از میلاد "آمادای"^(۳) ذکر شده است. پس از این زمان در آثار آشوریان و نوشته های بعدی مربوط به بین النهرین تحت عناوین "ماتای"^(۴) و "مادای"^(۵) آمده است. شاید در تعابیر وسیعتر و برداشت های دیگر با "اومان ماندا"^(۶) که به کل سرزمین های شمال غربی ایران اطلاق می شود، گفته می شده است. اومان ماندا به جایی گفته می شده است که در سده هشتم پیش از میلاد شخصی بنام دیوکس قبایل ایرانی را متحد کرده و دولتی را به وسیله این اتحاد به وجود آورد.^(۷) ولی به طور کلی تا چه اندازه و به چه مسافتی آشوریان بر اثر حملات نظامی خود به سرزمین ماد و به طرف شرق بین النهرین پیشروی کرده اند، مورد اختلاف مورّخین است.^(۸)

1 - Mada

2 - Μηδία

3 - Amadai

4 - Matai

5 - Madai

6 - Umman-Manda

7 - Herodot 1096

Eilers,W.sin.a.a.o

8 - RGG.IV.823

بر اثر حملات سکیتها در سال ۶۲۶ پیش از میلاد مادها کمتر از آشوریان زیان و آسیب ندیدند. در سال ۶۱۲ پیش از میلاد مادها به فرمانروایی کیاکسار به بابلیان که تحت حکومت نبوپولاسار بودند برای تخریب نینوا کمک می کنند. به این ترتیب امپراطوری آشوریان بکلی از بین می رود. به خاطر ناکامل بودن و ناکافی بودن اخبار و گزارش های جنگی آشوریان بررسی ترتیب شاهان ماد کاملاً امکان پذیر نیست و آنچه امروز روایت می شود مطمئن به نظر نمی رسد. براساس جدول هرودت آنان عبارتند از دیوکس^(۱)، فرارترس^(۲)، کیاکسارس^(۳) و آستیاگس^(۴). کاملاً متفاوت با جدول هرودت جدول کتسیاس^(۵) است که دیودور سیسیلی^(۶) نیز از او پیروی کرده است^(۷) و در جای دیگر به بررسی این اختلاف خواهیم پرداخت.

امپراطوری ماد در سال ۵۵۳ پیش از میلاد بر اثر حمله کوروش سقوط می کند و بکلی منقرض می شود. بنا و احیاناً بازسازی دیوار ماد که به وسیله نبوکدنصر (بخت النصر)^(۸) آغاز می شود در دوره حکومت جهانی هخامنشی همراه با خطر مادها به پایان می رسد. پارس ها افزون بر آن و متعاقب این پیروزی در سال ۵۴۶ ق.م شهر سارد پایتخت لیدی و در سال ۵۳۹ ق.م بابل را تسخیر میکنند. دولت ماد همانند دولت پارتها که بعدها در همین سرزمین تأسیس شد، یک دولت فدراتیو^(۹) و فئودال^(۱۰) بود و کاملاً با دولت داریوش^(۱۱) که حکومتی متمرکز و مبتنی بر تصمیم گیری مرکزی توسط یک پادشاه بود متفاوت بود. دولت ماد دارای شاهک های متعددی بود.^(۱۲) اینگونه به نظر می رسد که منابع عربی اطلاق "ملوک الطوائفی" را که برای اشکانیان به کار برده اند، برای مادها نیز میتوان معتبر دانست. درباره اساس حکومت و

1 - Deiokes

3 - Kyaxares

5 - Ktesias که کتسیاس هم خوانده می شود.

7 - RGG, IV 823

9 - Föderativ

11 - Darius. I. (522-489) Eilers, W. in, v. ch.

12 - RGG, IV. 823

2 - Phraortes

4 - Astyages

6 - Diodor, Eilers, W. in: a. a. o.

8 - Nebukadnezar

10 - Feudalstaat

ساختار دولت ماد و سازمانهای متعلق به این دولت اطلاع دقیقی در دست نیست، زیرا اسناد و مدارک لازم و کافی در اختیار پژوهشگران قرار ندارد و این عمدتاً ناشی از نبودن مدارک و شواهد باستان شناسی متعلق به این دوره است.

مراکز حکومت مادها مانند اکباتان^(۱) و نیز رگا^(۲) یا "ری" نزدیک تهران که هنوز آثاری از آن دوره در آنجا به دست نیامده حفاری نشده است مادها که قبایل آن را هرودت در کتاب نخست خود به ما معرفی می کند و قبیله مغان^(۳) یکی از این قبایل بود، از نظر سیاسی دارای وجهه و امتیاز بیشتری از پارسیان^(۴) بودند که در جنوب و جنوب خاوری سرزمین ماد زندگی می کرده اند.

پارسیها از هر قوم و قبیله ای به مادها نزدیک ترند و بی تردید از نژادی مشترک می باشند، گرچه بعدها مادها پس از پیروزی پارسیان برخورد در حکومت پارسیها (هخامنشیان) از امتیازات سیاسی و اجتماعی و معافیت مالیاتی مانند پارسیها برخوردار نبودند، ولی در دولت هخامنشیان مهمترین مأموران دولتی و صاحب منصبان از میان مادها نیز برگزیده شده بودند. مادها در میان نیروهای حافظ جان درباریان هخامنشیان بوده و نیز برخی اعضا سپاه ده هزار نفری جاویدان را تشکیل میداده اند.

گوتیان^(۵)، سوباریان^(۶)، حوریان^(۷)، میتانی ها^(۸)، مانناها^(۹) و اورارتوئیان^(۱۰) ساکنین پیش از ورود آریاییها و طبعاً پیش از مادها در فلات ایران و عمدتاً در ضلع غرب و شمال غربی این فلات بوده اند.^(۱۱) به روایت هرودت مادها نخستین افرادی نبوده اند که در ایران سکنی گزیده بودند.

هرودت گزارش می کند که اکباتان و بقیه سرزمین مادها تشکیل ده ساتراپی را میداده و

1 - Ekbatana/Agbatana

2 - Raga/Rai

3 - Magier/Mager Eilers, W. a. a. o

4 - RGG, IV . 823

5 - Gutı

6 - Subaräer

7 - Hurriter/Churriter

8 - Mitanni

9 - Mannäer

10 - Urartäer

11 - RGG, a. a. o. 823

ساکنان آن ملزم به پرداخت چهارصد و پنجاه تالان نقره مالیات بوده‌اند.^(۱) لباس (اونیفرم) و شیوه مسلح بودن آنها به تفکیک و به دقت در نقوش تخت جمشید به تصویر کشیده شده است. زبان مادها به زبان عمومی ایرانیان نزدیک تر است تا زبان پارسها^(۲). راجع به زبان مادها و امکان وجود کتابت در میان آنها به روایت کارشناسان تاریخ ماد مانند تئودور نولدکه^(۳) و جیمز دارمستتر^(۴) در جای خود سخن خواهیم گفت و این استدلال که امپراطوری ماد به عنوان براندازنده یکی از قهارترین دولتهای روی زمین یعنی دولت آشور در اواخر سده هفتم پیش از میلاد آیا توان کتابت داشته و دارای زبان رسمی بوده است یا خیر؟ وقتی منابع تاریخی از جزئیات تمدن و فرهنگ مادها اطلاعات و گزارشاتی را در اختیار پژوهشگران می گذارند، طبعاً باور این پژوهشگران در این باره که مادها توان کتابت نداشته و دارای خط نبوده‌اند، جداً سست می شود. هرودت راجع به فرهنگ مادها و چگونگی دقت آنها در اداره امورات کشور و اوضاع اجتماعی و حتی نوع لباس و انواع پوشاک مادها و به ویژه ابزار دفاعی و سلاح های جنگیان مادی چنان جزئیات را به پژوهشگران معرفی میکند^(۵) که بی تردید باید بخش قابل ملاحظه‌ای از تمدن پارسیان را گرفته شده یا به ارث برده شده از مادها دانست. به گونه‌ای که هم اکنون اشاره شد زبان مادها در مقایسه با زبان ایرانیان عصر هخامنشی، به زبان اقوام ایرانی نژاد نزدیک تر است.

با توجه به نواحی تحت حکومت و سکونت مادها، نامهای مناطق و نواحی مادی برخلاف عناوین اطلاق شده بر نواحی تحت حکومت پارسیان دقیق تر و آسان تر قابل تشخیص هستند به ویژه این نظر را میتوان به روستاها و مناطق کوچک و بزرگ

1 - Herodot. III.92

Eilers, W. a. a. o.

3 - Theodor Noeldeke

5 - Herodot, VII.62.89

Eilers, W. A. a. o.

RGG, a. a. o. 823

2 - RGG. a. a. o. 823

4 - James Darmesteter

کرمانشاه، همدان و اصفهان تأیید کرد. همه منطقه کردستان به اضافه شمال لرستان، آذربایجان و تهران و اصفهان مادی بوده است. شاهراه معروف در دروازه آسیا که از بابل به اکباتان (عراق به همدان) دو ناحیه ماد را از هم جدا و مشخص می‌کرد یعنی ماد شمال و ماد جنوب را که بهتر است ماد علیا و ماد سفلی گفته شود. منابع جغرافیایی یونان و روم باستان و حتی منابع سریانی منطقه سرپل را جداکننده دو بخش علیا و سفلی ماد دانسته‌اند.^(۱)

منطقه ماد^(۲) که در بررسی قلمرو حکومت پارتیان و ساسانیان توسط مورخین و جغرافی دانان از آن اسم برده شده است، براساس روایات گوناگون و آنطور که در دوران اسلامی گزارش شده است، موظف بود که به ساکنان بصره^(۳) و کوفه^(۴) مالیات زمین و مالیات سرانه بپردازد.^(۵) بعدها برای خطه ماد عنوان "ال جبال"^(۶) به کار برده میشد و این ناشی از وضعیت جغرافیایی و شرایط اقلیمی این سرزمین به خاطر کوهستانی بودنش است و نیز عنوان "عراق عجم"^(۷) نزد مورخین به کار برده شده است. نام گذاری و ذکر اسامی دریاچه ها و اماکن دیگر متعلق به سرزمین ماد براساس منابع دینی ایران باستان در دوره های مختلف با اختلافات و تفاوتهایی قابل ذکر و بررسی است. نمونه بارز این ادعا را میتوان در مورد دریاچه ارومیه در آذربایجان یافت. این دریاچه در منابع ایران کهن "دریاچه چچست"^(۸) ذکر شده و بعدها به دریاچه "ارومیه"^(۹) و "رضائیه" تغییر نام یافت براساس منابع تاریخی تغییر نام دریاچه ارومیه از "چچست" به دریاچه "ارومیه" در عصر اشکانیان صورت گرفته است.^(۱۰) برخی از نام هایی که توسط هخامنشیان به کار برده شده است، پیشینه مادی دارد از آنجمله

1 - RGG,a,a,o.824

Eilers,W.a.a.o.

3 - Basra

5 - RGG,a.a.o.824

7 - Iraq-al-Ağam

9 - Urmia-see

10 - RGG,a.a.o.824

2 - Mað

4 - Kufa

6 - al-Gibal

8 - Čaecăsta-see

است نام "کوروش"^(۱) به معنای "عامل" و حتی "کارگر" و حتی "مزدور" که آخری به ندرت و احتمالاً بر اثر ترجمه و برداشت های نادرست برخی از مورخین مانند دیاکونف صورت گرفته است.

مغان که در زبان فارسی باستان به صورت مفرد "مگوش"^(۲) و در زبان یونانی "ماگوس"^(۳) یا "ماغوس" آمده است با فرهنگ کهن ایران پیوندی دیرینه دارد. هرودت مغان را به عنوان یکی از قبایل متعدد ماد معرفی میکند.^(۴) در جای دیگر به معرفی قبایل ماد و نقش آنها در شکل گیری حکومت مادها و بقای آن دولت و حتی سقوط آن خواهیم پرداخت. به روایت هرودت قبیله مغان طبقه روحانی را در حکومت های ایرانیان (مادها و پارسها) تشکیل می داده و آداب و عاداتی را دنبال می کرده است که بعدها به صورت وظایف و سنن دینی در آداب و رسوم ایرانیان متداول و معمول شده است.^(۵) از آنجمله است شیوه دفن و دفع مردگان با آیین تطهیر و شیوه های شستشو، از بین بردن جانوران زیانکار، پرستش سگ و ازدواج های خانوادگی.^(۶) علیرغم جنبش ها و تفکرات دینی و اعتقادات قبیله ای ضد مغان در شرق ایران و قدرت سیاسی در جنوب غربی ایران، مغان خیلی سریع خود را وارد امور سیاسی و مذهبی کردند^(۷) و به گونه روزافزون حتی دارای قدرت سیاسی شدند. این امر در عصر مادها و بعدها در دوره حکومت ساسانیان به روشنی قابل تشخیص و تأیید است. ارتقاء مقام مغان در دولت ساسانی از ۲۲۴ تا ۶۵۲ میلادی آنچنان قابل توجه است که تقریباً همه ارکان حکومتی زیر نظر این روحانیون بود.^(۸) مغان (روحانیون) عصر ساسانی آنچنان نیرومند بودند که تاج را بر سر شاهان گذاشته و یا با مشاهده خطایی از او تاج را از سر

1 - Kurtus

2 - Maguš

3 - *μαγος*

4 - Herodot, Historien, I. 101

5 - RGG, IV. 602

Eilers, W. A. a. o.

6 - A. a. o. 602

Eilers, W.

7 - Eilers, Win: RGG, IV. 602

8 - A. a. O. 602

او برداشته و او را از سلطنت خلع و به ضرورت وی را به زندان نیز می بردند. این روحانیون در عصر ساسانی در مقابل بدعت گزارانی مانند مانی^(۱) و مزدک^(۲) ایستادگی کرده و قدرت آنها تنها در امور دینی بسنده نمی شد، بلکه مبارزه با مسیحیت و نزاع بر سر قدرت و مداخله در امور سیاست داخلی^(۳) و حتی سیاست خارجی و مسائل اقتصادی، قضایی و نظامی در حیطه اختیارات آنها قلمداد می شد. با تمام این تفصیلات منشأ اصلی و موقعیت و مشاغل واقعی مغان را در گذشته های دور نمیتوان تشخیص داد و باز شناخت. از نظر لغوی در تعابیر و تفاسیر یونانیان مغ به معنای "جادوگر" و "شعبده باز" است. در منابع ایران عصر هخامنشی "مگوش" به معنای احتمالی "گروه" و "باند" می تواند باشد.^(۴) مغان به صورت چهره های مبارز، اداره کننده مراسم مذهبی و قربانی و علاقمندان سرسخت به ثنویت معرفی شده اند.^(۵)

مغان ظاهراً حاملان و ناقلان تفکرات دینی و آداب و سنن غرب ایران هستند و به همین دلیل برخی از پژوهشگران بی آنکه از اسناد و مدارک و پایگاه تحقیقاتی قابل قبولی برخوردار باشند، بیهوده می کوشند مغان را گروهی بدانند که از بین النهرین آمده و ریشه در اندیشه های کاهنان معابد آن سامان دارند. ناگفته نماند که در این خصوص منابع تاریخ یونان نیز قابل اعتماد نیستند. کمابینه هرودت در این مورد اخبار و اطلاعات ضد و نقیض در اختیار ما می گذارد، هرودت همانگونه که در بالا اشاره شد گاه مغان را آموزگاران و بیشتر شاگردان پیشوایان دینی ایرانی در عهد باستان می داند و گاهی نیز آنها را از کاهنان معابد بابلی جدا نمی داند و مشاغل همانند آنها (کاهنان معابد بابلی) را به مغان نسبت می دهد^(۶) و همانگونه که پیشتر گفته شد هرودت هم مانند سایر یونانیان در خصوص ارزیابی موقعیت و منصب و مشاغل مغان ایشان را

1 - Mani

2 - Mazdak

3 - Eilers, a.a.o.602

4 - A.a.o.602

5 - A.a.o.602

6 - Eilers, W.: A.a.o.602

همانند کلدانیان (کاهنان معابد بابلی) بعنوان ستاره شناسان، معبرین خواب یا خوابگزاران و پیشگویان و جادوگران قلمداد میکنند. برخی از پژوهشگران این نظر هرودت را صائب و قابل قبول نمی دانند و براین باورند که انگونه مشاغل پیشینه‌ای در جمع مغان نداشته^(۱) و مغان را اساساً به عنوان راهنمایان جوامع و کسانی با اندیشه پردازی مردم را دعوت به قبول آداب و آیین خدایان می کرده‌اند، می شناسند. این دسته از پژوهشگران مغان را بنیانگذاران تفکرات دینی می دانند گرچه این تفکرات در آغاز و تا دیر زمان پس از تشکیل انجمن مغان با خرافات و تا حدودی جادوگری آمیخته بوده است که در صفحات دیگر از آن سخن خواهیم گفت.

بخش ۳

شاهان ماد در نزد خاورشناسان

دیاکو^(۱) (۷۰۱ - ۶۵۵ ق.م) که در تاریخ هرودت "دیوکس"^(۲) و در منابع تاریخی قرون میانه و سده های اخیر تحت عنوان "دیوک"^(۳) آمده است متعلق به یکی از قبایل شش گانه ماد است. هرودت او را وحدت دهنده قبایل ماد و بنیانگذار حکومت مطلقه ای می داند که بعنوان پادشاه در رأس آن قرار گرفت. به گزارش هرودت وی به تقلید از دربار شاهان آشور، برنامه های ضیافت و تشریفات سلطنتی را به گونه امپراطوران آشور تدارک دید. بنابه همین روایت وی به خاطر صداقت، عدالت و لیاقتی که داشت مورد توجه اعضای قبایل ماد قرار گرفت و بعنوان پادشاه آنان برگزیده شد.^(۴) وی نخستین بار در سال ۷۰۸ پیش از میلاد به عنوان رهبر و داور میان قبایل ماد برگزیده شد و به دلایل گوناگون و متعددی که اقامه کرد، از این مقام پس از هفت سال کناره گیری کرد و سپس با گرفتن اختیارات گسترده به عنوان پادشاه بلامنازع در سال ۷۰۱ پیش از میلاد در رأس حکومت مادها قرار گرفت. درباره اقدامات او جهت تثبیت حاکمیتش و چگونگی بنای کاخ سلطنتی مجلل و مستحکمی در اکباتانا (همدان کنونی) و مقرر کردن ضوابط و

1 - Dajauku

2 - Deioces

3 - Deioikk

۴- بیات، ع، کلیات تاریخ و تمدن ایران قبل از اسلام، ص ۳۲
(۱۲۹)

تشریفات گوناگون در جای دیگر به آن پرداخته می شود. وی قریب به نیم قرن سلطنت کرد و بیشترین سهم و بخش از این زمان را جهت متحد کردن قبایل پراکنده ماد سپری کرد.^(۱) منابع تاریخی یونان و طایف او را بسیار دشوار توصیف کرده‌اند، زیرا پس از وحدت اوّلیه این قبایل در سال ۷۰۸ پیش از میلاد پس از آن، مدتی، دوباره ناامنی و خشونت در میان مادها گسترش یافت و تجاوز و قانون شکنی، سرقت و کشتار بر این قبایل سایه افکند. برخی از منابع تاریخی به تخت نشستن او را حدود سال ۷۱۵ پیش از میلاد نوشته و به نقل از هرودت او به عنوان بنیانگذار امپراطوری ماد، به صورت اسیر جنگی توسط آشوریان به سوریه تبعید شد.^(۲) علت شکست و اسارت او را حمایت از کیمریان^(۳) می دانند که با سارگون دوم^(۴) در حال جنگ بودند.

سارگون دوم از ۷۲۲ تا ۷۰۵ پیش از میلاد بر آشوریان سلطنت کرد و تمام عمر حکومت خویش را یعنی به مدت هفده سال در جنگ اربیل (اوربیلو) با عیلامیان سپری کرد. کیمریان و مادها با تصور اینکه ارتش آشور خسته و ناتوان شده و فرصت مناسبی برای مصاف با او دست داده است، با ارتش آشور وارد جنگ شدند. سارگون دوم آنان را نیز شکست داد و دیاکو به شامات تبعید شد، زمان آنرا حدود ۷۲۰ پیش از میلاد نوشته‌اند.^(۵)

وی چند سالی در اسارت سارگون دوم در نزد آشوریان به سربرد و مادها به عنوان فرمانبرداران و باجگزاران آشور، دچار فقر و از هم پاشیدگی شدند. آشوریان دیاکورا بعنوان کسی که همیشه مطیع آشور باقی بماند و خراج خود را بطور مرتب به دربار آشور بپردازد و از جهات دیگر حتی از نظر تامین نیروی نظامی برای آشوریان به هنگام

۱- بیات، همانجا، ص ۳۲

2 - Rander, A: Hb. der Weltgeschichte, Bd. 1. SP. 278

3 - Kimmier, Herfeld Geschichte in Gestalten Bd. 2. S. 363

4 - Sargon II

5 - A. a. O. 247

درگیر شدن ارتش آشور در جنگ متعهد شود، وی را آزاد کردند و سپس او به عنوان رهبر قطعی و احتمالاً پادشاه مادها برگزیده شد. نام وی در منابع آشوری آمده و مقرر حکومت او را اکباتان^(۱) یا بیت دیاکو^(۲) (خانه دیاکو) نوشته‌اند.

فرورتیش^(۳) (۶۵۵ - ۶۳۳ ق.م) دومین شاه ماد که در تاریخ هرودت تحت عنوان "فرارتس"^(۴) و نیز "خشثرتیه"^(۵) در منابع تاریخی آمده است. پسر دیاکو بنیانگذار دولت ماد است. او در آغاز راه پدر خویش را انتخاب کرد و با بی تدبیری با آشوریان درگیر شد. وی با این که به سرنوشت خفت بار پدر خویش که به اسارت آشوریان درآمده بود، آگاه بود، در اتحاد با کیمریان وارد نبرد با آشور شد^(۶) و در سال ۶۳۳ پیش از میلاد به دست آشور بانی پال کشته شد.^(۷) در سالهای نخستین سلطنت اوسکیت‌ها که شاخه‌ای از هند و ژرمن‌ها بودند و در ناحیه بین دریای مازندران و قفقاز کنونی زندگی می‌کردند از طریق گذر دربند قفقاز به سرزمین ماد سرزیر شدند^(۸) و بخشهایی از خطه ماد را به اشغال خود درآوردند.

با توجه به تفاوت و اسناد و محاسبات بین النهرین و به ویژه آشوریان، منابع جدید زمان سلطنت فرورتیش را حدوداً بین سالهای ۶۷۵ تا ۶۵۳ پیش از میلاد میدانند.^(۹) بر اساس این اسناد و محاسبات و با توجه به گزارش‌های منابع آشوری پس از سرزیر شدن سکیت‌ها یا سکاها به سرزمین ماد آسارهادون^(۱۰) پسر سناخریب (سناخریب) و پدر آشور بانی پال از این فرصت بهره می‌گیرد و برای مهار کردن قدرت

1 - Ekbatana (محل گردهم‌آبی، مکان تجمع)

2 - Bet-Dajaoko (خانه دیاکو یا کاخ و محل حکومت دیاکو)

3 - Fraravtisch

4 - Phraortes

5 - Khschar:tha

6 - Randa, A: Hb. der Weltgeschichte, Bd. 1. SP. 278

۷- بیات، همان کتاب، ص ۳۳

8 - Hb. a. a. O. 278

9 - Hb. a. a. O. 278

10 - Asarhaddin

روبه افزایش ماد، دختر خویش را به بارتاتوا^(۱) امیر سکاها (به آشوری) و پروتوتیاس^(۲) (به یونانی به نقل از هرودت) به همسری می‌دهد تا سکیت‌ها را به عنوان نیروی مقابل یا وزنه‌ای در برابر مادهایی که در حال نیرومند شدن روز افزون بودند قرار دهد. به موجب این گزارش مادها به مدت ۲۸ سال به عنوان باجگزاران سکاها (سکیت‌ها) یعنی از سال ۶۵۳ تا ۶۲۵ پیش از میلاد در تاریخ قلمداد شده‌اند^(۳) و در این مدت سکاها به عنوان متحدان آشور و حاکمان آسیای صغیر به کار آمده‌اند. وی هیچگاه با آشوریان از در سازش در نیامد و به خواست مردم ماد که او بر آنها حکومت می‌کرد به آشور اعلان جنگ داد. ظاهراً در نبرد اول بر آشوریان بطور ضعیف غلبه یافت ولی در نبرد دیگر به قتل رسید. به وی نسبت داده‌اند که به توسعه کشور ماد از جانب مشرق و جنوب پرداخت و از جمله سرزمین‌هایی که وی به تصرف خویش درآورد سرزمین پارس بود که شاخه دیگری از اقوام آریایی در آن مسکن گزیده بودند.^(۴) به نظر برخی از مورخین علیرغم شکستی که فرورتیش از آشوریان خورد و منجر به کشته شدنش گردید، زمینه ساز نبردی شد که پسرش کیاکسار^(۵) آن را تا سقوط دولت آشور در پیش گرفت. هوخشتره^(۶) (۶۳۳ - ۵۸۴ ق.م) که "اوخشتره"^(۷) نیز به او گفته می‌شود و در همه منابع یونانی به "کیاکسارس"^(۸) معروف است، پسر فرورتیش و نوه دیااکو است. زمان سلطنت او را بین حدوداً سالهای ۶۲۵ - ۵۸۵ پیش از میلاد نوشته‌اند. او مقتدرترین و بزرگترین پادشاه ماد شناخته شده است. هیچیک از شاهان ماد تدبیر و

1 - Bartatua

2 - Protothyas

هرودت او را فرمانروای سکیت‌ها معرفی کرده است که درست به نظر می‌رسد و نیز در برخی منابع وی را شاهزاده سکایی داشته‌اند

3 - Randas:Hb.a.a.O.279

4 - A.a.O.279

5 - Kyaxar

6 - Hvakhšathra

7 - Uvakhšatratra

8 - Kyaxares

که در منابع تاریخی از پیوند "es" یونانی آن صرف‌نظر کرده و به او "کیاکسار" می‌گویند.

درایت او را نداشتند و برای حفظ استقلال ماد و شکست امپراطورهای بزرگ و خونخوار همانند او جانفشانی نکرده‌اند. وی ارتش ماد را به صورتی مدرن و پیشرفته درآورد و توان جنگی این ارتش را به میزانی افزایش داد که بتواند با سپاه نیرومند آشور مصاف کند و آنرا مضمحل نماید. برخی منابع تاریخی باورشان این است که او ارتش ماد را به شیوه سپاه آشور آراست و تصمیم به برانداختن امپراطوری نیرومند آشور گرفت.^(۱)

در راستای متحقق کردن این هدف مجدّانه و مصمّم با جانشینان آشور بانی پال به دشمنی می پردازد. وی انتقام پدر و پدر بزرگش را از دولت آشور به گونه‌ای باور نکردنی و وصف ناپذیر می گیرد. مورخین نیز با وی همانند دیگر شاهان ماد تنها به وسیله منابع تاریخی یونانیان آشنا شده‌اند. تاریخ عهود قدیم کمتر ملّتی در جهان اینگونه مانند تاریخ ماد به خاطر نبودن اخبار و اطلاعات و اسناد و مدارک مستقیم در تاریکی قرار دارد. به همین دلیل قضاوت درباره تاریخ ماد و عملکرد شاهان ماد همراه با تناقضات بسیار است. پاره‌ای از منابع آرایش ارتش کیاکسار را تاثیر پذیرفته از ارتش سکاها میدانند.^(۲) حتی به او نسبت بهم ریختن سازمان سپاه ماد به سبک پیشین یعنی در زمان پدر و پدر بزرگش که از فرمانبرداران آشور بوده‌اند، می دهند. او ارتشی نوین را سازماندهی کرد که در جهان آنروزگار نیرومندترین ارتش به شمار آمده است.

او را نمی‌توان مجری حفظ اتحاد با کیمریان و پارس ها که در زمان پدرش فرورتیش برقرار بوده است، دانست. وی برای دست یابی به اهداف نظامی خود متحد تازه‌ای را یافت و آن بابلیان بودند. او پس از پیروزی بر آشوریان که به شرح چگونگی آن درجای دیگر خواهیم پرداخت، از آنچنان پشتکار و اطمینانی برخوردار بود که به فتح بخش های مهمی از آسیای صغیر و به ویژه سرزمین لیدی^(۳) (لودیا، لیدیه، لودی، لیدیا) کمر

1 - Randas,A:Hb.der Weltgeschichte,a.a.O.279

2 - Geschichte in Gestalten,Bd.2.S.363

Herzfeld.H:

3 - Lydia

بست^(۱) که شرح آن نیز در صفحات دیگر خواهد آمد. وی همه مناطق شمال بین النهرین را پس از ساقط کردن دولت آشور به تصرف در آورد. وی نواحی شرق رودخانه دجله و متعاقب آن ارمنستان را به امپراطوری ماد ضمیمه کرد.^(۲) فتح ارمنستان در زمانی صورت گرفت که شاخه های دیگر اقوام ایرانی سرزمین اورارتورا نابود و مسخر کرده و زبان خود را در آنجا رایج کرده بودند.

آخرین شاه ماد در نزد خاورشناسان و کارشناسان تاریخ ایران باستان به ویژه تاریخ ماد آستیاگ است که هرودت او را "آستیاگس" می نامد. وی در منابع بابلی "ایختوویگو" نامیده می شود. برخی او را برابر ضحاک (آژیدهاک) یا چهره اسطوره ای تاریخ ایران می دانند. او پسر هوخستر (کیاکسار) سومین شاه ماد است. وی با "آرینیس"^(۳) دختر آلیاتس شاه لیدی ازدواج کرد و آن بدانجهت بود که صلح بین ماد و لیدی به دنبال یک جنگ بیهوده که منجر به کسوف گردید، تقویت شود.^(۴) زمان حکومت او که بعداً به دقت به آن خواهیم پرداخت از ۵۸۴ تا ۵۵۴ پیش از میلاد بوده است. برخی از منابع تاریخی زمان سلطنت آستیاگ را از ۵۸۵ تا ۵۵۰ پیش از میلاد^(۵) و برخی این زمان را از ۵۸۴ الی ۵۵۹ پیش از میلاد می دانند. در زمان او بود که سرزمین ماد استقلال خود را از دست می دهد و به صورت نخستین ساتراپی پارس های تازه به قدرت رسیده در می آید.^(۶)

1 - Geschichte in Gestalten, 2.S.363 .Herzfeld, H:

2 - Hb.d.Weltgeschichte, 1.279

Randar

3 - Aryenis Herodot, a.a.o.74

4 - Herzfeld, H: A.a.O.S.364

5 - Randas, A: A.a.O.SP.279

6 - Randas, a.a.O.SP.279

بخش ۴

شاهان ماد به روایت هرودت

۱- دیوکس^(۱) به روایت هرودت نخستین پادشاه ماد است که با متحد کردن قبایل شش‌گانه عمده ماد که در جای دیگر به آن پرداخته شد، مدت پنجاه و سه سال بعنوان پادشاه بر مادها حکومت کرد.^(۲) هرودت او را مردی منصف، عادل و آرام و درستکار معرفی می‌کند. این خصال نیک و بارز او به اندازه‌ای مورد توجه و تایید افراد قبایل ماد بود که او را به افراد دیگر قبایل که وی را خوب نمیشناختند معرفی و آن را به انتخاب دیوکس به عنوان پادشاه بر مادها توصیه و تشویق نمودند. او در رسیدگی به شکایات مردم هیچگاه رأی غیر عادلانه‌ای صادر نکرد و برای حاکمیت نظم و عدل بر جامعه تلاش بسیار نمود. وی رهبری شش قبیله ماد را که شمار آنها بسیار افزون تر از آن بود به عهده داشت. وی مردم ماد را فرمانبردار خویش کرد و بر آنان سلطه بلامنازع و مطلق داشت.^(۳)

او پسر فرارترس^(۴) است و پسر وی نیز که دومیین شاه ماد و جانشین اوست به همین نام معروف است. در عین حال اقدامات بعدی دیوکس که بیشتر حکایت از مطلق‌گرایی

1 - Deioces

2 - Herodot:Histor,in,I.102

3 - A.a.O.101

4 - Phraortes,a.a.O.96

اوست پس از انتخاب قطعی اش به عنوان پادشاه مادها آغاز شد. این تصور پیش می آید که رهبر مادها با توجه و تکیه بر مقام و منزلتی که بدست آورده بود، خویش را بر دیگران ممتاز بداند. اندیشه این امتیاز و برتری بر دیگران وی را بر آن داشت که دستور بدهد قصری برایش بسازند و در آن زندگی کند و خود را از انظار پنهان نماید. (شرح آن در جای دیگر آمده است) وی پس از نشستن بر مسند قدرت با تمام آزادگی و عدالتخواهی اش که پیشتر نشان داده بود، نتوانست جامعه ماد را به آزادی و آسایش مطلوب برساند.

وی به حکومت بر مادها بسنده نکرد و آنگونه که هرودت روایت می کند، دیوکس به تأسیس یک نظام جاسوسی که احتمالاً "با همکاری مغان به آن دست یافته بود پرداخت.^(۱) گرچه او برخی از این شیوه های ضد مردم ماد را از دربار و آداب کشور داری آشوریان آموخته بود، خشت بنایی بود که بعدها در ادوار دیگر تاریخ ایران باستان نیز پایدار ماند، برقراری نظام جاسوسی شاه در زمان هخامنشیان و به ویژه در عهد حکومت داریوش یکم (۵۲۲ - ۴۸۶ ق.م) راکه به منزله چشم و گوش شاه بود باید متأثر از همین اقدام دیوکس دانست. دیوکس خود را در کاخی محصور کرد و خویش را انسانی برتر از دیگران می دانست و به همین دلیل نمی خواست در هر زمان و به وسیله هر کسی دیده شود یا در انظار ظاهر شود.^(۲) مورد اخیر را باید از ابداعات و اقدامات شخص دیوکس دانست، زیرا هرودت آن را به اقتباس از سرزمین دیگری نسبت نمی دهد.

۲- فرارآتس^(۳) پسر دیوکس پس از مرگ پدرش که پنجاه و سه سال پادشاه مادها بود حکومت را به عهده گرفت. وی پس از آنکه حکومت را از آن خویش کرد، به حکمرانی بر مادها بسنده نکرد و در راستای رسیدن به این هدف به پارسها حمله کرد. وی پارسها را تسلیم خود کرد و با یورش موفق خود، پارس ها را به عنوان نخستین قوم فرمانبردار مادها کرد. این نخستین حرکت نظامی او و اولین حمله او به قومی دیگر بود. به اطاعت

1 - Herodot, a.a.O.100

2 - Herodot, a.a.O.99

3 - Phraortes

در آوردن پارسها موجب نیرومندی بیشتر مادیها شد و به فرار اترس این امکان و جرأت را داد که آسیا^(۱) را نیز مطیع خویش سازد. از این پس او به همه ملل و اقوام یکی پس از دیگری حمله کرد و اقوام بسیاری را فرمانبردار و همراه با مادیها کرد^(۲)، و زمینه را برای حمله بر حکومت های نیرومند و سرزمین های ثروتمند فراهم نمود. از جمله سرزمین آشور و امپراطوری پر قدرت و گسترده آنان است.^(۳) وی به آشوریان حمله ور شد و هجوم او متوجه شهر "نینوا"^(۴) بود که مرکز آشور بود و در آن زندگی می کردند و این آشوریان پیشتر بر بسیاری از اقوام حکومت می کردند، ولی در آن مقطع زمانی مقارن حمله فرار اترس به آشور آنها تنها بودند، زیرا متحدان آنها از آنان جدا شده بودند. هرودت می گوید، حمله فرار اترس به آشوریان برای او توفیقی به بار نیاورد. وی دوّمین شاه ماد بود و بیست و دو سال حکومت کرد. بخش بزرگ سپاه او در این نبرد نابود شد.^(۵) و همانگونه که بر اساس منابع بین النهرین برای ما آشنا است وی به دست آشور بانی پال که اندکی پیش سرزمین عیلام را فتح کرده و پادشاه آن خوم بان کالداش را اسیر خویش نموده بود، کشته شد. هرودت درباره چگونگی مرگ او سخنی نمی گوید.^(۶) کیاکسارس:^(۷) پس از مرگ فرار اترس کیاکسارس جانشین او شد. وی پسر فرار اترس بود، فرار اترس پسر دیوکس بود. او احتمالاً خیلی جنگجو تر از اسلاف خود بود. او نخستین کسی بود که مردم را در آسیا^(۸) بر اساس نظام تقسیم بندی ویژه ای تقسیم کرد. او برای نخستین بار دستور داد که همه جدا از یکدیگر زندگی کنند^(۹) و وظایف خود را انجام

1 - Asien

2 - Herodot, a. a. O. 102

3 - A. a. O. 102

4 - Nina Ninive عنوان شهر نینوا در منابع غیر یونانی است

5 - A. a. O. 102

۶- بیات. همان کتاب، ص ۳۳

7 - Kyaxares

۸- آسیادر روایت هرودت باید احتمالاً بخش شمالی و شمال غربی سرزمین ماد و حدوداً آسیای صغیر باشد.

۹- یعنی جدا از هم بودند و بر اساس ضوابط نظامی تفکیک شده نبودند.

دهند. نیزه افکنان^(۱)، کمانداران^(۲) و سواران بیشتر همه رنگارنگ در هم آمیخته و در هم و برهم بود، همه با هم بودند و منفک و متمایز از یکدیگر نبودند. او آن کسی بود که با لیدیایی ها نبرد کرد.

درست درحین همین جنگ بود که روز به شب مبدل شد و او سرتاسر آسیا را در بخش فوقانی هالیس^(۳) برای خود فتح کرد. و پس از آنکه همه آنها را که از او متابعت می کردند، گرد آورد و دور هم جمع کرد، توجه او به نینوا جلب شد و به آنجا حمله کرد. او به این دلیل به نینوا حمله ور شد که انتقام پدر خود و مردم ماد را از آشوریان بگیرد، و نینوارا نابود کند، آنگاه که او بر آشوریان چیره گشت و شهر نینوا را به اشغال خویش درآورد، سپاه عظیمی از سکاها بر علیه او وارد جنگ شدند، لشگریان سکایی به سرزمین ماد سرازیر گشتند.

فرمانروایی^(۴) سپاه سکاها را ماد یاس^(۵) پادشاه سکاها به عهده داشت او پسر پروتوتیاس^(۶) بود. آنان وارد آسیا^(۷) (آسیای صغیر) شدند البته پس از آنکه کیمریان را از اروپا دور و متواری کردند و این فراریان را دنبال نمودند. سپس این سکاها وارد سرزمین مادها شدند.^(۸) همین سکاها پس از ورود ناگهانی به سرزمین ماد دست به غارت و ایجاد هرج و مرج و ناامنی زدند و مادها را یارای مقابله و بیرون راندن آنان نبود. روایت هرودت به بیست و هشت سال سکاها در آن روزگار بر آسیا حکومت کردند و همه آن سرزمین بر اثر خشونت و سبیت و سهل انگاری آنها ویران و خالی از سکنه شد. این سکاها از هر قوم و قبیله ای جداگانه باج می گرفتند. باجی که سکاها

۱- نیزه داران و کمانکشان نیز ترجمه شده است.

2 - A.a.O.103

3 - Halys-۳۴ - رود هالیس، فزل ایرماق کنونی است. بیات، همانجا، ص ۳۴

۴ - منظور هرودت فرمان دهنی سپاه است.

5 - Madyas

6 - Protothyas

۷- همانگونه که پیشتر نیز اشاره شد مراد از "آسیا" در نزد هرودت "آسیای صغیر" و شمال و شمال غربی خطه ماد است.

8 - Herodot,a.a.O.103

برای آنان در نظر گرفته و آنان را ملزم به پرداخت آن کرده بودند. افزون بر این باج و خراج، غارت اموال و مایحتاج زندگی این اقوام و قبایل از کارهای دیگر این سکاها بود. سپس کیاکسارس و مادها شمار زیادی (اکثریت) از این سکاها را کشتند و این کشتار پس از آن صورت گرفت که آنها به میهمانی مادها فراخوانده شده بودند و همگی (سکاها) مست بودند و اینگونه مادها خود را از زیر سلطه سکاها رها ساختند و بر آنها حکمفرما شدند بر آنانکه روزی (پیشتر) مادها فرمانبردارشان بودند و به آنان خراج میدادند.^(۱)

هرودت می گوید: «و همین مادها نینوا را گرفتند.» چگونه آنها نینوا را گرفتند در داستانی دیگر آنرا شرح خواهیم داد. آنها آشوریان را غیر از بخش بابلی آن سرزمین تابع خویش کردند. پس کیاکسارس پس از آنکه چهل سال بر ماد حکومت کرد از دنیا رفت در این چهل سال، سالهای حکمروایی سکاها بر سرزمین ماد نیز در نظر گرفته شده است.^(۲) این کیاکسارس از اخلاف دیوکس همراه با مادها با آلیاتس^(۳) پادشاه لیدیا جنگ کردند.^(۴) حکومت مادها در زمان پسر او آستیاگس^(۵) توسط کوروش^(۶) پسر کامبیزس^(۷) ساقط شد و پس از آن قدرت پارسها رو به فزونی نهاد.^(۸) که ویزوس پادشاه لیدی گمان می کرد که می تواند این قدرت روز افزون پارسها را مهار کند اما موفق به این امر نشد^(۹) که داستان نبرد کوروش و کرویزوس شاه لیدی در جای دیگر و داستانی دیگر به تفصیل خواهد آمد.

هرودت درباره کیاکسارس داستان دیگری را نقل میکند و چنین روایتی دارد: آنگاه که کیاکسارس بر سکاها غالب آمد و خوب می دانست که این سکاها در فنون جنگی، سوارکاری و شکار مهارت فراوان دارند، لذا بر آن شد که پسران خود را به آنان بسپارد تا

1 - Herodot, a. a. O. 106

3 - A. a. O. 16 (Alyattes)

5 - Astyages

7 - Kambyses

9 - A. a. O. 46

2 - Herodot, a. a. O. 106

4 - A. a. O. 16

6 - Kyros

8 - A. a. O. 46

زبان سکاها و فنون رزمی را از آنان بیاموزند. کیاکسارس شیفته کمان کشی سکاها شده بودند و پسران خود را نیز بدانجهت به آنان سپرد. پس از گذشت زمانی، این سکاها که هر وقت به شکار می رفتند و جانوری یا جانورانی را شکار می کردند و به خانه می آوردند، این بار دست خالی از شکار بازگشتند و کیاکسارس بر آنان وارد شد. وی با خشونت و زمختی با این سکاها برخورد کرد. این سکاها وقتی چنین دیدند همانند کسانی که میخواهند علائم نارضایتی خود را به خاطر ستمی که شاه ماد بر آنان کرده است، نشان دهند، تصمیم گرفتند یکی از پسر بچه هایی را که به آنان سپرده شده است، بکشند و آنرا کباب کنند. سکاها این پسر بچه را آنگونه کباب کردند که در حالت عادی و همیشگی جانورانی را که شکار می کرده اند، کباب می کردند. اینها آنچنان کردند که گویی کباب از گوشت شکار فراهم کرده اند. سینی کباب آن کودک را در برابر کیاکسارس قرار دادند. کیاکسارس و دیگر میهمانان حاضر از آن گوشت خوردند و این سکاها که این کار را کرده بودند، شتابزده به پیش لیدیایی ها رفتند و از آلیاتس پسر سادیاتس^(۱) در خواست پناهندگی کردند.^(۲) کیاکسارس وقتی متوجه شد که سکاها کبابی از گوشت فرزندش را به خورد او و میهمانان داده اند، سخت برآشفته و از آلیاتس پادشاه لیدی خواست که این سکاها را به او مسترد کند. آلیاتس چنین نکرد و علیرغم درخواست شاه ماد، سکاها را در پناه خود گذاشت و این خود می توانست زمینه جنگی میان مادها و لیدیاییها باشد.^(۳)

۴- آستیگس: ولی آستیگس پسر کیاکسارس جانشین پدر شد و اداره امور امپراطوری را به عهده گرفت. پدرش پس از چهل سال سلطنت از دنیا رفت. او یک دختر داشت که آستیگس به او نام "ماندانه" داده بود. از ناحیه این دختر آستیگس خوابی دید که آب شهر او را کاملاً فراگرفته است و همه آسیا را بصورت سیلاب در بر گرفته. آنگاه او به خوابگزاران اعتماد کرده و خواب خود را با آنان در میان گذاشت و چون پاسخ ایشان را

1 - Sadyattes

2 - Herodot, a.a.O.73

3 - A.a.O.74

شنید و چون پاسخ ایشان را شنید به وحشت افتاد و هراس تمام وجودش را در برگرفت، و از روی ترس دختر خود ماندانه را وقتی به سن بلوغ رسید به هیچ مرد مادی به شوهری نداد به ویژه به آنانکه با او خویشاوند بودند آستیگس دختر خویش را به یک پارسی به نام "کامبیزس" به همسری داد. او نیک می دانست که این کامبیز از خانواده خوبی برخاسته و موجودی قابل اعتماد است و از آرامش و متانت برخوردار می باشد. او به این شخص همانند یک مادی از یک خانواده متعارف و نسبتاً میانه نگاه می کرد.^(۱) آنگاه که ماندانه با کامبیز ازدواج کرده و همسر او شده بود، در همان سال نخستین خواب دیگری دید. این خواب بدینگونه بود که از شکم^(۲) دخترش، درخت تاکی^(۳) در حال رویدن بود. این تاک آنگونه نشان می داد که تمام آسیا را پیوشاند. وقتی او چنین چیزی را به خواب دید و آنرا به معبرین بیان کرد و وقتی از تعبیر آن آگاهی یافت دستور داد دخترش را که باردار بود از سرزمین پارسیان به پایتخت ماد آوردند. وی دختر باردار خود را کاملاً تحت مراقبت قرار داد تا فرزندی را که به دنیا می آورد بلافاصله بکشد، زیرا خوابگزاران مغ تعبیر این خواب را بدینصورت که به او گفته بودند از شکم دختر او کودکی به دنیا می آید که به جای او پادشاه خواهد شد آستیگس علاقمند نبود که هیچوقت چنین اتفاقی بیفتد و این تعبیر تحقق پیدا کند. او شتابزده هارپاگوس^(۴) را که از خویشاوندان او وفادارترین مادها و اداره کننده همه امورات مربوط به او بود به سوی خویش فرا خواند و با او چنین آغاز سخن کرد: «هارپاگوس کاری را که من می خواهم به عهده تو بگذارم به هیچوجه به عنوان یک موضوع یا کار جانبی و فرعی به آن نگاه نکن و نیز با آن به عنوان موضوعی ساده برخورد مکن. مرا نسبت به خودت بدبین مکن و خویشتن را نیز به سقوط مکشان، زیرا

1 - Herodot, a. a. O. 107

2 - SchoB یا Schoss

در حقیقت فرو رفتگی میان دوران در حال نشستن که به دوران بهم چسبیده نیز اطلاق میشود

3 - Weinstock (درخت انگور)

4 - Harpagos همان هارپاگ وزیر و مشاور بزرگ آستیگس آخرین پادشاه ماد است

اگر چنین شود، دیگران را نیز به سرنوشت بسیار اسف بار خویش دچار میکنی و آنان را نابود می‌نمایی. فرزندی را که ماندانه به دنیا آورده است بردار و به خانه خودت ببر و او را بکش و سپس او را به خاک بسپار. به هر صورت و طریقی که خودت تشخیص می‌دهی و بخواهی.» او (هارپاگ) به پادشاه پاسخ داد: «پادشاه! تاکنون هیچگاه از جانب این مرد (من = هارپاگ) چیزی ناخواسته و مغایر با میل و اراده خویش را ندیده‌ای و ما خویش را برحذر می‌داریم که در آینده نیز بر علیه و مغایر با خواست شما در هیچ موردی خطا کنیم. اگر میل شما این است و اراده شما بر چنین چیزی استوار می‌باشد که چنین کاری باید انجام گیرد لذا این ضرورت دارد که وظیفه خویش را نسبت به شما در عین وفاداری به کمال انجام دهم.»^(۱) در اینجا باید این گفتگو میان آستیگ و هارپاگ موقتاً قطع شود و هم هارپاگ را بهتر بشناسیم و هم با ارتباط و برخورد وی با واپسین پادشاه ماد آشنا شویم. زیرا روابط این دو با هم و به ویژه گذشته‌ای که با هم داشته‌اند، بسیار سرنوشت ساز و به ویژه در این خصوص نقش سازنده‌ای دارد و سرنوشت امپراطوری ماد را رقم خواهد زد. هارپاگ پس از اینکه این پاسخ را به پادشاه داد و پس از آنکه آن پسر بچه نوزاد که میبایست به قتل برسد، برای این منظور آراسته و آماده گردید، گریبان رهسپار خانه خود شد. پس از ورودش به منزل آنچه از صحبت میان او و آستیگ ردّ و بدل شده بود برای همسر خود بیان کرد. همسرش پس از آنکه سخنان او را شنید، لب به سخن گشود و به او گفت: چه فکر می‌کنی؟ و چه تصمیم داری؟ میخواهی چه کنی؟ او پاسخ داد نه آنگونه و آنچه آستیگ فرمان داده است و نه حتی اگر وی فکر و اندیشه و خیال بدتری را در سر خود بیوراند و حتی اگر پندار و خیال او بدتر بشود و بیش از آن بتازد که هم اکنون می‌تازد. من به خواست و خیال و نظر او نمی‌پیوندم و حتی کمکی نمی‌کنم که به نحوی این قتل صورت بگیرد، اینکار را بهیچوجه انجام نمی‌دهم.^(۲) به دلایل زیاد من این طفل را نمیکشم و به کسی هم برای

1 - Herodot:A.a.O.108

2 - Herodot,a.a.O.109

کشتنش کمکی نمی‌کنم، زیرا این پسر بچه به نحوی با من خویشاوند است و از سوئی آستیگ پیر است و خلف مذکری ندارد که جانشین او شود. اگر پسر از مرگ او با این وضع که او پسری ندارد که جانشین شود و با این وصف دختر او به جانشینی‌اش برسد و قدرت را در دست گیرد، دختری که اکنون پسرش به یاری من کشته شده است، بزرگترین خطر متوجه من می‌شود. به نظر تو اینطور نیست؟ البته جهت ایمنی من، باید این طفل کشته شود ولی نه بوسیله من، بلکه به وسیله یکی از اطرافیان و افراد یا از خویشاوندان آستیگ و این اطرافی یا خویشاوند آستیگ باید قاتل این کودک باشد و نه یکی از افراد من^(۱) هارپاگ در این اندیشه بود که قتل بهیچوجه با او ارتباط نداشته باشد و دستش به خون فرزند ماندانه آلوده نشود. او تدبیری اندیشید و به این نتیجه رسید که باید شخص مناسبی را برای این کار خطرناک پیدا کند. از سوئی هارپاگ به خطر دیگری می‌اندیشید که به تبع همان اندیشه نداشتن جانشین مذکر برای آستیگ بود. هرودت از روایاتی که به قول هارپاگ است نقل میکند. هارپاگ خطر دیگری را که در ارتباط با این مسئولیت بزرگ متوجه خود میدید این بود که ممکن است همین ماندانا (ماندانه) دختر آستیگ به دلیل نبودن پسر و جانشین قانونی دیگر پسر از مرگ آستیگ به جای پدر به تخت سلطنت بشیند و در این صورت ماندانه کسی خواهد بود که پسرش به وسیله من و یا به کمک من (هارپاگ) به قتل رسیده است. در اینصورت بزرگترین خطر متوجه من میشود. اینطور نیست؟^(۲) بدیهی است پادشاه چنین مسئولیتی را بطور جدی به عهده من گذاشته است و امکان جای شانه خالی کردن از زیر بار این مسئولیت برای من وجود ندارد. به خاطر ایمنی برای خودم باید این طفل کشته شود، ولی نه به وسیله من این سخن هارپاگ بود که با همسرش با همین بیان و با روحیه این بسیار پریشان و متشنج در میان می‌گذاشت. او به دنبال کسی می‌گشت که به هیچوجه با شخص او نسبتی نداشته باشد، بلکه از خویشان و نزدیکان خاندان سلطنتی

1 - Herodot, 1.109

2 - A. a. O. 109

ماد باشد.

هرودت می گوید: آستیاگ انتظار داشت که این ماموریت به درستی و با دقت توسط هارپاگ به انجام برسد و هارپاگ نیز توان و جرأت سرپیچی از فرمان پادشاه را در خود نمی دید و انجام این قتل را بهیچوجه نمی خواست به وسیله خود او و یا اطرافیانش به وقوع بپیوندد، بلکه نهایتاً باید این قتل در خاندان سلطنتی و به دست یکی از اطرافیان و خویشان آستیاگ صورت پذیرد.^(۱)

بخش ۵

شاهان ماد به روایت کتزیاس

کتزیاس (کتسیاس)^(۱) پزشک دربار داریوش دوّم و پسر و جانشین او اردشیر دوّم با بهره‌گیری از اسناد و مدارک آرشیو سلطنتی در اثر معروف خود "پرسیکا"^(۲) شاهان ماد را ده تن و طول حکومت آنها را جمعاً سیصد و چهل سال نوشته است. این ده پادشاه ماد به روایت کتزیاس به این شرح می‌باشند:

- ۱- آرباکیس (Arbakis) با ۲۸ سال سلطنت
- ۲- مائوداکس (Maodakes) با ۵۰ سال سلطنت
- ۳- سوسارمس (Sussarnes) با ۲۸ سال سلطنت
- ۴- ارتی کاس (Artikas) با ۵۰ سال سلطنت
- ۵- اربی یانیس (Arbiyanis) با ۲۲ سال سلطنت
- ۶- ارتایس (Artayes) با ۴۰ سال سلطنت
- ۷- ارتی نیس (Artinis) با ۲۲ سال سلطنت
- ۸- استی براس (Astibaras) با ۴۰ سال سلطنت
- ۹- اسپنداس (Aspandas) با ۲۵ سال سلطنت

1 - Ktesias(ctesias)

2 - Persica(Indica) ایندیکا و پرسکا عبارتند از پرسکا و ایندیکا

۱۰- آستی‌گاس (Astigas) با ۳۵ سال سلطنت (۱)

که در اینصورت با جدول شاهان ماد به روایت هرودت متفاوت است. همانطور که قبلاً بیان شد هرودت شاهان را ماد را چهارتن می‌داند که قریب یک قرن و نیم سلطنت کردند.

تئودور نولدکه^(۲) کارشناس تاریخ ماد براین باور است که کتزیاس این اطلاعات را بر اساس روایات خود مدها نوشته و مدها خواسته‌اند به این ترتیب به طول حکومت خود بیفزایند.^(۳) با توجه به طول سلطنت برخی از شاهان ماد که زمانهای مشابهی را دربرمیگیرند، اینگونه به نظر می‌رسد که آنها بعضاً فرمانروایان محلی بوده‌اند که همزمان زمام امور را در مناطق مختلف در دست داشته‌اند.^(۴)

۱- پیرنیا، حسن: تاریخ ایران از آغاز تا انقراض ساسانیان، ص ۵۰

2 - Theodor Nöldeke

۳- پیرنیا: همان کتاب همان صفحه

۴- پیرنیا: پیشین ص ۵۰

بخش ۶

مادها در یک نگاه کلی و جامع

در سال ۸۳۵ پیش از میلاد مسیح سلمانسر سوم^(۱) پادشاه آشور در کتیبه خود از سرزمین پارسوا^(۲) پارس یا ایران و مادا^(۳) یا سرزمین ماد و نیز از خود مادها در غرب و جنوب خاوری دریاچه ارومیه، نام می برد. هر دو قوم یعنی مادها و پارسها بر اساس مسکن متأخرشان باید مهاجرت خویش را در مسیر جنوب در طی زمانی در حدود یک سده و نیم ادامه داده باشند. مادها دو قرن آغازین حکومت خویش آنگونه که تاریخ و منابع تاریخی مربوط به آنها نشان می دهد در جنگ با شاهان آشور سپری کرده اند ولی در طی این نبردها شاهان آشور موفق نمی شوند که مناطق تحت سکونت و اداره مادها را به خاک خود ضمیمه نمایند و یا آنها را به آشوریان ملحق کنند.^(۴) به روایت هرودت دیاکو^(۵) حدود سال ۷۱۵ پیش از میلاد به عنوان اسیر جنگی آشوریان به سوریه گسیل میشود. هرودت او را بنیانگذار دولت ماد می داند.^(۶) به موجب این روایت و بر اساس منابع دیگر تاریخی کیمریان^(۷) در حدود سال ۷۲۰ پیش از میلاد به

1 - Salmanssar III

2 - Parsua

3 - Mada

4 - Randa, A (Hrsg): Hb. d. Weltgeschichte, Bd. 1. SP. 278

5 - Deiokes (Daiaku)

6 - Randa, a. a. O. 278

7 - Kimmerier

روسا^(۱) و پادشاه اورارتو شکست سختی وارد میکنند. سرزمین خسته اورارتو علیرغم کمک دیاکوی مادی نمیتواند حملات پی در پی سارگون دوم^(۲) را تلافی کند. در سال ۷۱۴ پیش از میلاد اورارتو هشت حمله از جانب سارگون را تجربه و تحمل می کند^(۳) و دیاکوی یک سال پیش از آخرین تهاجمات سارگون دوم، به شامات (سوریه) تبعید شده بود. زمان سلطنت دیاکوی بر مادها را که بعداً به تفصیل به آن خواهیم پرداخت از ۷۰۱ تا ۶۵۵ پیش از میلاد باید دانست.

فرورتیش^(۴) که زمان حکومت او را به درستی از ۶۵۵ تا ۶۳۳ پیش از میلاد دانسته اند،^(۵) اشتباه پدر خود را در رابطه با آشور تکرار میکند.

او نیز در اتحاد با کیمریان و پارس ها به آشوریان حمله ور می شود ولی شکست نابود کننده ای از آشور می خورد و در نبرد کشته میشود و گزارش شده است که در سالهای نخستین حکومت او مهاجمان سکایی که از هندو ژرمن ها بوده اند و در فاصله بین دریای خزر و قفقاز سکونت داشته اند، از طریق مدخل دربند وارد سرزمین ماد میشوند. آسارهادون^(۶) می گوید که به حيله دختر خویش را به بارتاتوا^(۷) فرمانده سکاها به زنی بدهد، به این امید که نیرویی در برابر قدرت روزافزون مادها به وجود آورد. بنابر همین گزارش ها سکاها به مدت بیست و هشت سال یعنی از سال ۶۵۳ تا ۶۲۵ ق.م. فرمانروای آسیای مقدم میشوند.^(۸) لازم به یادآوری است که این برداشت به صورت دیگری هم آمده است که در صفحات بعد توضیح داده خواهد شد.

هوختره یا کیکاسار^(۹) که زمان سلطنت او به درستی از ۶۳۳ تا ۵۸۴ پیش از میلاد

1 - Rusa

2 - Sargon II

4 - Phraortes Fravartish, Khschathrita

6 - Asarhaddon

8 - Randa .a.a.O.279

9 - Kyaxares(Uvakhschathra)

3 - Pahua.a.a.O.247

5 - Rander,a.a.O.278

7 - Bartatua(Protothyas)

است و برخی این زمان را از ۶۲۵ الی ۵۷۵ پیش از میلاد دانسته و نوشته‌اند،^(۱) ارتش ماد را مدرن میکند و آنرا بر اساس نمونه آشوری بازسازی می نماید. او به دشمنی خود با جانشینان آشور بانی پال با قاطعیت ادامه می دهد و نینوا^(۲) را محاصره و اشغال میکند، ولی به علت حمله گروهی از سکاهاى مهاجم که به خواست و هدایت سین شاریش کون^(۳) به سرزمین ماد سرازیر می شوند، از محاصره نینوا صرفنظر کرده و عقب نشینی می کند، و سپس در سال ۶۱۶ پیش از میلاد با نبوپولاسار^(۴) پادشاه کلد (بابل) متحد می شود.

او نخست سکاها را سرکوب کرده و سپس در سال ۶۱۴ دوباره به آشور حمله ور می گردد و در سال ۶۱۲ همراه با نبوپولاسار نینوا را تسخیر میکند.^(۵) منطقه‌های متعلق به آشور در شرق رود دجله به تصرف مادها درمی آید. در سال ۶۱۰ شمال بین النهرین به دولت ماد تعلق می گیرد. افزون بر این کیاکسار ارمنستان را نیز تصرف میکند. روایت است که شاخه‌های دیگر ایرانی در این فاصله زمانی امپراطوری اورارتو را مسخر کرده و آنرا نابود نموده و زبان خود را به این سرزمین وارد نموده‌اند. در تداوم این سیاست سلطه جویانه کیاکسار از طریق اتی تاوروس^(۶) (احتمالاً کوههای آناتولی) از مسیر غرب تا رود هالیس^(۷) مرز کشور لیدی پیشروی میکند و در تاریخ ۲۸ ماه مه ۵۸۵ پیش از میلاد که بر اثر یک کسوف این جنگ بدون هیچ برنده‌ای متوقف می گردد و با وساطت بی طرفانه نبوکدنصر دوم پادشاه بابل منصفانه به آن پایان داده می شود.^(۸) به این نیز در صفحات بعد به تفصیل خواهیم پرداخت.

سه دهه کامل بر خاور زمین تعادلی صلح آمیز از قدرتهای بزرگی چون لیدی^(۹)،

1 - Randa, a. a. O. 279

3 - Sin-schar-ischkun

5 - Randa, a. a. O. 279

7 - Halys

9 - Lydien

2 - Ninive

4 - Nabopolassar

6 - Antitaurus

8 - Randa, a. a. O. 279

ماد^(۱)، بابل (کلدانیان)^(۲) و مصر^(۳) حاکم است و در کنار آن کیلیکیه^(۴) سرزمین نسبتاً کوچک با دولتی نه چندان توانا تحت حاکمیت سی نیسیس^(۵) می تواند عدم وابستگی خود را حفظ کند.^(۶) در سال ۵۵۲ کوروش دوم^(۷) پادشاه انشان^(۸) در مقابل آستیگ^(۹) (۵۸۵ - ۵۵۰ ق.م) پس از یک نبرد ناکام باعث می گردد تا ماد استقلال خود را از دست می دهد و بعنوان یک استان (ساتراپی) امپراطوری پارسیان که به زودی تشکیل خواهد گردید، در آید.

اکباتان پایتخت مادها کماکان برای پادشاهان هخامنشی بعنوان نخستین پایگاه و پایتخت می ماند. بطور کلی مادها در آغاز باپارس ها که از نظر زبان و فرهنگ خیلی بهم نزدیک هستند، برابرند. یونانیان وقتی مرادشان این دو قوم ایرانی بوده باشد، در روایات تاریخی شان تحت نام "مادها" از آن نام می برده اند.^(۱۰) مدت ها برای برخی از تاریخ نویسان یونانی پارس ها (هخامنشیان) کماکان "مادها" نامیده میشده اند و این را نباید به دلیل عدم تشخیص مورخان از این دست دانست.

1 - Medien

2 - Babylonien(chaldaa)

3 - Agypten

4 - Kilikien

5 - Syennesis

6 - Randa, a. a. O. 279

7 - Kyros II

8 - Anshan

9 - Astyages

10 - Randor, a. a. O. 279

بخش ۷

مادها در ارزیابی مورخان جدید مغرب زمین

(به ویژه قوم شناسان)

از پیش باید گفت که اختلاف نظر میان مورخان درباره تاریخ ادوار قدیم زیاد است. چنین اختلافی در ارزیابی و معرفی مادها نیز میان آنان هست که به اختصار به آن می‌پردازیم. برای نخستین بار در کتیبه های آشوری مربوط به سال ۸۳۶ پیش از میلاد نام مادها به آشوری مادای^(۱) در غرب ایران در ناحیه ای که بعدها به عنوان پایتخت مادها در تاریخ ثبت شده یعنی اکباتانا^(۲) (همدان امروزی) آمده است. زمان مهاجرت آنها از شرق یا شمال شرق ایران را نمی‌دانیم. شاید این زمان خیلی پیش تر از اواخر هزاره دوم پیش از میلاد نباشد. قبایل و اقوام همسایه آنها در حاشیه کوههای زاگرس در ظاهر اکثراً ایرانی نبوده‌اند. نخستین قوم خویشاوند با آنان را میتوان پارسها^(۳) دانست که آنزمان در جنوب سرزمین ماد در ناحیه امروزی خرم آباد^(۴) در ناحیه پارسواش یا پارسوماش^(۵) سکونت داشت. این سکنی‌گزیدگان در ناحیه پارسواش (پارسوماش) بعدها به ناحیه ای که به نام آنها نامگذاری شد یعنی پارس^(۷) (فارس کنونی) مهاجرت

1 - Madai

2 - Ekbatana

3 - Perser

4 - Chorremabad

5 - Parsuwasch, Parsumasch

6 - Plötz, K. Auszug aus der Geschichte, Bd. 1. S. 104

7 - Pars, Persis (Fars)

کردند. حدود سال ۷۵۰ پیش از میلاد هجوم اقوام هندو ژرمنی و نیز آریاها و از جمله اقوام کیمریان از طریق کوههای قفقاز^(۱)، در آغاز ضربات سهمگینی به سرزمین اورارتو^(۲) (آرازات) وارد کرده و بطور پراکنده برخی از آنها به سوی جنوب غربی حرکت و پیشروی کردند. حدود سال ۶۹۰ پیش از میلاد فریگیه^(۳) را نابود کردند و با حملات تازه خود در سال ۶۵۲ سرزمین لیدی را ویران کردند. شاخه دیگری از آنها در مسیر جنوب شرقی به پیشروی خود ادامه داد. و تحت فرمانروایی توشپا^(۴) که نام پایگاه و مرکز تشکیلاتی آنان نیز هست در سال ۶۷۹ خطر بزرگی برای دولت آشور به وجود می آورد.^(۵) از تشکیل یک دولت و حکومت با دوام توسط آنان در هیچ روایت و سند تاریخی اطلاع به دست نمی آید. ترقی و نیرو گرفتن ساکنان سرزمین ماد در سایه تضعیف مانناها^(۶) در سده هشتم پیش از میلاد، توسط آشوریان و اورارتویان^(۷)، به گونه ای که منابع آشوری گزارش می کنند معادلات سیاسی و نظامی را به تدریج در این ناحیه بهم می زند. لازم است گفته شود که دولت مانناها بر نواحی شمال غربی ایران حکومت میکرده است. در سال ۷۱۵ ق.م سارگون دوم، دیاکو را که احتمالاً در اتحادیه مانناها عضویت داشت اسیر میکند^(۸) و به میل سارگون که در نبرد با عیلامیان نیز درگیر بود (جنگ اریبل از ۷۲۲ - ۷۰۵ ق.م) اقوام و قبایل استقلال طلب سرکوب می شوند به روایتی دیگر سارگون دوم دیاکو (دیوکس) را به منظور مهار کردن شرارت ها از آن منطقه دور کرده^(۹) و در شامات در اسارت خویش نگه می دارد. تحت فرمانروایی خشتریه^(۱۰) که یونانیان او را فرأرتس^(۱۱) می نامند سرزمین خود را از زیر سلطه آشوریان آزاد می کند.^(۱۲) البته این بعید به نظر می رسد زیرا، فروریتش در نبرد با

1 - Kaukasus

3 - Phrygien

5 - Plötz, a. a. O. 105

7 - Urartäer

9 - A. a. O. 105

11 - Fraortes

12 - Plötz, a. a. O. 105

2 - Urartu(Ararat)

4 - Teuschpa

6 - Reich Man(Mannäer)

8 - Plötz, a. a. O. 105

10 - Khschatrita/Khashtarit(V)

آشوریان به دست آشوریانی پال کشته شد. قبایل هندو ژرمنی سکایی^(۱) از طریق جنوب روسیه به طرف شمال غربی ایران مهاجرت کرده و به پیشروی خود ادامه می دهند که به دنبال آن کیمریان ضرباتی وارد میکنند و آنان را ناگزیر از عقب نشینی می نمایند. زیرا آشور در این زمان با پارتاتوا (پروتوتیس)^(۲) پادشاه سکاها علیه ماد و کیمریان متحد شده است. پس از سال ۶۳۰ ق.م سکاها (سکیت ها) سرزمین سوریه را ویران می کنند.^(۳) بنیانگذار قدرت بزرگ مادی یعنی کیاکسار در وحدت با بابل در سالهای ۶۱۶ تا ۶۰۸ ق.م دولت آشور را از بین می برد و بخش های بزرگی از فلات ایران را فرمانبردار خود میکند و بعدها پس از تسخیر ارمنستان به سوی آسیای صغیر پیشروی میکند.^(۴)

1 - Skythen

2 - Partatua/Protothyes

3 - A.a.O.105

4 - A.a.O.105

بخش ۸

انگیزه های وحدت قبایل ماد

به روایت هرودت مادها هنگامیکه به صورت پراکنده و در اجتماعات قبیله‌ای زندگی می‌کردند از بی قانونی بسیار خشنی که بر سرزمین آنها حاکم بود رنج می‌بردند. این مشکل قبیله خاصی نبود، بلکه همه قبایل از این وضع ناخرسند بودند. آنطور که هرودت گزارش می‌کند دیاکو^(۱) بعنوان عضو یکی از قبایلی که در منطقه کوهستانی زندگی می‌کرد. پیش از آنکه به رهبری مادها انتخاب شود، از نام و نشان و احترامی برخوردار بود. دیاکو خود شاهد رویارویی‌ها و برخوردها و ستم‌ها و تجاوزات این قبایل نسبت به یکدیگر بود. هرودت سخن از نوعی حاکمیت زور و تجاوز بر قبایل ماد پیش از وحدت آنها میکند. این در حالی است که قبایل ماد هر کدام به نوعی دارای استقلال نیز بوده‌اند.^(۲)

دیاکو (دیوکس به یونانی) پسر فرورتیش (فرارتس به یونانی)^(۳) در اندیشه تاسیس حکومت واحد و یک نفره بود.^(۴) در حالیکه مادها در آن زمان در روستاها به صورت پراکنده زندگی می‌کرده‌اند. دیاکو از اعتبار و اشتهاری که در میان قبایل ماد برخوردار

1 - Deiokes

2 - Herodot.Historien.1.96

3 - Phraortes

4 - Monarchie(Alleinherrschaft)

بود بهره‌گرفت تا مادها را متحد کند. او خویش را به عنوان چهره‌ای که علاقمند به حاکمیت عدالت و وحدت بود به مادها معرفی کرده بود و از این بابت او انسان خوش نامی به حساب می‌آمد. او از این حقیقت آگاه بود که چگونه انسانهای مظلوم و دارای حق از بی‌نظمی، بی‌قانونی، و ظلم رنج می‌برند.^(۱) هرودت عمده‌ترین ابزار کار دیاکو را اشراف و آگاهی از قوانین و امنیت خانوادگی و اجتماعی به مفهوم قبیله‌ای آن میدانند. وقتی مادهای ساکن در همان روستا یعنی دهکده‌ای که دیاکو در آن می‌زیست از نیت او آگاه شدند و با شناختی که از اراده و صداقت او داشتند. وی را به عنوان حکم و داور خویش برگزیدند. هرودت اظهار میکند که چون دیاکو در اندیشه گرفتن قدرت مطلق و بلامنازع جهت حکومت بر مادها بود و تقسیم قدرت و مداخله در امور اجرایی حاکمیت را جایز و مطلوب نمی‌دانست، با اعمال درستی و عدالت و فروتنی این رهبری را به عنوان "داور" پذیرفت. این کار دیاکو احترام و آفرین زیادی را برای او به ارمغان آورد. به قول هرودت این اقدام دیاکو به اندازه‌ای تحسین برانگیز بود که ساکنان روستاهای دیگر را نیز مجذوب او کرد و برآن شدند که به جمعی پیوندند که دیاکو داور و ریش سفید آن بود.^(۲)

بعد این تبلیغات به حمایت از دیاکو آن چنان گسترش یافت که در میان مادها این باور تقویت شد که گویا دیاکو تنها مردی است که علاقمند به اشته عدالت است و کسی دیگر همانند او قانون و عدالت را نمیداند. این شیفتگان گروه گروه به سوی او رفتند و منازعات و مشکلات خود را در نزد او مطرح می‌کردند و با او در میان می‌گذاشتند و ضرورتی وجود نداشت که به شخص دیگری برای رفع اختلافاتشان مراجعه کنند.^(۳) دیاکو تنها به عنوان داور در میان متعلقان قبایل ماد به حساب نمی‌آمد، بلکه او پشتوانه محکم و نیرومندی برای انجام دادن و سازماندهی مادها جهت ایستادگی در برابر دولتهای نیرومند آن سامان بود که در جای دیگر به آن اشاره خواهد شد. هرودت براین

1 - Herodot, Historien, a.a.O.96

2 - Herodot, a.a.O.96

3 - A.a.O.96

باوراست که وحدت مادها در آن مقطع از زمان امری اجتناب ناپذیر و ضروری بوده است.^(۱) شمار مراجعه کنندگان به دیاکو و کسانی که به او پیوستند به طور چشمگیر و باور نکردنی افزونی می یافت و به قول هرودت به حدی بی شمار درآمد. آنان عملاً تجربه کردند که وی به امور مربوط به رسیدگی به اختلافات میان مادها کاملاً مسلط است و آرائی که در راستای فیصله دادن به دعاوی صادر می کند عادلانه بوده و با موازین عدالت مطابقت داشت و کاملاً رضایت آنها را جلب کرده است. دیاکو به تدریج به این نتیجه رسید که فشار کار و افزایش مراجعات به حدی است که او توان ایستادگی و ادامه این کار را در مقام داوری میان مادها ندارد. دیاکو تدبیری اندیشید که به نحوی از زیر بار این مسئولیت سنگین شانه خالی کند و به فکر و غور نشست تا در اندیشه خود منطقی بیابد تا کسانی را که او را به رهبری خود برگزیده اند متقاعد نماید و او بتواند کناره گیری کند، این کار نه تنها در نظر مادها بلکه در باور خود دیاکو نیز نه آسان می نمود و نه مطرح کردن آن در آن شرایط به مصلحت بود. هرودت بر این باور است که دیاکو هنوز در مقام پادشاه یا یک رهبر سیاسی و تام الاختیار مادها نیست ولی مصمم است که دیگر به این وظیفه که حالت کدخدایی مادها را دارد ادامه ندهد. این کار برای او سودی ندارد و علاقمند نیست که مصلحتهای زندگی شخصی خود را قربانی آن کند. همین امر باعث افزایش سرقت و بروز دوباره بی قانونی در میان مادها شد، شاید وسعت این سرقت ها و قانون شکنی ها پس از روز شایعه علاقمندی دیاکو به کناره گیری در میان مادها وسعت بیشتری یافت و به مراتب بیش از سابق گشت. با این وصف مادهای ساکن در روستاها دور هم جمع شدند و به رایزنی پرداختند همه آنها روی یک موضوع اتفاق نظر داشتند و آن اینکه وضع حاضر و حاکم بسیار نامطلوب و غیر قابل تحمل و دوام است،^(۲) پس باید تدبیری اندیشید تا این مشکل بطور اساسی حل شده و از پیش پای برداشته شود.

1 - A.a.O.95

2 - A.a.O.97

ادامه چنین وضعی زندگی را بر آنان ناممکن میکند. لذا مادها برآن شدند که پادشاهی را انتخاب کنند تا برآنان حکومت کرده و ناظر بر اعمال آنها و اوضاع جامعه ماد باشد. این کار موجب استقرار نظم و ایجاد دلگرمی و تثبیت امنیت شده و مردم می توانند به کار و پیشه گذشته خود بپردازند و ناگزیر از ترک خانه و کاشانه خود نمیگردند، در حالیکه اگر چنین نشود به روایت هرودت آنان مجبورند به خاطر شرایط نامساعد و نامطلوب ناشی از بی قانونی و هرج و مرج و بی امنیتی سرزمین خود را ترک کنند. این طرز فکر را عده‌ای داشتند و آن را جدی گرفتند و به آنانکه هنوز دنبال راه حل نجات از این نابسامانی بودند، منتقل کردند تا به انتخاب یک شاه بلامنازع رضایت دهند^(۱) که بر مادها حکومت کند. به نظر می رسد که شخص دیاکو هدایت این تبلیغات را به گونه‌ای غیر مستقیم به عهده داشته و اعضاء قبایل را بدانجهت تحریک می کرده است که به انتخاب یک پادشاه که بر آنان حاکم شود، رضایت دهند. پیش از این گفتیم که دیاکو علاقمند به داشتن اختیارات محدود و مقطعی و موقت نبود، او میخواست به عنوان رهبر یا پادشاه بلامنازع بر همه قبایل ماد حکمروا باشد، زیرا به قول هرودت آنگاه که اعضاء قبایل مختلف ماد بی فوت وقت به شور نشستند تا برای سرنوشت خود تصمیم بگیرند، مردّد بودند که چه کسی را به این مقام برگزینند. ولی این دیاکو بود که توسط همه پیشنهاد میشد و تنها او بود که مورد تحسین همگان قرار گرفته بود، از این رو در فرجام این رایزنی ها همه متفقاً برآن شدند که دیاکو را به عنوان پادشاه خود برگزینند.^(۲)

پس از آن دیاکو از آنان خواست که برای او کاخی بسازند، کاخی که شایسته مقام سلطنت باشد. افزون براین او دستور داد که کاخ او و شخص او به وسیله کمانداران محافظت شوند. مادها به تبعیت از فرمان های شاه برگزیده خود در همان جایی که دیاکو انتخاب کرده بود کاخی استوار و بزرگ ساختند. دیاکو این اختیار را یافت که از

1 - A.a.O.97

2 - A.a.O.98

میان کمانداران مادی زبده‌ترین و مجرب‌ترین را برگزینند. وی پس از آنکه برمسند حکومت استقرار یافت، از مادها خواست که شهر واحدی بسازند و همه توان خود را در این راه به گیرند و تا این هدف محقق نشده است به کار دیگر نپردازند.^(۱) مادها در این خصوص هم به فرمان او گردن نهادند و با کمال اشتیاق به ساختن شهر مورد درخواست شاه اقدام نمودند و بعنوان پایتخت آنها در تاریخ معرفی شده است. او دیوارهای بلند و محکمی ساخت و شهری فراهم کرد که امروز اکباتانا^(۲) نامیده میشود. در این شهر دیوارهای دایره‌ای در درون یکدیگر قرار دارند. این بنای عظیم به گونه‌ای پرداخته شده است که هر دیواری از دیوار پیش از خود بلندتر است. زمینی که این شهر با این دیوارهای بلند بر روی آن ساخته شده است، تپه‌ای است. اینگونه به نظر می‌رسد که مردم نیز در این کار سهمی داشته‌اند و برای اینکه شهر بر بلندی ساخته شود تپه را عظیم‌تر کرده‌اند. تعداد دیوارهای دایره‌ای هفت است. در میان اندرونی‌ترین دیوار، کاخ شاهی و گنجینه‌ها قرار دارند. بلندترین دیوار این بنا با دیوار آن برابر است کنگره‌های بالای هر دیوار رنگ ویژه‌ای دارد. اولی سفید، دومی سیاه، سومی سرخ، چهارمی آبی و دیوار پنجم قرمز روشن، دو دیوار آخر یکی سیمین و دیگری زرین است.^(۳)

این بنای دیواردار را دیاکو بعنوان کاخ خویش ساخت و بقیه مردم در اطراف آن سکنی گزیدند. وقتی کار ساختمان این بنا به پایان رسید دیاکو فرمانهای زیر را صادر کرد. نخستین فرمان او این بود که هیچکس نباید به نزد پادشاه برود و یا به سخن دیگر به اقامتگاه او وارد شود. همه باید درخواست‌های خود را به وسیله عواملی که به وسیله او تعیین شده‌اند به استحضارش برسانند. کسی نباید به شاه نگاه کند گرچه این فرمان برای همگان توهین آمیز بود. کسی نباید در برابر شاه بخندد و آب دهان بر زمین اندازد.

1 - A.a.O.98

2 - Agbatana

3 - A.a.O.98

وی با چنین منزلتی خود را از انظار پنهان نگه میداشت، البته نه به این منظور که یاران و همقطاران و هم سنان خود را آزرده کند، کسانی که از خانواده های نالایقی نبودند و از مردانگی و اعتبار اجتماعی چیزی از او کم نداشتند.^(۱)

دیاکو نیک می دانست که اگر اطرافیان و یاران لایق خود را بیازارد این امکان وجود دارد که آنها از وجهه و منزلت او بکاهند، لذا او قطعاً این اوامر را بدانجهت صادر می کرد که در انظار مردم به صورت انسانی خارق العاده جلوه کند و اینگونه بنمایاند که او با انسانهای دیگر تفاوت دارد و دارای برتری و صفات ممیزه ای است. هرودت اظهار میکند آنگاه که دیاکو به اجرای فرمانهای خود دست یافت و خود را پادشاهی قاطع و موفق دانست، بر آن شد که قوانین را با قاطعیت اجرا کند. مردم باید شکایات خود را کتباً بنویسند و به نزد او بفرستند و او به شکایات آنان رسیدگی می کرد و رأی خود را صادر و به آنان ابلاغ می نمود.^(۲) تصمیمات و اوامر او لازم الاجرا بود و کسی را یارای سرپیچی از آن نبود.

دیاکو اینگونه با محاکم قضایی و امور حقوقی جهت اجرای عدالت برخورد می کرد. هرودت می گوید، آنکه خطا می کرد، گستاخی می نمود و از فرامین او سربرمی تافت متناسب با گناهی که مرتکب شده بود، کیفر می دید. جهت گرفتن اخبار و اطلاعات لازم و دقیق در قلمرو حاکمیت خود جاسوسان و کسانی را که استراق سمع می کردند گمارده بود. این نیز در شمار فرمانهای او به حساب آمده است. بنیانگذار پادشاهی مادها این عوامل را به عنوان چشم و گوش خود مأمور تفتیش در امور کشوری کرده بود.^(۳) باید گفته شود که سازمان جاسوسی بسیار پیشرفته در زمان داریوش یکم (۵۲۲ - ۴۸۶ پیش از میلاد) متأثر از همین اقدام است و باید ریشه و منشأ آن را در عصر مادها و آنهم در عهد حکومت نخستین پادشاه ماد دانست.

1 - A.a.O.98

2 - A.a.O.99+100

3 - A.a.O.100+114

بخش ۹

قبایل ماد و ویژگیهای آنها

به گزارش هرودت مادها دارای قبیله های زیادی بوده اند. وی مهمترین این قبایل را که شش قبیله عمده می باشند و در اتحاد قبایل ماد شرکت داشته اند به این شرح معرفی میکند: قبیله بوسیان (بوس ها) ^(۱)، قبیله پارتاکن ها (پارتاکنیان) ^(۲)، ستروخات ها (ستروخاتیان) ^(۳)، آریزانت ها (آریزانتیان) ^(۴)، بودی ها (بودیان) ^(۵) و ماگاها (ماگیان) ^(۶). آخری همان قبیله است که به آنان قبیله "مغان" گفته می شود. نام "مغ" بعنوان روحانی بعدها در تاریخ ایران به گونه این گسترده و مستمر به کار گرفته شد. بعداً به این موضوع خواهیم پرداخت. یونانیان آنها را جادو پیشه و شعبده باز می دانستند و به "مغ"، در زبان یونانی ^(۷) "ماگوس" گفته می شود.

پیرنیا گرچه اسامی شش قبیله ماد را از تاریخ هرودت نقل کرده است. معذالک اندک تفاوتی که بیشتر جنبه لغزش آوایی دارد در اسامی این قبایل به چشم می خورد،

1 - Buser

2 - Paretakener

3 - Struchater

4 - Arizanter

5 - Budier

6 - Mager, Herodot. A. a. O. 101+

پیرنیا. مجموعه جیبی: مشرق قدیم، ج ۱، ص ۱۷۵

7 - *Mayos*

منجمله وی قبایل ماد را به این ترتیب معرفی می‌کند: بوس‌ها، پارتاکنها، ستروخاتها، آری‌ساتنها، بودی‌ها، و مغ‌ها.^(۱) براین اساس به نقل از اظهارات هرودت چنین به نظر می‌رسد که پیش از وحدت قبایل ماد توسط دیاکو (به یونانی: دیوکس) که تاریخ او را به عنوان نخستین پادشاه مادها می‌داند، هر یک از این طوایف به طور جداگانه زندگی می‌کرده‌اند و دارای نظام سیاسی و اجتماعی مستقلی بوده‌اند.^(۲) اینگونه به نظر می‌رسد که به تعبیر هرودت مادها پیش از تشکیل دولت به دفعات جمعاً پانصد سال یا نیمی از یک هزاره (از ۱۲۷۴ تا ۷۵۴ پیش از میلاد) تحت انقیاد دولت آشور بوده‌اند، ولی چنین چیزی در کتیبه‌های آشوری مورد تأیید قرار نگرفته است.^(۳)

به استناد هرودت به مدت پنج سده در بخش غلیای آسیا فرمانروایی کردند. نخستین کسانی که از قید آنان برستند، مادها بودند. مبارزات و نبردهای مادها برای بدست آوردن آزادی بود و در این راه کوشش فراوان کرده و رشادت‌های بسیار نمودند. بسیاری از اقوام و قبایل دیگر نیز به پیروی از مادها سر از متابعت آشوریان پیچیدند و به قول هرودت تمام مردمان ساکن در قاره آسیا آزادی خود را از یوغ حکومت آشوریان به دست آوردند هرودت^(۴) به تحولاتی که پس از کسب این استقلال به وقوع پیوست و بر اثر آن دوباره مادها به زیر فرمان آشوریان درآمدند، اشاره نمی‌کند، تنها به اظهار این نکته بسنده میکند و میگوید که ماها دوباره مطیع آشوریان شدند.^(۵) به نظر می‌رسد که بر اساس منابع آشوریان، مادها به دفعات مطیع آشوریان شدند و گاه بیگاه از زیر فرمان آشوریان بیرون می‌آمده‌اند تا بطور نهایی با تشکیل وحدت، استقلال خود را به تدریج بدست آوردند و در نهایت امپراطوری آشور را نابود کردند. در کتیبه‌های آشوریان شرح این فرمانبرداری مادها از آشوریان اینگونه آمده است.

1 - Herodot, A. a. O. 96 ص ۱۷۵ پیرنیا: همان کتاب، ص ۱۷۵

۳- همانجا، همان صفحه

۲- همانجا، ص ۱۷۵

4 - Herodot: A. a. O. 1.96+ ۱۷۵ ص همان کتاب، ص ۱۷۵

5 - Herodot, 1.96+ همان کتاب، همان صفحه

تیگلات پیلسر (فالازار، پالسر)^(۱) یکم که حدود سال ۱۱۰۰ پیش از میلاد فرمانروای آشور بود به مناطقی اردوکشی کرد که در جغرافیای تاریخی بعدها جزو قلمرو مادها به شمار آمده است. وی از زاگرس یا کوههای کردستان گذشت. ولی وی نامی از مادها نبرده و محتوی کتیبه او از این بابت فهرست کوتاهی از مناطقی است که وی در لشکر کشی هایش تحت فرمان خود درآورده است.^(۲) سلمانسر دوّم (شلم نصر)^(۳) در سال ۸۴۴ پیش از میلاد با سپاهیان خود به ناحیه "نمری"^(۴) که اکنون به کردستان معروف است، وارد شد و آنجا را تصرف کرد.

لازم به یادآوری است که این ناحیه پیشتر زمان درازی تحت نفوذ و فرمان بابلیان بوده و فرمانروای بابلی آن "مردوک مودیک"^(۵) نام داشته است. وی به هنگام هجوم سپاهیان آشور فرار اختیار کرد و خزائن و اموالش بدست آشوریان افتاد و جزو غنائم فاتح آشوری گردید.^(۶) بر اساس همین منابع پس از گریختن حاکم بابلی سلمانسر سوّم فاتح آشوری شخصی به نام "یانزو"^(۷) که از کاسیان^(۸) بود به حکومت این ناحیه گماشت ولی چون یانزو نافرمانی کرد و سر از فرمان سلمانسر پیچید، پادشاه آشور (سلمانسر) دوباره در سال ۸۳۸ پیش از میلاد به آن منطقه لشکرکشی کرد و با این لشکرکشی دامنه فتوحات آشوریان را به ناحیه جنوب ایران گسترش داد. وی شورشیان و یاغیان را متواری جنگلها کرد و ناحیه همجوار این منطقه را که "پارسوا"^(۹) یا "پارسوماش"^(۱۰)

1 - Tiglat pilesser.I

۲- پیرنیا، همان کتاب، ص ۱۶۹

3 - Salmanssar III

۴- همان کتاب، همان صفحه (Namri-)

5 - Marduk Maudaik

۶- همان کتاب، همان صفحه

7 - Yanzu

8 - Kassiten

9 - Parsua

10 - Parsumaš

است به تصرف خود درآورد و ۲۸ امیر و حاکم محلی را اسیر و مطیع خود کرد.^(۱) وی در ادامه لشکرکشی خود تا سرزمین "آمادای"^(۲) پیشروی کرد و به ناحیه "خرخار" رسید.

تصور می شود که "خرخار" ناحیه کرمانشاهان کنونی باشد. وی پس از تعقیب "یانزوی" وی را دستگیر کرده و به آشور برد.^(۳) این فراز و نشیب در رابطه اقوام مادی که در آن مقطع از تاریخ یعنی اواخر هزاره دوم و اوائل هزاره نخستین پیش از میلاد و نیز در سده نهم پیش از میلاد که ما تنها با نام جغرافیایی سرزمین ماد (آمادای) آشنا هستیم، پس از این زمان نیز وجود داشته است، چنانکه سارگون دوم (۷۲۲ تا ۷۰۵ پیش از میلاد) براساس منابع آشوریان دیاکورا به عنوان یک اسیر جنگی شکست خورده به شامات تبعید کرد.

در این باره در منابع آشوریان که محتوای آنها کم و بیش با روایات یونانیان تطابق دارد چنین آمده است: سارگون دوم^(۴) (به آشوری: شاروکین) در سال ۷۲۲ پیش از میلاد با فلسطین جنگ کرد و شهر سامره را تسخیر نمود و شمار زیادی از مردم بنی اسرائیل را اسیر کرد و به آشور برد و آنگونه که در منابع دینی قوم یهود (تورات) آمده است: آشوریان اسیران را به شهر کالح^(۵) و خابور^(۶) (بر نهر جوران کنار رودخانه جوران) و شهرهای ماد برده و در آنجا نشاندهند.^(۷) در اینجا مراد از شهرهای ماد سرزمین هایی است که در زمان تیگلات پیلسر چهارم به امپراطوری آشور ضمیمه شده بود. براساس همین سند سارگون دوم چند سال بعد از این رویداد با مردم "ماننای"^(۸) نبرد کرد و

۱- پیرنیا. همان کتاب، ص ۱۶۹. لازم به یادآوری است که این شخص سلمانسر سوم است نه سلمانسر دوم نگاه کنید به: RGG-V.823

2 - Amadai

۳- پیرنیا. همان کتاب، ص ۱۶۹

4 - Sargon II (Sarokin)

5 - Kalha

6 - Khabur

۷- پیرنیا. همان کتاب، ص ۱۷۰

8 - Mannai

پادشاه آنراکه "دیاکو"^(۱) نام داشت، دستگیر کرد و به اسارت گرفت. مردم مزبور در آذربایجان و در طرف جنوبی دریاچه ارومیه زندگی می کردند و با مادیها قرابت داشتند.^(۲) به نظر می رسد که این واقعه مربوط به زمانی باشد که برخی از قبایل سرشناس ماد در اتحادیه "مانتا"ها که بر علیه ظلم و ستم رویه گسترش آشوریان تشکیل شده بود، شرکت کرده و "دیاکو" به عنوان یک فرمانروای جنگی حرکت های نظامی و جنبش آزادیخواهانه و استقلال طلبانه را علیه آشوریان رهبری می کرد.

دیاکو را نمی توان در آن زمان به عنوان شاه مادها تلقی کرد. دیاکو بر اساس منابع یهودی، آشوری و تایید مورخان یونانی، علیرغم شیوه متداول در میان آشوریان که یاغیان و نافرمانی کنندگان را زنده نمی گذاشتند با وجود اینکه اسیر دست آنان بود جان سالم بدربرد و وی را به شامات "حمات"^(۳) تبعید کردند.^(۴) برخی از منابع تاریخی دیاکو را همان شخصی می دانند که در گزارش هرودت تحت عنوان "دیوکس" از او نام برده شده و نخستین پادشاه ماد قلمداد گردیده است. یکی از دلائل قانع کننده این گمان شباهت نام دیاکو پادشاه ماد با نام همان شخصی است که آشوریان وی را به شام (بیت دیاکو) یعنی خانه دیاکو یا اسارتگاه او تبعید کردند.^(۵) پس از این شکست دیاکو و به اسارت رفتن این فرمانروا بیست و دو تن از امیران و بزرگان ماد به پای پادشاه آشور افتادند و با ادای سوگند با او بیعت کرده و سرسپردگی و فرمانبرداری خود را به وی اعلام نمودند.

از اصل موضوع قبایل ماد و وضعیت آنها پیش از تشکیل دولت ماد گزارشات گوناگون به دست آمده است و از این گزارشات متفاوت تجزیه و تحلیل های بسیار ضد و نقیض نتیجه گیری گردیده است. اساس اختلافات، موقعیت این قبایل وضعیت جغرافیایی

1 - Diakku

۲- پیرنیا. همان کتاب، ص ۱۷۰ و ۱۷۱

3 - Hamat

۴- پیرنیا. همان کتاب، ص ۱۷۱

۵- همانجا، ص ۱۷۱

محل زندگی آنها و شرایط اقلیمی و شیوه تولید و وضع معیشت آنها است. برخی بر این باورند که این قبایل در یک محدوده بسیار گسترده جغرافیایی که از جنوب غربی دریای مازندران آغاز می شود و همه استان آذربایجان کنونی و حتی بخشی از استان گیلان و استانهای کردستان و کرمانشاهان را دربر می گیرد. شامل می شده است و حتی منطقه ای از مرکز ایران و سرزمین های جنوب ری را نیز در این قلمرو می دانند، از آنجمله است ناحیه اصفهان کنونی که بی تردید در منابع کهن نام "پارتاکنا"^(۱) داشته است. سرتاسر ضلع شرقی سلسله جبال زاگرس از شمال تا سرحد سرزمین عیلام که بخش جنوبی استان ایلام کنونی است را نیز باید در این قلمرو به حساب آورد. به احتمال بسیار زیاد کمترین تردیدی در آن وجود ندارد، قبیله "مغان" مکان و مقر مشخص و ثابتی نداشته است. اهالی این قبیله باید به صورت دوره گرد یا کسانی که محل سکونت موضعی، مقطعی و کوتاه مدت داشته اند باید قلمداد شوند. پیشه متعلقان به قبیله مغان را نیز باید با اهالی دیگر قبایل که بعضاً به دامپروری، شکار، و معدود نیز به کشاورزی می پرداخته اند، متفاوت دانست. سخن بر سر این است که رهبر این وحدت یعنی دیاکو از کدام قبیله بوده است. آیا به قول دیاکونف او یک روستایی بوده است که کاملاً مردود است و اگر به قول هرودت او را صرفاً به خاطر منصبی که به عنوان حاکم و رهبر اندکی پیش از تشکیل دولت ماد داشته است، بقولی باید او را از قبیله مغان دانست که بحث در این مورد بی فایده نیست.

۱- نگاه کنید به پیرنیا، حسن: تاریخ مشرق قدیم (کتاب اول از مجموعه جیبی) ص ۱۵۵ Paratekana

بخش ۱۰

هنر مادها

الف : مقدمه

اکباتان (Ekbatana) یا شهر همدان کنونی پایتخت مادها در ساختار خود نشانه های زیادی از بقایای آثار مادها، هخامنشیان و پارتیان (اشکانیان) در دل خود دارد. این شهر پیوسته در انتظار باستان شناسان، کاوشگران و پژوهشگران است که بر اثر حفریات خود نشانه های دیگر از تاریخ و هنر و فرهنگ عهد باستان را به جهانیان ارائه کند. به روایت هرودت پژوهشگران می توانند شهر همدان (اکباتان) را بعنوان الگو و معیار جهت معماری شهرسازی ایرانی قرار دهند.^(۱) کشفیات سیلک (Siak) و همینطور نوشته های آشوری، پژوهشگران را به این باور نزدیک کرده است که برخی از این تصاویر و نقوش آشوری، بازتاباننده نمود شهرسازی مادها می توانند باشند.^(۲) اکباتان به روایت هرودت (100 - 1.98) به وسیله دیاکو (Deiakou)^(۳) پی ریزی و ساخته شده است. تحولات سیاسی و فرهنگی و رویدادهای نظامی سده های هشتم و هفتم پیش از میلاد نشانه های چشمگیری از نفوذ فرهنگ اقوام شمال و باختر ایران و یا ساکنان ضلع خاوری بین النهرین (Mesopotamien) به دست میدهند. بر اساس منابع و اسناد بابلی،

1 - Herodot: Historien. 1.98-100+ Ghirshman, R. Iran. 1. S. 85

2 - Ghirshman, R: A. a. O. 85

3 - Deiakou (یونانی)

از جمله فهرست های شاهان و فرمانروایان سرزمین ها می توان دریافت که روابط تنگاتنگ فرهنگی و به ویژه نظامی میان مادها، سکاها و کیمریان وجود داشته است.^(۱) برخی از پژوهشگران بر این باورند که ایجاد و تکامل بنیه فکری و هنری مادها قویاً از فرهنگ و معیارهای اجتماعی و ضوابط نظامی سکاها و کیمریان تاثیر پذیرفته است. سخن از ساختار و بنیه هنری مادی، سکایی، کیمری است که تداعی کننده تمدن مردمانی است که احتمالاً بر پایه و منشأ عیلامی - کاسپی^(۲) پی ریزی و ساخته شده است.^(۳)

ب: هنر معماری

از معماری مادها چیزی برای پژوهشگران شناخته شده نیست، تنها تعدادی قبور صخره‌ای متعلق به آن دوره می توانند تصویری از معماری آن زمان را به دست دهند. این قبور در دل سنگ کنده شده و از علائم مشخصه آنها صفحه سنگینی است که بر روی ستونهای سنگی قرار گرفته است و نقش سقف را برای قبر ایفا می کند. مادها احتمالاً در خانه سازی هم از چنین سقفهایی در مدخل خانه ها استفاده می کرده اند. نقش آن در تابستان جلوگیری از تابش شدید گرمای خورشید و در زمستان عبور و گسترش نور و تابیدن آن به داخل خانه را میسر می کرده است. هخامنشیان در ساختن بنای تخت جمشید^(۴) از این شیوه بهره گرفته و هنوز نیز در آن ناحیه از این روش پیروی می شود.^(۵) قبور مزبور دارای یک راهرو صحن مانند ورودی و دو اطاقک هستند این دو یا بر روی هم قرار می گرفتند یا در کنار هم قرار داشتند. در مورد دوّم دیواره کوچکی آنها را از هم جدا می کرد. این قبور برای دفن یک یا سه نفر فضا داشتند برخی از این قبور در جوار خود طاقچه های فرورفته جهت انجام مراسم قربانی نیز

1 - Ghirshman, R: A. a. O. 86

3 - A. a. O. 86

5 - Ghirshman, R. Iran. I. S. 87

2 - Elamisch-Kaspischen Ursprung

4 - Persepolis

داشتند، از آنجمله است قبر دگان داود^(۱) که به احتمال زیاد قبر آستیگ (Astyages) آخرین پادشاه ماد بوده است.^(۲)

بر سردر قبرها کنده کاری‌هایی در داخل سنگ مشاهده می‌شود، که به آن زینت خاصی میدهد. در مدخل دکان داود تصویر مردی دیده می‌شود که در دست چپ خود شاخه های گیاه به صورت دسته دارد و دست راست خود را به نشانه عبادت و دعا بلند کرده است.^(۳) این شیوه عبادت و رعایت خضوع در برابر اماکن مقدسه از جمله در میان عیلامیان معمول بوده است. سخن بر سر این است که آیا این مرد مَصّور یک مخ یا یک روحانی را مجسم می‌کند یا نقش خود شخص در گذشته است؟ برخی از پژوهشگران نظریه دوم را پذیرفته‌اند و بر این باوراند که این نقش همان کسی است که در این قبر دفن شده است.^(۴) بر بالای سردر قبر دیگری بین کرمانشاه و همدان در نزدیکی روستای صحنه که به زبان محلی "شیرین و فرهاد" یا "فرهاد و شیرین"^(۵) نامیده می‌شود، نقش خورشید در حال پرتوافشانی دیده می‌شود.^(۶)

وقتی انسان مقابر قیزقاپان^(۷) و سکاوند^(۸) را با هم مقایسه می‌کند. این پرسش پیش می‌آید که سهم و تأثیر فرهنگ و هنر سکایی در اینجا تا چه اندازه است و مقابر فوق تا چه حد از هنر لرستان تأثیر پذیرفته‌اند.^(۹) قیزتاپان در بلندیهای کردستان عراق در جوار دهکده سورداش (Surdasch) قرار گرفته است و در شمار مقابر صخره‌ای مادها است. در این مقبره و مقابر مشابه آن ستونها و کنده کاریهای روی سنگ، هنر سکاها را مجسم می‌کند. نمونه این کار و مقایسه آن در مکانهای دیگر قابل توجه است. از این دست کنده کاریها در جنوب روسیه تا ماورای قفقاز به گونه‌ای چشمگیر وجود دارد و مورد

1 - Dukkan-i-Daud

۲- بیات، ع: کلیات تاریخ ایران پیش از اسلام، ص ۴۱- ۴۲

3 - Ghirshman, R: A. a. O. 87 + ۴۲، ۴۱، ع: همان کتاب، ص

4 - Ghirshman, R: A. a. O. 87

5 - Ferhad O Schirin

۶- بیات، ع: همان کتاب، ص ۴۱ و ۴۲، A. a. O.

7 - Kizkapan

8 - Sakavand

9 - A. a. O. 88

توجه باستان شناسان و پژوهشگران هنرهای باستانی است.^(۱) مطالعات صورت گرفته بر روی مقابر جنوب روسیه و حوالی قفقاز نشان می دهد که عمدتاً فرمانروایان سکایی در این قبور به خاک سپرده شده اند و برداشت علمی - تاریخی از هنر و ذوق و دقت هنرمندانه ای که در پرداخت و فراهم شدن این قبور به کار گرفته شده است، این است که این مقابر حرمت و پیوستگی فرمانروایان سکایی را نسبت به پیشینیان نشان تداعی می کنند.^(۲) به موجب این مشاهدات و تحقیقات زمان درازی به آماده کردن این مقابر اختصاص داده می شده است.

ج: مقابر مادی و آیین تدفین

شبهات مقابر و حتی آیین تدفین مادی - سکایی را می توان در طراحی این آثار هنری نیز تشخیص داد. سه لایه نازک که بر روی ستونهای کوتاه، سقف مقبره را بعنوان طبقه محافظ تشکیل می دهند، احتمالاً سمبل و نشانه های ارباب انواع از جمله میترا^(۳) و آناهیتا^(۴) هستند. در مدخل قبور بجای مانده از فرمانروایان چهره نقش گونه دومرد دیده می شود که در دوسوی سکوی محل آتش قرار دارند. آنان کمانی را در دست دارند که مانند کمان سکاها است،^(۵) هرودت اظهار می کند که مادها کمان کشی را که ویژه جنگاوران سکایی بوده است. از سکاها آموخته اند.^(۶) کلاه یا پوشش سر در نقوش سر در مقابر مردگان مادی همه یکسانند. تن پوش کوتاه و لایه پالتو گونه بلند که دارای آستین بلند و گشاد به صورت افتاده یا آویزان نشانه دیگری از این آیین است. نمونه بارز آن مقابر قیزقاپان^(۷) است که تصاویر مورد بحث را به طور واضح تجسم کرده است. شاید بتوان گفت این شیوه لباس و پوشاک به گونه ای باشد که همین امروز نیز در شمال غرب ایران به کار برده می شود. پژوهشگران براین باوراند که نقش کمان

1 - Ghirshman, R: A. a. O. 88

2 - A. a. O. 88

3 - Mithra

4 - Anahita

5 - Ghirshman, R: A. a. O. 88

6 - Herodot: Historien, 1.73

7 - Kizkapan

نشانه‌ای برای اقتدار شاهانه است. در ارتباط با این برداشت می‌توان این گمان را به یقین تبدیل کرد که نقوش یادبود بر سردر این مقابر که درباره آن سخن گفته شد، مغی (روحانی) را مجسم نمی‌کند، بلکه فرمانروایی را با جانشین او برای ما ترسیم می‌نماید. قبور صخره‌ای قیزقاپان مربوط به سده های هفتم و ششم پیش از میلاد از نمونه‌های بارز و مشخص این شیوه تدفین شاهان و فرمانروایان آن زمان هستند.^(۱) در سکاوند^(۲) واقع در جنوب بیستون بر سر راهی که لرستان را در مسیر شوش قطع میکند، دو مقبره به چشم می‌خورد که دارای فرم ظاهری ساده هستند. بر سردر یکی از آنها یک نقش سنگی محلی دیده می‌شود. نقش اصلی آن مانند سایر نقوش لرستان است یک نقش یا تصویر جانبی نیز در طرف دیگر سکوی آتش قرار دارد. سکاوند در سرزمین لرستان قرار دارد و ملاحظه نشانه‌های این دو مقبره، انسان را به یاد نشانه‌های مادی و کیمیری^(۳) می‌اندازد. قرین به واقعیت است که این دو مقبره قبور شاهان ماد هستند. با این وصف به ثبوت رساندن صاحبان اصلی این مقابر براساس منابع تاریخی به شاهان یا فرمانروایان مشخص، کماکان دارای مسئله است.^(۴) ولی با توجه به نوع هنر و ویژگیهای خلق آن از نظر زمانی تردید زیادی وجود ندارد.

از سویی چون تشخیص این قبور تنها از نظر مقطع زمانی در فاصله یک سده یانیمی از این زمان یعنی پنجاه سال آنهم به دشواری می‌توان حدس زد، لذا اختصاص هر قبر به پادشاه یا فرمانروای مشخصی امکان پذیر نیست. از نظر کروئولوژی باید این مقابر متعلق به مقطع زمانی میان نیمه دوم سده هشتم و یا نیمه نخست سده هفتم پیش از میلاد باشند. آنچه روشن است و هم از نظر ساختاری و نیز از نظر زمانی این نظریه (تئوری) درست به نظر می‌رسد که همانند طرحهای شبیه این مقابر را در آسیای صغیر و بیشتر و نزدیک‌تر در اورارتو^(۵) می‌توان یافت. این نکته را باید در نظر داشت

1 - Ghirshman, a.a.O.88

2 - Sakavand

3 - Medisch-Kimmerisch

4 - Ghirshman, a.a.O.89

5 - Urartu

که در این منطقه پیش از ورود مادها و یا به قدرت رسیدن آنها حتی یک نمونه مقبره صخره‌ای به این سبک و طرح ساخته نشده است.^(۱)

از مطالعه و بررسی آثاری از این دست متعلق به مادها چنین برمی‌آید که افزون بر ارزش تاریخی آن از نظر فرهنگی و ارزیابی توان مادها در پرداختن چنین آثاری اهمیت زیاد دارد. بقول گیرشمن انسان نباید ارزش چنین آثاری را دست کم بگیرد. از سوی دیگر اینگونه مقابر زمینه‌های انکار ناپذیری برای عصر هخامنشی شده و مقابر داریوش و جانشینان او نیز از این دست می‌باشند. نمای دیوارهای خارجی این مقابر بیشتر در نگاه نخست به دیوار خانه شباهت دارد. در این نما شاه یا فرمانروا در مقام یک نگهبان در برابر مکان آتش ایستاده و به عنوان نشان و سمبل پادشاهی کمانی را در دست دارد. بر بالای او نقش خورشید فروزان به چشم می‌خورد که از اواسط حکومت هخامنشیان این نقش از این حالت به صورت نقش دیگری همانند فرشته بالدار متجلی می‌شود.^(۲) با پیروزی مادها بر آشوریان و گسترش قلمرو امپراطوری مادها و کشانده شدن مرزهای این امپراطوری تا قلب آسیای صغیر جریان سرمایه و ثروت از ناحیه‌ای غنی به منطقه‌ای فقیر آغاز شد. فرآیند این پیروزی را می‌توان به صورت گوناگون مورد ارزیابی قرار داد. شادی اشرافیت ماد از شکوه و جلال به ارمغان آورده شده که نتیجه این پیروزی بزرگ نظامی است، قابل درک است. افزون بر آنچه گفته شدن آنچه می‌توان از این پیروزی دریافت، این است که نه تنها قلمرو جغرافیایی امپراطوری ماد گسترش یافت، بلکه میدان ارتباط‌های هنری و فرهنگی نیز ابعاد وسیع‌تری به خود گرفت. به عنوان مثال می‌توان هنرمندان طلاکار مادی را مثال زد که داریوش برای آرایش کاخ جدید خود در شوش به کار گرفت. اینگونه به نظر می‌رسد که تا پیش از پیروزی مادها بر آشوریان هنرمندان هنر فلزکاری، مهارت و تخصص خود را به ویژه در مورد فلزات گرانبها مانند طلاکاری در سرزمینهای دیگر آموخته‌اند. تردید نیست که

1 - Ghirshman, a.a.O.89

2 - Ghirshman, a.a.O.89

آنها آنرا در نزد هنرمندان و زرگران آشوری و مانثایی و اورارتویی که در خدمت پادشاهان آشور بودند، آموخته‌اند. گرچه تاکنون این گمان و حدس وجود داشت که مادها در خلق آثار هنری و تهیه ابزار و ادوات جنگی و لوازم شکار و حتی زین و لگام اسب و ظروف و لوازم خانگی از فلزاتی مانند مس، مفرغ و آهن و برنج و نیز گل رس جهت تهیه ادوات بالا استفاده می کرده‌اند، ولی تاکنون نمونه و شواهد چشمگیری به دست نیامده است. و نیز آگاهی داریم که پارچه های مادی به سرزمین های دوردست می رفته است. مصنوعات و فرآورده های کارگاهی آنها بی تردید به مناطقی بسیار دورتر از مرزهای سرزمین ماد صادر می شده است.

اسلاوها از این دست از محصولات مادها به به مرعوبین و زیبایی یاد کرده‌اند. زیرا مس در زبان روسی "مده" می باشد.^(۱) یعنی فلزی که از سرزمین ماد آمده است. در حالی که رومیان این فلز را از جزیره قبرس وارد می کرده‌اند و آنرا براساس مبدأ یا سرزمین صادرکننده آن یعنی "کوپروم"^(۲) نام گذاری کرده‌اند.^(۳) بیشتر اطلاعات پژوهشگران در حریم فرهنگ عصر مادها در زمینه هنر آنها است. درباره ادبیات و علوم عصر ماد اطلاعاتی در دست نیست. در مجموع هنر مادها را نیز از نظر سبک و شیوه خلق این آثار به دو دسته تقسیم می کنند، دسته‌ای که به هنر لرستان یا مفرغ لرستان بستگی دارد از سبک شگفت آور و درهم آمیخته و به ویژه تصاویر خمیده جانوران و غالباً تخیلی است.^(۴) دسته دوم عبارت است از آثار گنج زیویه نزدیک سقز که همانگونه که بیشتر گفتیم می توان تجسمی از هنر مادها را بنا به شواهد موجود غلبه بیشتر هنر اقوام متمدن تر از مادها مانند آشوریان، مانثاییان و اورارتویی ها را باید در نظر گرفت و با این وصف یقین حاصل می شود که این دسته از هنر مادها تقلیدی از اقوام بالا است.^(۵) از این نوع می توان تزئینات و نشانه ها و نقوش دینی، پوشاک، و تصاویر و نقوش انسانها را

1 - Med'

2 - Cuprum

3 - Ghirshman, a.a.O.90

۴- بیات: همان کتاب، ص ۴۰

۵- بیات، همانجا ص ۴۰ + گیرشمن، رمان: ایران از آغاز تا اسلام، ص ۱۰۵

با نمونه های آشوری و اورارتویی و ... آن مقایسه کرد و برابر دانست. براساس تحقیقات باستان شناسی پژوهشگران در زمینه تاریخ عهد قدیم ملل شرق آشوریان و اورارتویی ها به هنگام جنگ صاحبان مشاغل و صنایع را نیز همراه با دیگر غنایم جنگی به خود اختصاص می دادند و در مراکز تولیدی و کارگاههای هنری از توان و تخصص آنها به صورت آمیخته بهره برداری می کردند^(۱) و سبک های هنری حالت گوناگون می یافت.

صاحب نظران عقیده دارند که مادها هنر معماری را از مردمان "وان" پایتخت دولت آرات (اورارتو) اقتباس کرده اند و چون از مادها بناها، حجاریها و سنگ نبشته های قابل مطالعه و بررسی باقی نمانده است اظهار نظر وسیع تر در این باره که معرّف جزئیات این تقلید باشد، میسر نیست.

عمده ترین آثار بجای مانده از عصر مادها به این شرح است:

- ۱- شیری که از سنگ ساخته اند و در همدان است. این شیر تا سال ۹۳۰ میلادی ایستاده بوده و بامروزرمان ناقص شده و آسیب دیده به نظر می رسد. برخی از پژوهشگران تردید دارند که این اثر متعلق به مادها است یا مربوط به عصر هخامنشی است.^(۲)
- ۲- قبر صخره ای نزدیک صحنه (بین کرمانشاه و همدان) که از لحاظ ساختمان داخلی پیچ در پیچ است. برفراز این قبر در آن صفحه بالای سردر قبر نقش بالدار خورشید که نشانه فرشته روشنایی است و در شرق باستان بسیار متداول بوده است، به چشم می خورد.
- ۳- معابد صخره ای دکان داود در جاده بین کرمانشاه و قصر شیرین و دو مقبره موسوم به قیز قاپان^(۳) و کورج و کیچ^(۴) در کنار تپه شهرزور در کنار دهکده سوردانش نزدیک سلیمانیه و در مسیر رودخانه زاب کوچک که مقبره نخست متعلق به شاهان است و

۱- بیات: همانجا ص ۴۱

۲- بیات: همان کتاب ص ۴۱۰

نقل از بیرنیا، حسن: ایران باستان، جلد نخست ص ۲۲۲۱

3 - Kizkapan, Ghirshman, a. a. O. 89, 436

4 - Kurx-o-Kič

گمان می رود که قیزقاپان قبر کیاکسار سوّمین شاه ماد و دکان داود قبر آستیگ آخرین شاه ماد باشد. مقبره دکان داود نزدیک سرپل ذهاب است. در نقش برجسته مدخل مقبره دکان داود تصویر مغی دیده می شود که پیراهن بلند عیلامی بر تن دارد و دسته گیاهی را در حال عبادت در دست دارد.^(۱) این را می توان نشانه‌ای از پرستش مظاهر طبیعت در میان مادها دانست.

۴- دخمه دیگری در لرستان نزدیک سرپل موسوم به اطاق فرهاد که ناتمام مانده است. ۵- در ده اسحق آوند نزدیک کرمانشاه دخمه کوچکی است که حجاری برجسته‌ای در آن وجود دارد و صورت شخصی را در حال عبادت نشان می دهد. راجع به انتساب این اثر به مادها هم مورخین اتفاق نظر ندارند و برخی آنرا یک اثر مادی نمی دانند.

۶- دخمه دیگری با علامت فرشته بالدار در صحنه بین کرمانشاه و همدان. ۷- دخمه دیگری که بزرگ می باشد در نزدیکی میاند و آب از آثار عصر مادها می باشد.^(۲)

با این تفصیل هنر هخامنشی به ویژه هنر حجاری و بطور اخص نقوش برجسته و از همه مهمتر کنده کاریها بصورت تصاویر جانوران و خورشید و دیگر مظاهر طبیعت را باید تقلیدی یا میراثی از عصر مادها دانست که در مبحث هنر هخامنشی به آن خواهیم پرداخت و چنانکه گفته شد داریوش سوّمین شاه هخامنشی از هنرمندان مادی استفاده کرده است.

نمونه هایی از مقابر صخره‌ای متعلق به عصر ماد که شناخته شده‌اند و باستان شناسان در مادی بودن آنها اتفاق نظر دارند را می توان در چند نمونه زیر معرفی کرد یکی قبر صخره‌ای فخرکا^(۳) در جنوب دریاچه ارومیه و نه چندان دور از تپه تش یا تش

۱- بیات: همان کتاب ص ۴۲ و نگاه کنید به: Ghirshman.a.a.O.89,87

نفل از دیاکونف: تاریخ ماد، ترجمه کریم کشاورز، ص ۵۰۲

۲- بیات، همان کتاب ص ۴۲ و نگاه کنید به: Ghirshman.a.a.O.90

تپه" (۱) در استان آذربایجان است. (۲) دیگری قبر صخره‌ای فرهاد و شیرین (۳) در حومه شهرک صحنه در کردستان است. (۴)

نمونه های بیشتری از مقابر صخره‌ای مادها در نزدیک صحنه شناسایی شده‌اند که به برخی از آنها بیشتر اشاره کردیم. لازم به یادآوری است که بنا به اظهار نظر باستان شناسان و پژوهشگران در زمینه مقابر مادها وجوه مشترک و شباهت های زیادی میان این مقابر وجود دارد به همین دلیل انتساب مقابر فوق و به ویژه مقبره دکان داود در نزدیکی شهر سرپل ذهاب در غرب ایران و بر سر راه کرمانشاه به بغداد، به عصر مادها اصلاً جای تردید نیست. (۵)

از آنجائیکه کمتر اثر مکتوبی متعلق به عهد باستان می توان یافت که اطلاعات لازم و مؤثر درباره مادها و آثار هنری آنان بدهد، لذا با مقایسه این آثار هنری اعم از زینت آلات، ظروف، سفالینه ها، سلاح های جنگی و ادوات شکار و لوازم خانگی و نیز آثار معماری و مقابر با آثار و نمونه های پیش از به قدرت رسیدن مادها و نمونه های مشابه آن در عصر هخامنشی می توان یک تصویر تقریبی از هنر مادها را به دست آورد. مورخین و منابع یونانی که ظاهراً به عنوان منابع تاریخ ماد معرفی می شوند حتی او درباره شاهان ماد و معرفی تاریخ آن و وجوه و ابعاد فرهنگی آن اختلاف نظر جدی دارند. از این دست می توان کتزیاس (۶) را که در حقیقت پزشک دربار داریوش دوم، ویژه ملکه پروشات همسر داریوش و نیز اردشیر دوم پسر داریوش دوم بوده است، نام برد که با دست یابی به اسناد خزانه هخامنشی تاریخ ماد را کاملاً متفاوت با هرودت نوشت که در جای دیگر به آن خواهیم پرداخت.

1 - Tasch-Tepe

2 - Ghirshman, a.a.O.87, Abb.114.S.433

3 - Ferhad-u-schirin

4 - Ghirshman, a.a.O.87, Abb.113,S.433

5 - A.a.O.87.432+Abb.111,112

6 - Ktesias

بخش ۱۱

گنجینه های آثار هنری مادی

نمونه بارز این گنجینه جیحون^(۱) است. این گنجینه پیش از هر چیز تصویری تقریبی از هنر مادها را به پژوهشگران می دهد تا پیش از مطالعه دقیق این گنجینه، کارشناسان آثار هنری عهد باستان تنها به این اظهار نظر اکتفا می کردند که به عنوان مثال غلاف طلائی شمشیری که در موزه عظیم بریتانیا^(۲) موجود است، از آثاری است که پیشتر به گنجینه ارس تعلق داشته است. نقش یا صحنه پیکار که در آن دو سوار بانیزه و کمان به شیری حمله ور می شوند، نشانه ای تحسین برانگیز از هنرمندان طلاکار آن دوره است که بی تردید از فرهنگی مشترک و هنر آمیخته با عناصر آشوری، سکایی و اورارتویی را متجلی می کنند. کلاه پادشاه، سرپرندگان و بطور کلی سرجانوران نمونه بارزی از تأیید این هنر آمیخته است که مادها در نمونه های متعدد از خود برجای گذاشته اند. تسلط هنرمندان در خلق این آثار با ظرافت خاصی که هر بیننده ای را شگفت زده می کند بیشتر متأثر از هم آهنگی در تجسم لباس اشخاص با توجه به مناسب آنها و پوشش حفاظ اسبها و شیوه قرار گرفتن سواران بر اسبهایشان ویژگی فرهنگی، هنری، و قومی را نشان می دهد.^(۳) به هنر مادها میتوان این عنوان را اطلاق کرد که از نفوذ فرهنگ هنری اقوام دیگر به گونه ای

1 - Oxus-Schatz

2 - Britisch-Museum

3 - Ghirshman, a. a. O. 90

نقش آفرین و آمیخته برخوردار بوده است. مطالعه نزدیک‌تر و عمیق‌تر گنجینه ارس این امکان را به پژوهشگران می‌دهد که به زمینه‌های هنر در پیش از به قدرت رسیدن هخامنشیان پی ببرند و به این نکته آگاه شوند که از چه زمانی هنر بسیار ظریف فلزکاری و تجسم نقش‌های گویا از صحنه‌های پیکار، رقص، شکار، جشن‌ها و غیره در ایران معمول بوده است. با توجه به این نکته که مطالعه همه این آثار هنری و کلیه محتوای گنجینه ارس تصویر جامع‌تری از فرهنگ هنری یک مقطع تاریخی بسیار با اهمیت را نصیب پژوهشگران می‌کند در اینجا ما خویش را محدود به مطالعه بررسی بخشی از این مجموعه گردآوری شده که ما را به اوضاع فرهنگ هنر در سده‌های هشتم و هفتم پیش از میلاد راهنمایی می‌کند، می‌نماییم. لازم است یادآوری شود که این گنجینه قطعاتی را که متعلق به سده چهارم پیش از میلاد است نیز در بر می‌گیرد که از نظر سبک هنری و نوع خلاقیت جواثر هستند. این تاریخ‌گذاری اخیر یعنی سده چهارم پیش از میلاد به وسیله کارشناسان تاریخ هنر و باستان‌شناسان تایید شده است.^(۱) با مطالعاتی که درباره این آثار هنری شده است، هم اکنون می‌توان مکان و محل نسبتاً دقیق این گنجینه را معین کرد. سخن بر سر تپه‌ای در باختر قدیم^(۲) در حاشیه راست رود ارس یا آمودریا^(۳) که به تخت قباد^(۴) یا تختگاه قباد معروف است.^(۵)

به این گنجینه ده‌ها قطعات، صفحات و میله‌های طلایی تعلق می‌گیرند، که با ابزار بسیار دقیق و مفتول‌های نوک تیز تصاویری به صورت قلمکاری نقر گردیده است. در این تصاویر نقوش جانوران و گیاهان به صورت شاخه و دسته و گلها و شاخه‌های گل، نیزه خمره، کوزه و ظروف نقره منقوش بوده یا گردیده است. این صفحات و سینی‌های منقوش را افراد مذهبی در معابد گذاشته‌اند. صاحبان آنها این قطعات را نذر خدایان

1 - Ghirshman, a.a.O.90

2 - Bktrien(Baktria)

3 - Amu-Darya

4 - Tacht-i-Kobad

(Thron des Kavadh)

5 - A.a.O.90

کرده و از این ارباب انواع طلب آرزو میکرده‌اند. زنان آرزوی فرزند، چوپانان ازدیاد و تولید مثل رمه هایشان، کوزه گران و سفالگران و زرگران که ظرف یا کوزه‌ای و یا خمره‌ای را تقدیم می‌کردند، آرزوی توفیق در مشاغلشان را می‌کرده‌اند. سربازان نیز با تقدیم هدایایی از این دست آرزوی پیروزی در مبارزه با دشمن یا به اصطلاح پیروزی و برتری سلاحشان را بر دشمن داشته‌اند. پی بردن به ارزش و کیفیت فنی این قطعات کوچک و بزرگ در حاشیه قرار داشت، آنچه مهم است ارزش فلزات پکار رفته در آنها بود. کارگاه‌هایی که در جوار معابد یا در نزدیکی و نواحی همسایه آن بودند نشان می‌دهد که این آثار در همان محل تهیه و تولید و پرداخته شده و در قالب‌های گوناگون تولید و عرضه می‌شده‌اند تا همه خریداران و علاقمندان در آن حوالی امکان تهیه آن را داشته باشند. در حقیقت باید اینگونه برداشت کرد که علاقمندان در واقع بهای طلا را می‌پرداخته‌اند نه ارزش کار را. به نظر می‌رسد که معبد "سرخ دم"^(۱) در لرستان هم باید شبیه چنین کارگاه‌هایی را داشته است، زیرا تجهیزات این معبد را نیز عمدتاً هدایا و قطعات نذر شده تشکیل می‌دهند. مفرغ لرستان و صفحات طلایی از این دست عمدتاً به وسیله سوداگران آثار باستانی و عتیقه جات به خرید و فروش گذاشته می‌شود که از سویی از نظر فرم و شیوه تهیه و پرداخت با آثار گنجینه ارس شباهت زیاد دارند. به عنوان نمونه می‌توان به نمازگزارانی اشاره کرد که در حال عبادت ایستاده و دست‌ها را بلند کرده و در حال تقدیم ظرف یا کوزه و یا مجمری به ارباب انواع هستند.^(۲) یک سینی متعلق به گنجینه ارس نمازگزاری را نشان می‌دهد که شاخه‌های گیاهی را در دست راست خود نگهداشته و هم‌زمان با دست چپ خود به زیارتگاه تکیه زده است. انتقال و استمرار این سبک هنری از مادها به دوره هخامنشی را می‌توان در نقشی مشاهده کرد که باجگزاران خراج خود را به حالت احترام تقدیم می‌کنند. این خراج‌ها عمدتاً به صورت اشیاء قیمتی، دام زنده و خمره‌ها و ... که در مدخل دروازه ملل در

1 - Sorch-Dum

2 - A.a.O.S.91+Abb.519.521

تخت جمشید دیده می شود.

افزون بر این، خراج گزاران دولت هخامنشی را بر روی یک سینی طلائی که پوشش سر آنها همانند نقوش تندیس خدایان است که در مفرغ لرستان دیده می شود.^(۱) به این مفهوم که در تداوم این سبک از خلق آثار هنری به گونه‌ای همانند در زمان مادها متداول بوده و به هخامنشیان به ارث رسیده است. تفاوت هایی که در لباسهای باجگذاران و پوشش سر آنها به چشم می خورد از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است و بسیار قابل مطالعه و بررسی است. این اختلافات در فرم ظاهری لباس آنان تنها نشانگر تعلق آنها به طبقه اجتماعی خاص نیست، بلکه نمایانگر حد و مرز قبایل است که افراد قبایل نیز دارای لباس و پوشاک ویژه قبیله خود بوده‌اند. تنها یک ظرف کوچک طلائی که حالت مفتولی دارد و به یک استوانه ظریف شباهت دارد و یک اثر ارزشمند است و کار زیادی برده است، بی تردید شخصیتی را که دارای مقام و منصب بالایی می باشد مجسم می کند. این یک سبک هنری مادی است که این شخصیت را بگونه‌ای روشن و با علامت مشخص که با کمر بندی بر دور لباسش نشان داده شده است، مجسم می کند به کمر بند او یک شمشیر کوتاه سکایی آویزان است. بر روی سر این مرد کلاهی به شکل بشلیق^(۲) و بر پاهایش چکمه بلندی دارد.^(۳)

بر روی تصاویر نقوش دیگر که کاملاً واضح و روشن دیده نمی شود و قابل مطالعه نیست و مانند این سینی خیلی با دقت روی آن کار نشده است، لباسی است که یک مرد برتن دارد که همانند پیراهنی از جنس لاک مقاوم و یا دامنی از جنس پوستین است. بعنوان پوشش سر هرودت آنرا نوعی کلاه خود^(۴) یا کلاهی باسه شیار معرفی می کند^(۵) که نمونه آن در آثار مفرغی لرستان نیز وجود دارد. افزون بر این، این باجگذاران که خراج خود را تقدیم می کنند بر بالای سرپوش خود کلاه عرقچین گونه‌ای دارد که

1 - A.a.O.91,160-165

2 - Baschlik

3 - A.a.O.91

4 - Tiara

5 - Herodot, Historien, I.135, VII

شبهه آنچه خراجگزارانی که تخت عاج را برای آسارهادون^(۱) پادشاه آشور که پسر سنخریب^(۲) و پدر آشور بانی پال^(۳) است جهت تقدیم می آورند.^(۴) باز تصویر و دلیل دیگری از ارتباط تنگاتنگ هنری بین النهرین از جمله آشور با هنر مادها و تداوم آن در عصر هخامنشی را مشاهده می کنیم. نقش اسب که بر روی این سینی و ظروف مانند آن به چشم می خورد معرف درخواست شخصی است که در حال عبادت و آرزوکردن به درگاه ربّۃ النّوعی است که نگهبان رمه ها و احشام است. شاید این الهه "اشی"^(۵) باشد. در اینجا این ربّۃ النّوع به عنوان الهه‌ای نیرومند که نگهبان همه جانوران سودمند مانند اسب که از ابزار مهم جنگ و حمل و نقل ادوات و ازابه است و نیز گاو و گوسفند و حتی شتر مورد عبادت و التماس قرار می گیرد.^(۶) این الهه پیشینه در منابع اسطوره‌ای ادیان ایران باستان دارد و در میان آریاها مورد پرستش بوده است. در کنار این الهه ارباب انواع متعدّد دیگر که هر کدام حاکم بر قلمروی خاص در زندگی انسانها و طبیعت بوده‌اند مورد پرستش قرار می گرفته‌اند.

البته باید این نکته را در نظر گرفت که با توجه به اطلاعات کنونی در زمینه مطالعات آثار هنری ایران باستان به ویژه مربوط به دوره ماد و هخامنشی، واقعاً مواردی نیز پیش می آید که تشخیص یک اثر هنری مادی از یک اثر هنری همانند مربوط به عصر هخامنشی دشوار است. بدیهی است که آثار هنری مربوط به پایان عهد مادها و شاهان نخستین هخامنشی بسیار به هم شباهت دارند. این را نیز باید در مدّ نظر داشت که گنجینه ارس با توجه به جغرافیای آن زمان در خارج از ایران به دست آمده. جایی که به آسانی نمی توان گفت که مادها یا ایرانیان شرقی کدام یک سهم عمده در خلق این آثار دارند و از نظر باستان شناسان و کارشناسان تاریخ هنر چه مادها و چه ایرانیان شرقی که به تعبیری بیرون از ایران می زیسته‌اند هر دو دارای کفایت هنری و ذوق و سلیقه و

1 - Asarhaddon

2 - Senacherib

3 - Ašurbanipal

4 - Ghirshman, a.a.O.94

5 - Aschi

6 - Ghirshman, a.a.O.94

توانایی تحسین برانگیزی بوده‌اند.

نمونه‌های بارز هنر مادی در چند اثر هنری به گونه‌ای چشم‌گیر تجلی یافته است. از آنجمله می‌توان قطعاتی را که در سال ۱۹۱۳ میلادی توسط یک هیأت باستان‌شناسی فرانسوی در همدان کشف شد، نام برد. از همه آنها جالب‌تر یک قوری است که همانند قطعه‌ای است که از لرستان بدست آمده و در موزه لوور پاریس نگهداری می‌شود. تنها نکته‌ای که می‌توان در مقایسه این دو شیء گفت این است که زمان ساخت قوری بدست آمده در همدان از قوری کشف شده در لرستان جدیدتر است. ولی هر دو متعلق به زمان مدها می‌باشد. مؤید این نظریه نقش یک باجگزار است که یک قوری فلزی در دست دارد و در کاخ آپادانا در تخت جمشید قابل مشاهده است. این خود نشان می‌دهد تداوم هنر مادی در عصر هخامنشی از یک پایگاه و جایگاه محکمی برخوردار بوده است. گرچه در نقش فوق این یک باجگزار از سرزمین ماد است که در عصر هخامنشیان خراج خود را پرداخته است. افزون بر این از مقابر لرستان یک نوع بشقاب‌های مفرغی بدست آمده است که شباهت بسیار نزدیکی و خویشاوندی سبک هنری مادی آن را می‌توان با مفرغ لرستان تأیید کرد. در کاوشهای همدان مجسمه هفت قوچ بدست آمده که بسیار با هم شباهت دارند و بی‌تردید از آثار هنری مادی هستند، اخیراً یک جام زرین به اشیاء موزه سین سیناتی^(۱) افزوده شده است که به سبک مادی - کیمری و مادی - سکایی ساخته شده و شباهت به هنر کاربرد نقوش جانوران در آثار هخامنشیان دارد.^(۲) باید این نکته را در نظر داشت که انتقال و استمرار هنر مادی به دوره پارسها در حقیقت میبین این واقعیت است که آثار هنری هخامنشیان نیز تأثیر پذیرفته از سبک و ساخت آثار هنری کیمری‌ها و سکاها بوده است که از طریق مدها به آنها رسیده است. برخی از کارشناسان تاریخ هنر جام موجود در موزه سین سیناتی را متعلق به دوره هخامنشی می‌دانند. برخی نیز آنرا یک اثری هنری

1 - Cincinnati-Museum

2 - Ghirshman.a.a.O.94

آمیخته مادی - هخامنشی می دانند. گیرشمن بر این باور است که با توجه به ویژگی هنر مادی و وجه تمایز آن در برخی موارد با هنر هخامنشی این اثر را می توان به زمانی بین سده هفتم و سده ششم پیش از میلاد متعلق دانست و به نیمه دوم عمر امپراطوری ماد نسبت داد. در صورتیکه این جام واقعاً در همدان به دست آمده باشد، باید چنین تصوّر کرد که آن در کاخ شاهی اکباتان موجود بوده و هخامنشیان آن کاخ را به تصرف درآورده و اشیاء و ظروف و زینت آلات آن را نیز به خود اختصاص داده‌اند.^(۱) شبیه سبک هنری این جام متعلق به محدوده زمانی سده هشتم و هفتم پیش از میلاد در لرستان بدست آمده است که در موزه های خصوصی نگهداری می شود.^(۲)

جام معروف به جام کلاردشت^(۳) که با نقش دو شیر ماده در دو طرف جام دیده می شود نیز از نظر زمان ساخت مربوط به سده هشتم و هفتم پیش از میلاد تشخیص داده شده و در موزه تهران نگهداری می شود.^(۴)

از کلاردشت ظروف زرین دیگر نیز به دست آمده که می توان به دوره متقدم تا میانه مادها یعنی بین سده نهم تا هفتم پیش از میلاد دانست و با توجه به اینکه مادها در اواخر سده هشتم پیش از میلاد به قدرت رسیده‌اند، این آثار در این محدوده زمانی می گنجد. در کاوشهای منطقه کلاردشت یک خنجر طلایی نیز به دست آمده که نقوشی همانند نقوش خدایان بر روی سلاح های کوچک مفرغی پشت کوه^(۵) را نشان می دهد.^(۶) این خنجر که به صورت کارد نوک تیز و دارای دسته‌ای شیاردار است در موزه تهران نگهداری می شود.

در منطقه میانی کوههای البرز در دره‌ای در ناحیه کلاردشت یک جام گوزنی شکل از جنس سفال نیز بدست آمده است که با آثار هنری به دست آمده در نواحی

1 - A.a.O.

2 - A.a.O.96+Abb.126

3 - Kalardascht-Becher

4 - A.a.O.96+Abb.124

5 - Puscht-i-Kuh

6 - A.a.O.96+Abb.129

سیلک^(۱)، خروین^(۲) و لرستان تفاوت اندکی دارد. این اثر و آثار هنری مشابه آن به حدوده زمانی ای تعلق می گیرند که نقش گوزن شاخ دار بر روی ظروف و یا ساختن مجسمه آن متداول شده است. از سویی باید در نظر داشت که این جام گوزنی شکل و همانند آن در فرهنگ سکاها چه نقش عمده و جالبی به عهده داشته است. پروفیسور گیرشمن بر این باور است که به هنگام تاجگذاری شاهزادگان سکایی، الهه سکایی این جام را به جای تاج برای کسانی که بر سر آنان تاج گذاشته می شد، به کار می برده است یا مورد تأیید قرار می داد.^(۳) این نیز نمونه ای از مشترکات هنری مادها و سکایی ها را تأیید می کند ولی در عصر مادها چنین جامی جایگزین تاج برای شاهان نمی شده است.

گنج زیویه برجسته ترین گنجینه هنری مادها

پیشینه تاریخی: گنج زیویه^(۴) برای نخستین بار در سال ۱۹۴۷ میلادی (۱۳۲۶) تصادفاً توسط کشاورزان آن سامان کشف شد. روستای زیویه در نزدیکی شهر سقز^(۵) قرار دارد که در جنوب دریاچه ارومیه واقع است. این ناحیه در سده هفتم پیش از میلاد به دولت مائنائیان تعلق داشته. دولت مائناها با مادها علیه آشوریان متحد شد و این دولت از آشور شکست خورد. در سالهای ۶۶۰ و یا ۶۵۹ پیش از میلاد این ناحیه توسط سکاها اشغال شد و به ضمیمه خاک آنها به سرزمین سکاها افزوده گردید. سکاها منطقه سقز را بعداً برای حکومت بر مادها مورد استفاده قرار داده و از آنجا حملات تهاجمی خود را که به سرفت همراه بود انجام می دادند به همین دلیل گرچه ثابت کردن آن آسان به نظر نمی رسد ولی واژه سقز با سکا (سک ها)^(۶) بی ارتباط نیست.^(۷) آثار گنج زیویه نشان می دهد که سوارکاران سکایی در این ناحیه سکونت داشته، در حالیکه آثاری از تشکیلات سیاسی و کارگاههای هنری تصویری به دست نمی آید. پرداختن به

1 - Sialk

2 - Churwin

3 - A. a. O. 97. Abb. 128

4 - Schatz von Ziwiye

5 - Sakkez

6 - Sakka.

7 - A. a. O. 98

مسائل تاریخی و جغرافیایی این منطقه بدان منظور است که نقش و تاثیر فرهنگ دو قدرت رقیب آشور و اورارتورا در سرزمین ماد بیان کنیم و افزون بر این بعدها با اشغال این منطقه توسط کیمربان و نفوذ هنر آنها را در میان مادها بسیار قابل توجه است. اشاره به این ارتباط های سیاسی و نظامی از آن جهت مورد توجه است که پس از پیروزی هوخشتره (کیاکسار ۶۳۳ - ۵۸۴ ق.م) پادشاه ماد بر مادیس^(۱) پسر برتاتوا^(۲) سکاها چه شدند و بر سر حکومت آنها چه آمده است؟ آیا سکاها پس از این شکست این توفیق را به دست آوردند که قبلاً بر دولت مانناها چیره شده بودند؟ البته برخی از منابع آنرا با تردید و برخی با تأیید پیروزی سکاها بر مانناها را به سال ۶۲۵ پیش از میلاد نوشته اند.^(۳) هرودت به طور روشن اظهار نظر نمی کند، ولی بیشتر بر این باور است که سکاها در نهایت از مادها شکست خورده اند و سکاها سرزمین مانناها را از دست داده اند.

پاسخ درست به این پرسش و دست یابی به نتایج آن برای پی بردن به مقطع زمانی تدفین فرمانروایان سکایی در زیویه از اهمیت ویژه ای برخوردار است. ظاهراً همه سکاها ی مهاجر از طریق کوه های قفقاز به مناطق دیگر به سرزمین خود رجعت نکرده اند.

آنطور که در تقاویم بابلیان مربوط به سال ۶۱۵ پیش از میلاد منعکس است، اینطور به نظر می رسد که سکاها به عنوان متحدین مادها در ارتش ماد حضور فعال داشته اند. البته این وحدت به سود سیاست سکاها بود. براساس منابع تاریخی نه چندان مطمئن آشوریان نتوانستند در دراز مدت حمایت سکاها را نسبت به خود حفظ کنند و این به سود مادها بود، همان کسانی که دولت آشور را به سقوط کشاندند. برخی مهم ترین دلیل این سقوط را به ناپایداری دوستی سکاها نسبت به آشوریان می دانند. اطلاعات دقیق درباره بقای دولت سکاها در دست نیست، ولی این فرض وجود دارد که دولتی به

1 - Madyes

2 - Bartatua

3 - Ghirshman, a.a.O.98

نام دولت سکایی در جنوب دریاچه ارومیه بعنوان دولت رقیب دولت ماد کماکان وجود خویش را حفظ کرده بود.^(۱)

اگر سرزمین سکایی نشین که به آن اشاره شد و محل جغرافیایی آن جنوب دریاچه ارومیه ذکر شده است، در نهایت توسط مادها به سرزمین ماد ضمیمه شده باشد، باید این رویداد را نه پس از سال ۵۹۰ پیش از میلاد دانست، بلکه پیش از این سال باید منطقه سکاهای به سرزمین ماد ملحق کرده شده باشد. زیرا در آن زمان مادها به خاطر سکاهای به دولت لیدی اعلان جنگ داد و به سرزمین آلیات^(۲) شاه لیدی تاخت.^(۳) این رویداد را باید در واپسین سالهای حکومت کیاکسار (هوخشتره) سومین پادشاه ماد دانست. هرودت گزارش می دهد که حدود اواخر سده ششم و اوائل سده پنجم پیش از میلاد سکاهای "تیز خود"^(۴) با کلاه های جنگی نوک تیز خود در ارتش ماد حضور داشته اند.^(۵) پس از مادها داریوش نیز سکاهای تیزخود (تیگراخاودا) را به عنوان نیزه افکنان در دسته سواره نظام خود نام میبرد.

انسان پس از تحقیق و بررسی در این زمینه به این نتیجه می رسد که گنج زبویه متعلق به یک نقطه و آثاری نیست که در یک غاری پنهان شده باشد یا یک فرمانروای غارتگر آنرا در صخره ای پنهان یا یک غاری را در یک صخره ایجاد و این آثار را در آن جای داده باشد. همه این پژوهشها از یک واقعیت حکایت می کند که این گنج مقبره یک فرمانروای سکایی است که براساس سنن سکاهای و آداب و رسوم تدفین آنها به خاک سپرده شده باشد. جسد این شخص مرده را با واکس پوشانده اند^(۶) و او را با ازابه ای به محلی حمل کرده اند که گورستان حکام سکایی بوده و سپس او را در آنجا به خاک سپرده اند و پیش از دفن جسد این حاکم حفره ای را در صخره ایجاد می کردند یا اطاقی

1 - A.a.O.98,99

2 - Alyattes

3 - A.a.O.99

4 - Tigrachauda

5 - Herodot.a.a.O.III92

۶- این شیوه کم و بیش در میان فراعنه طراز اول و قدرتمند مصر نیز بصورت مومیایی متداول بوده است. آیا مصریان با مومیایی کردن اجساد همان تصور سکاهای را داشته اند یا خیر، مشخص نیست.

برای او میساختند و او را در آن اطاق یا اطاقک به خاک می سپردند در هر صورت او را در قبری که بعد روی آن را می پوشاندند دفن می کردند.

جهت دفن او جسدش را بر روی سکویی قرار داده و در فضای باقیمانده این اطاق یکی از زنان غیر رسمی او خوراکی، آشامیدنی، آشپز ویژه اش، اصطبل دار او، محافظ شخصی اش، مشاور غلام ویژه اش و اسبهایش را به خاک می سپرده اند. این نشان می دهد که سکاها به زندگی پس از مرگ یابه تعبیری تداوم زندگی دنیوی در اخری اعتقاد داشته اند و به آنچه در بالا نام برده شد برای زندگی اخروی خود نیاز دارند. از همه آنچه این فرمانروا صاحب بوده است، بهترین و ارزشمندترین آنها و حتی بشقاب های زرین را با او در قبر می گذاشته اند. هرودت این باور را در حقیقت تقویت می کند که اندیشه زندگی اخروی در شرق باستان و نیاز انسان در دنیای باقی به خوراکی و آشامیدنی، همسر و اسب و کنیز، برده و غلام و محافظ، از اصول و سنن اجتناب ناپذیر بوده است.^(۱) بقایای محتوای یک قبر نشانه هایی را ارائه می کند که آن قبر متعلق به شاهزاده یا فرمانروایی است، زیرا اشیاء بدست آمده از این مقبره عمدتاً از فلزات گرانبها می باشد. از آن جمله است گردن بند و غلاف یک شمشیر، از خود شمشیر اثری به جای نمانده و در دست نیست. و افزون بر این یک صفحه فلزی به صورت سینه بند که از اصابت تیر به سینه جلوگیری می کند و به حالت محافظ بر روی قفسه سینه بسته می شده است. و نیز تعدادی صندلی از قطعات بسیار زیبای عاج که با مهارت و استادی فوق العاده به هم چسبانده شده است. پاره ای زیورآلات که بی تردید زنانه هستند، مانند چهار نشان از طلا و بیست و یکی از نقره و پانزده نشان مفرغی و چهار پلاک طلایی و سی و هشت عدد سیمین بدست آمده است. متفاوت بودن جنس و ارزش فلزات این قطعات میتواند بیانگر آن باشد که زنانی از طبقات اجتماعی گوناگون با این زن به خاک سپرده شده اند.^(۲) قطعات بسیار کوچک پولک مانند از طلا که از لباس این

1 - Herodot.I.71

2 - Ghirshman, a.a.O.99,100

زن مدفون بدست آمده نشان از مقام والای این زن را به همراه داشته و حکایت از منصب عالی وی می‌کند. سلاح هایی از جنس طلا و نقره را می‌توان به او نسبت داد. تعداد هفت نیزه نوک دراز بیانگر آن است که محافظان نیز قربانی شده‌اند و با او دفن گردیده‌اند. ظروف خوراکی و آشامیدنی از جنس طلا که با او در قبر گذاشته‌اند، سخن از سرویس ظروف شاهان است و در کنار آن ظرف هایی از جنس سفال در همان قبر مبین آن است که همراهان وی که با او دفن شده‌اند، با او تفاوت چشمگیر داشته‌اند. می‌توان حدس زد که افزون بر آنچه گفته شد همراه با او اسب‌ها و اراجه‌ها و نیز هم‌زمان و نزدیکان او نیز به خاک سپرده شده‌اند، زیرا در این قبر زنگوله‌های مفرغی، تعدادی زیاد ظروف جهت تغذیه اسب‌ها و قطعات و صفحات مفرغی که نشان می‌دهد. متعلق به اراجه بوده‌اند، بدست آمده است.^(۱)

با این توصیف و ارزیابی آثار و اشیاء بدست آمده، اکنون این سؤال مطرح است که آیا یک هنر آمیخته‌ای در شرق باستان مطرح بوده است و آیا نقش سرزمین‌های شرکت‌کننده تا چه اندازه و هر کشوری چه سهمی و نقشی در این کار بزرگ در طول سده‌ها به عهده داشته است. با توجه به همین اختلاف و نابرابری نقش آنها می‌توان گفت که آشور، بابل، اورارتو، ایران و هنر مادی و کیمریان و حتی شاید هنر مندان یونانی در خلق این آثار نقش و سهم داشته‌اند. البته با در نظر گرفتن این واقعیت انکار ناپذیر باید بگوئیم که هر کدام از این عناصر را به گونه‌ای تفکیک شده و مشخص بشناسیم مورد ارزیابی و جزئیات‌شناسی قرار دهیم. حلّ این مشکل تنها به وسیله مطالعه دقیق تمدن و فرهنگ شرق باستان و همه ابعاد این فرهنگ و تمدن مانند هنر، خط و زبان، اقتصاد و سیاست، ارتش و توان دفاعی و فنون رزمی، سلاح و ساز و برگ جنگی، دین و آداب و رسوم، خط مشی کشورداری آنها و روابط سیاسی و فرهنگی و نظامی و اقتصادی آنها با سرزمین‌های دیگر میسر است. گنج‌زیویه از این بابت خدمات شایسته‌ای در امر این تحقیق می‌کند. مدال‌های سکه مانند، مجسمه‌ها و آویزهای

گردن (گردن بندها) و دیگر آثار و اشیاء بدست آمده از این گنجینه با عظمت و مهم راه گشای پی بردن به سبک های هنری و شناخت توان فرهنگ هنری هر سرزمین است. شباهت بسیار روشن چگونگی آرایش گنج زیویه و قرار گرفتن اشیاء در آن با اشیاء و ادوات عمدتاً از عاج که در اشیاء کاخ و تخت آسارهادون وجود دارد و نشان می دهد که چگونه خراجگزاران مادی باج خود را به دربار آشوریان می پرداخته اند.

تحولات سیاسی در غرب ایران دچار آنچنان دگرگونی هایی شد که یک ربع قرن پس از آسارهادون یک فرمانروای سکایی به جای آشوریان توسط مادها به رسمیت شناخته شد و از آنان خراج دریافت می کند.^(۱)

از نمونه های هنر آشوری می توان صفحات طلائی و نیز از جنس عاج در قالب های بلند و پهن را نام برد که احتمالاً متعلق به سرویس میلمان بوده که جزو تجملات دربار به حساب می آمده. افزون بر این، نقوش و مناظری از صحنه های شکار و ترسیم شکارگاه با اسب و اژده و نقش دو قوچ که درختی در میان آنها قرار دارد، دیده می شود. و نیز نقوش بلند و برجسته مجالس صاحب منصبان و جنگیان و صحنه ای از شکار شیر و گاو وحشی نیز از آنجمله است. یک نقش زرین مجسم کننده دو صحنه پیکار و جنگیان است. در این نقش اشتباه هنرمند به چشم می خورد که دست راست یکی از جنگیان را همانند دست چپ او نقش کرده است. معذالک طبیعی بودن آنرا نشان می دهد. در این نقش آشوری چگونگی قرار گرفتن و جزئیات لباس جنگیان همانند نقش صحنه پیکار در گنج زیویه است که از عاج درست شده است. این اثر در موزه متروپولیتن^(۲) نیویورک نگهداری می شود.^(۳) این مثال بسیار خوبی در تأیید نفوذ هنر فلزکاری بر هنر عاج کاری است.

از آثار و اشیاء و نقوش مربوط به دوره متأخر آشوریان که با مشابه آنها در گنج زیویه قابل بحث است یکی نقش آشور بانی پال در صحنه های متعدد شکار را می توان نام

1 - Ghirshman, a.a.O.101

2 - Metropolitan

3 - Ghirshman, a.a.O.101

برد. نمونه مشابه این را می توان صحنه شکار شیر در ازابه که در طرح بسیار جالب و هنرمندانه‌ای ارائه شده است و به هنر میتانی‌ها^(۱) نیز شباهت دارد، نام برد، معدالک باور نمی‌توان داشت که این اثر مربوط به سده هفتم پیش از میلاد مسیح باشد. این باور را می‌توان تا این اندازه به جلو برد که هخامنشیان را باید در بسیاری از موارد تقلید کنندگان از هنر آشوریان و بابلیان به شمار آورد.^(۲) این شیوه عمل پس از سقوط دولت آشور به دست مادها در اواخر سده هفتم پیش از میلاد، جریان خود را به داخل ایران (مادها) و سپس به هخامنشیان حفظ کرد.

این نکته را باید متذکر شویم که با توجه به نقوش تخت جمشید و مشاهده باج‌گزاران دولت هخامنشی، آشوریان نیز در سطوح گوناگون اقتصادی، هنری، معماری و حتی اداری پایه‌های عیلامیان و بابلیان نقش ایفا می‌کرده‌اند. لازم است در اینجا از یک نقش آشوری که از عاج ساخته شده است سخن بگوئیم. این نقش، آسارهادون پادشاه آشور را پس از انعقاد یک قرار داد با یک حاکم محلی مادی بنام راماتیا^(۳) نشان می‌دهد که در ارتباط با ساختن کاخ نمرود^(۴) پرداخته شده است. در میان این آثار هنری جعبه‌های کوچک و صندوقچه‌هایی وجود دارند که شباهت به سبک‌های هنری فنیقی دارند،^(۵) از آنجمله است جعبه کوچک که از قطعات کوچک عاج درست شده و کار هنرمندان فنیقی است و به روشنی قابل تشخیص است و به سلیقه هنری اورارتویی‌ها نیز شباهت دارد.^(۶) نکته‌ای که افزون بر آنچه گفته شد جالب و در عین حال قابل توجه به نظر می‌رسد، کاربرد نقوش جانوران و گیاهان در آثار هنری ماد، آشوریان، بابلیان، سومریان، اورارتویی‌ها، فنیقی‌ها و نیز مصریان قدیم است. تداوم کاربرد این نقوش را در تخت جمشید، شوش و دیگر آثار متعلق به هخامنشیان می‌توان دید. در اینجا می‌توان سخن از یک جریان اعتقادی گسترده و دقیق و در عین حال مشترک بیان کرد به

1 - Mittanni

2 - Ghirshman, a. a. O. 102

3 - Ramateia

4 - Nimrud

5 - Phoinikisch

6 - A. a. O. 102

اعتقاد برخی از پژوهشگران تاریخ ادیان شرقیان قدیم و خاور شناسان بطور اعم، هم ریشه هستند. قداست برخی از جانوران در مصر مانند گربه، تحریم و گناه شمردن شکار جانوران در سومر، مقدس بودن برخی از جانوران مانند سگ و گاو در ایران قداست گاو و مار در هند سخن از یک هم‌آهنگی مستمر میان این ملل و پیوند فرهنگی همراه با نفوذ متقابل میان آنها بوده است. تنها نکته‌ای که باز قابل توجه به نظر می‌رسید باز نفوذ بیشتر هنری و نیز فرهنگی بین النهرین بر هنر ایران است. ناگفته نماند که خطوط ایران باستان نیز از خطوط این اقوام گرفته شده است. به عنوان مثال گرچه جای این بحث در اینجا نیست. خط میخی متداول در میان هخامنشیان است. این خط که به خط میخی فارسی باستان معروف است از خطوط میخی عیلامی، بابلی و اکدی (آکادی) گرفته شده است^(۱) و متناسب با نیاز زبان فارسی باستان از تعداد حروف الفبای خطوط این ملل سامی و آرامی نژاد کاسته شده است. این نفوذ را باید ثمره فرهنگی غنی دانست که عیلامیان، بابلیان و آکادیان (سومریان) داشته‌اند، کما اینکه در نظام دیوانی ایران عصر هخامنشی مدت درازی عیلامیان محاسب و پارس‌ها، مراقب بودند. این نشان می‌دهد که هخامنشیان در اداره امور کشور بزرگ خود بی‌نیاز از خدمات و تخصص‌های این اقوام نبوده‌اند.^(۲)

محتوای گنج زیویه خیلی بیش از آنست که نام برده شد و به سبک هنری و معرفی منشأ آن‌ها پرداختیم. مهمترین قطعات هنری و اشیاء و آثاری که از گنج زیویه به دست افتاده است، به قول کارشناسان اسناد و اشیاء باستانی دارای مهر هنر اورارتویی است. نمونه‌هایی از صفحات کوچک و بزرگ طلایی که برخی از آنها توسط کشاورزان شکسته شده‌اند. و نیز در زمره بقایای این آثار سینه بندهای محافظ بسیار زیبا و تحسین برانگیز فلزی به صورت نیمکره ماه و نیز در قالب صفحات ذوزنقه‌ای شکل است^(۳) که آنها را

1 - Brandenstein-Mayrhofer: Hb. des Altperische, S. 17

۲- داندامایف: تاریخ سیاسی و اقتصادی هخامنشیان، ترجمه میرکمال بنی پور، ص ۱۲

3 - Ghirshman, a. a. O. 104

نیز جنگیان بر روی سینه خود می بستند تا از اصابت تیر ممانعت بعمل آورند. این صفحات از نظر نقش به چند بخش تقسیم شده‌اند که بر روی برخی از آنها نقوش جانوران به صورت آمیخته‌آنگونه که به مادها نسبت داده می شود که مثلاً نقوش چهارپایان و پرندگان را در هم آمیخته و یا نقوش انسان و جانوران و مانند آن از آنجمله است نقش گاو بالدار که منشأ فرهنگ هنری مادی دارد و به کنار آن نقوش ابوالهول ها به مادها نسبت داده می شود که مورد پرستش آنان بوده‌اند.^(۱) شاید این را اگر بیان کنیم، در تکمیل اظهارات باستان شناسان در زمینه هنر مادها سودمند واقع شود که آنگونه از روی مفرغهای لرستان و تصاویر بدست آمده از گنج زیویه و آثار و اشیاء مشابه آن در گنج ارس و غیر از آن استنباط می شود، این اسناد و اشیاء و مدارک نشان می دهند که کیش مردم سرزمین ماد به ویژه مادهای غربی بیشتر با دین حوریان^(۲) و نیز آشوریان مشابهت داشته و همانگونه که اشاره شد در مبحث اعتقادات مادها بیشتر به آن خواهیم پرداخت، نقوش جانوران عجیب الخلقه که نیمی انسان و نیمی جانور هستند و نیز ابوالهولان بالدار و جانوران شگفت آور و تخیلی که بدن و سر شیر دارند و با بال عقاب و شاهین و پرندگان دیگر منقوش گردیده‌اند. پیوند مغان مادی با کاهنان معابد حوریان، بابلیان و آشوریان و غیره امری تأیید شده است و رویدادهای سیاسی و برخوردهای نظامی نیز در تبادل فرهنگ دینی این اقوام نقش آفرین بوده‌اند بهمین دلیل مظاهر دیانت ساکنان بین النهرین در میان مادها دیده می شود.^(۳)

می توان تصور کرد که این صفحات که به بشقاب های فلزی شباهت دارند و در آنها چهار سوراخ تعبیه شده است و همه متعلق به پوشش مدافع جنگی پیراهن مانند می باشند، تقلید شده از سبک هنری و خلاقیت هنرمندان بین النهرین است، زیرا نیک آگاهی داریم که مادها به ویژه از زمان کیاکسار سومین پادشاه ماد، نه تنها ساز و برگ

۱- بیات، همان کتاب، ص ۳۹

2 - Hurraen(Hurriten)

۳- بیات، همان کتاب، ص ۳۹

نظامی و پوشش جنگیان بلکه میزان توان رزمی سپاهیان ماد را متناسب با دشمنان ماد از جمله آشوریان کرده بود که در مصاف با آنها از عهده دفاع برآمده و بر آنان چیره شوند. در این سینه بندهای دفاعی و نیز در ارزیابی صفحات چهارگوش این حقیقت را انکار ناپذیر می کند که با اسلوب آشوری منطبق است. انواع طلائی این اشیاء را باید بی تردید به زرگران آشوری نسبت داد^(۱) که احتمالاً جزو اسیران جنگی آشوریان بوده‌اند که به سرزمین ماد آورده شده‌اند. برخی این اشیاء را جزو غنائم جنگی می دانند که پس از شکست آشور از ارتش ماد، به سرزمین مادها آورده شده‌اند. جای این گمان را نیز باید خالی گذاشت که به نظر گیرشمن چنین قطعاتی می توانند به عنوان پلاکهای زرین از گونه زینت آلات اورارتویی تلقی شوند که فقط به سرزمین های دیگر فروخته شده و در خارج از اورارتو مورد استفاده قرار می‌گرفته‌اند. برخی از این قطعات ممکن است در کارگاههای خصوصی ساخته شده باشند و هنرمند سازنده آن متناسب با سفارش و سلیقه مشتری سفارش دهنده نقوش نیمکره ماه، خرگوش و گربه وحشی خوابیده را به کار برده باشد. برخی از این نقوش که تصاویر انسانها را مجسم می کنند و زمینه هنری سکایی دارند را نمی توان متعلق به کارگاههای اورارتو و هنر اورارتویی دانست بلکه باید به هنگام مطالعه و ارزیابی کارشناسی به هنرمندان مادی اندیشید. خلق آثار هنری از این دست را که متعلق به مقطع زمانی نیمه دوم سده هفتم پیش از میلاد هستند، می توان به هنر اورارتویی، آشوری، ماننائیان بومی و نیز هنر ایونی^(۲) نسبت داد.^(۳)

در مقابل جای یک مهر استوانه‌ای که از حلقه های طلا درست شده است کاملاً یک اثر اورارتویی است. افزون بر این آثار مشابه دیگری از گنج زیویه بدست آمده و این اشیاء نشان می دهند که اگرچه ساخته شدن این اشیاء مستقیماً بدست هنرمندان اورارتویی

1 - Ghirshman, a.a.O. 104

2 - Ionisch

3 - A.a.O. 104

نبوده است، ولی نفوذ هنر اورارتو در ساخت آنها انکارناپذیر است^(۱) و نیز در کنار آنها باز اشیاء متعددی به دست آمده است که وقتی بخواهیم به طور کلی منشأ هنری آنها بیابیم، ناگزیر می شویم که آنها را در گروه هنر سکایی بگنجانیم.^(۲) از گنج زیویه بشقاب نقره‌ای دیگری به دست آمده که در آن نقوش کوچک به صورت برجسته و زرین دارای ده دایره متحد‌المركز و در وسط آن یک گل احتمالاً رُز که دارای ده گلبرگ است نقش بسته است. این همانند تصاویری است که در قبر گالاسی^(۳) از اقوام اتروسکی^(۴) به دست آمده است.^(۵) طرح بشقاب زیویه سکایی است و دارای نقوش پلنگ، خرگوشهای در حال دویدن و سرهای گربه سانان است. جزئیات آن بخشی به سبک هنر آسیای صغیر و بخشی چون گوشهای همانند قلب پلنگ ها به هنر اورارتو شباهت دارند. برخی از ویژگیهای اسلوبی و دست نوشته روی آن نشان می دهند که این اثر متعلق به قلمرو هنری ایرانی - اورارتویی است و به عنوان سند طراز اول هنری که به سبک هنری سکایی سده هفتم پیش از میلاد گنجانیده می شود، باید شناخت. به خط مشی هنری آسیایی در قلمرو هنر سکایی یک قلاب کمر بند طلایی با شیارها و حاشیه طلایی تعلق دارد که احتمالاً بر روی نوار چرمی پهنی دوخته شده است.^(۶) در اینجا تاثیر هنر سکایی فوق العاده جلوه خاصی دارد و حضور سبک هنری و احتمالاً هنر مندان سکایی در صحنه خلق این آثار در کارگاههای مختلف را نمی توان انکار کرد. عمده ترین هنر مندان طلاکار که شاهزادگان و فرمانروایان به آنها سفارش ساختن آثار طلایی و عمدتاً به صورت نوارهای منقوش و مضرّس می داده اند به احتمال زیاد در کارگاه های زرگری و طلا سازی آسیای صغیر تعلیم دیده اند. نقوش و تصاویر جانوران که عمدتاً به صورت سر جانوران بر روی این نوارهای طلایی کار شده است، بی تردید از هنر نقش کاری جانوران که به گونه ای در میان سکاها متداول بوده است، نشأت

1 - A.a.O.108

2 - A.a.O.108

3 - Galassi-Grab

4 - Etruskisch

5 - A.a.O.109

6 - A.a.O.109,110

گرفته است، یک اثر مشابه دیگر که جانوران به صورت خوابیده و پشت آنها به صورت برجسته و پاها و دم آنها به صورت نیمدایره و گوشها به شکل قلب نمایان است، نشان از آن دارد که این سبک هنری نیز در نزد سکا‌های ساکن جنوب روسیه امروزی متداول بوده است، منتها در این سبک اخیر در میان سکا‌های جنوب روسیه هیچوقت گوشهای جانور به صورت قلبی شکل مشاهده نمی شود.^(۱)

در مطالعه آثار گنج زیویه یک نکته به ویژه جلب توجه می کند و آن تنوع هنر و سبک های هنری است که در آرایش مقابر به چشم می خورد و از آن مهمتر محتوای قبور مربوط به منطقه زیویه است. این نشان دهنده ورود سریع و انبوه شیوه‌های هنری سکا‌ها می باشد. این امر بستگی به هجوم برق‌آسای قوم سکا‌ها در سده هفتم پیش از میلاد دارد که وارد همه سرزمین آسیای صغیر شده و ایجاد ناآرامی می کنند، باید در کنار این چندگانگی، تنوع هنری را به هنر ایرانی نسبت داد که تحت حکومت هخامنشیان در سراسر ایران گسترش یافت. خود این امر ما را یاری می کند که تشخیص بدهیم که نقش هنر مادها در سرزمین ماد تا چه اندازه در این امر تأثیر داشته است و تصویری از هنر عصر مادها داشته باشیم و بدانیم که این هنر در قدیمی‌ترین نوع خود به چه صورت بوده است.^(۲)

با توجه به آگاهی‌های امروز که ثمره مطالعات و ارزیابی‌های باستان‌شناسان و پژوهشگران در زمینه تاریخ هنر عهد باستان است، بعید به نظر می رسد که حتی بتوان تصور کرد که می توان هنر مادها را از هنر سکا‌ها و کیمریان جدا دانست. در صفحات پیش به این موضوع همراه با ذکر نمونه‌های زیاد اشاره کردیم. نکته‌ای که باید دوباره به آن اشاره شود این است که در فرهنگ مادی این اقوام شباهت‌های زیادی وجود دارد.^(۳) این ناشی از عواملی همانند جغرافیایی، شرایط اقلیمی و شیوه‌های تولید و معیشت همسان مادها، سکا‌ها، کیمریان و دیگر اقوام همسایه است. در فنون رزمی و

1 - A.a.O.112

2 - A.a.O.124

3 - A.a.O.124

شیوه های دفاعی و کاربرد ابزار و ادوات جنگی و شکار و حتی بسیاری از لوازم خانگی و شیوه تدفین، این شباهت ها میان این اقوام به چشم می خورد. باستان شناس فقید، پروفیسور ارنست هرتسفلد^(۱)، سالها پیش نظر داده بود که احتمالاً تداوم این هنر مشترک را باید در میان هخامنشیان در نقوش و ساختار بسیاری از بناها از جمله تخت جمشید^(۲)، باز شناخت. اکنون تحقیقات باستان شناسی و مطالعات بر روی آثار هنری و به ویژه هنر معماری و مقابر به درجه ای از پیشرفت و اطمینان رسیده است که به جرأت و صراحت می توان نظریه هرتسفلد را کاملاً بی هیچ تردیدی تأیید کرد. در کنار آثاری که از گنج زیویه به دست آمده و نشانه های بارز و مسجل از هنر آشوری دارند می توان نشانه هایی از کارکرد هنرمندان اورارتویی را نیز به ویژه در معماری و محتوای مقابر باز شناخت. به این امر پیشتر در خلق آثار هنری مشترک مادها، آشوریان و اورارتویان اشاره کردیم. تأیید این حقیقت که هنرمندان بومی و محلی در خلق بسیاری از آثار هنری آن مقطع از تاریخ، امکان تشخیص و تفکیک آنها و تعلق دادن آن سبک هنری به قوم خاص را از ما سلب می کنند، واقعیتی است. در اینجا شمار زیادی از اشیا و آثار هنری که دارای مهر و نشان هنری سکایی هستند، جای تردید نمی گذارد که با حضور هنرمندان سکایی را در منطقه زیویه انکار کنیم. از سویی این امر مؤید این واقعیت است که کارگاههای هنری که در خدمت فرمانروایان سکایی بوده اند در آن منطقه وجود داشته اند، در این کارگاهها عمدتاً اشیاء طلایی ساخته و پرداخته شده اند. نقوش و شیوه پرداخت این اشیاء طلایی نشانه ای از تعلق آنها به افراد صاحب منصب و تأثیر مستقیم سلیقه ویژه فرمانروایان سکایی، را در خود دارند^(۳) و جای تردید برای مطالعه باقی نمی گذارند.

از ویژگی های دیگر آثار گنج زیویه می توان چنین تصور کرد، آثار هنری زیویه را نمی توان به عنوان اسنادی مطالعه کرد که تأثیر تدریجی در تکامل هنر را تأیید می کنند،

1 - Prof. Ernst Herzfeld
3 - A.a.O. 125

2 - Persepolis

بلکه کمال و پیشرفت سریع هنر و سبک های هنری را به ما معرفی می کنند. به گونه ای سریع و غیر منتظره نفوذ سبک های مختلف هنری بر روی آثار مورد نظر جذب شده اند. آنچه در این زمینه احساس می شود و می توان به صراحت بیان کرد چنین است: اقوام و ملل جدیدی که در این نواحی تازه به قدرت رسیده اند یا ابراز وجود کرده اند و بر این اساس می توان فرهنگ و سبک هنری خاصی را به آنان نسبت داد، در موقعیتی باید آنها را شناخت که عناصر و فرم ها سبک و نشانه های هنری خود را در سرزمین تازه به کار بگیرند و در سبک های هنری آنان وارد کنند که در اینجا مراد هنر و فرهنگ هنری بومیان است که تأثیر گرفته است و این نشانه ها را دریافت کرده است. بدیهی است این نکته را نباید از نظر دور داشت که سکاها علیرغم قدرت سیاسی و توان نظامی آنان و با توجه به نفوذ سریع آنها از جهات گوناگون در منطقه، معذک توفیق آن را نداشتند که هنر خود را با سنت های به جای مانده در آسیای صغیر در هم آمیزند که آثار و اشیاء هنری بدست آمده در این منطقه این مجموع در هم آمیخته را بصورت یک فرهنگ کامل و واحد هنری معرفی کند. البته آثار هنری سکاها اصالت خود را دارند ولی اندیشه و پرداختن افکار بدیع هنری عدم وابستگی این فرهنگ هنری را تایید می کنند، به ویژه هنگامی که هنرمند توان خلاقیت خود را مصروف آن می کرد که به سلیقه و سفارش و ذوق سفارش دهنده توجه کرده و اثری را خلق کند که مورد قبول سفارش دهنده و تأمین کننده خواست او باشد^(۱) و اثر جدیدی را با در نظر گرفتن این ویژگی ها در کارگاه خود بسازد.

باز بر اساس آثار بدست آمده و به ویژه در مطالعه مقبره ای متعلق به یک فرمانروای سکایی اشیاء و آثار هنری گوناگونی بدست آمده است که حکایت از شرکت ملل گوناگون در خلق این آثار می کنند. این نکته را می توان بی هیچ تردیدی در نظر گرفت که این آثار مکشوفه در مقبره بالا را می توان به عنوان باج یا هدایایی تلقی کرد که اقوام و ملل کوچک که مغلوب سکاها شده اند به عنوان هدایا و ارمغان به فرمانروای سکایی یا

۱- به نقل از: Ghirshman, a. a. O. 125

به سخن دیگر صاحب این مقبره پیشکش کرده‌اند. و در نظر این فرمانروا این آثار آن چنان ارزشمند بوده‌اند که به خواست خود او آنها را با او در قبر گذاشته‌اند و هم اکنون مورد مطالعه قرار می‌گیرد. زمان قرار گرفتن این اشیاء در این مقبره یا زمان تدفین فرمانروای سکایی فوق را می‌توان نخستین سده های به قدرت رسیدن سکاها در آسیای صغیر و محدوده شمال فلات ایران و جنوب روسیه دانست. ولی نباید این نکته را از نظر دور داشت که این مقایسه مشروط است و به این معنی باید تلقی شود که استثناء نیز ممکن است وجود داشته باشد، در هر صورت باید با مطالعه و مقایسه درباره این چنین آثار و شواهد قضاوت شود. دولت های مقتدری که نقش و تاثیر هنر آنها در اینگونه آثار به چشم می‌خورد و امکان تایید و اظهار نظر قطعی را به ما می‌دهد به یقین سکاها و آشوریان و اورارتویی ها هستند. زمان خلق این آثار هنری را باید اوج شکوفایی فرهنگی و شکوه و جلال دربار فرمانروایان این دولت ها دانست. مشابه چنین وضعی را می‌توان در نخستین سده های میلادی به دولت های روم تحت فرمانروایی سزارها (قیاصره)^(۱) و هند تحت حاکمیت کوشانیان^(۲) و چین در زیر فرمان سلسله هان^(۳) یافت و پس از مقایسه به قضاوت و ارزیابی نشست.^(۴)

در زمانی که گنجینه زیویه تدارک دیده شده است و این مجموعه ارزشمند و بی نظیر فراهم آمده است. باید چنین تصور کرد که آشور وارث هنر و فرهنگ هنری بین‌النهرین^(۵) بوده و نیز گامی به درون هنر آسیای صغیر نهاده و گسترش آنرا آغاز نموده است. آنگونه که از نقشه جغرافیای سیاسی بین‌النهرین و آسیای قدیم به دست می‌دهد، ترقی هنر در این مناطق امری انکار ناپذیر و همراه با آن گسترش نفوذ آن و رفتن سبک های هنری این سرزمین ها به مناطق دیگر واقعیتی است که تاریخ و جهان باستان شناسی آن را صراحتاً تأیید می‌کند. در آن مقطع زمانی اورارتو در پرتگاه سقوط

1 - Caesaren

2 - Kuschanen

3 - Han-Dynastie

4 - A.a.O.125

5 - Mesopotamieu

بود و آشور نیز کوتاه زمانی پس از اورارتو منهدم شد و به سرنوشت اورارتو و عظمت آن دچار گردید. سقوط آشور در سال ۶۱۲ پیش از میلاد یا به تعبیری ۶۰۶ پیش از میلاد توسط کیاکسار سومین شاه ماد تحقق یافت.

بر روی ویرانه های آشور و اورارتو و به جای تخت و بارگاه سیاسی و قدرت نظامی آنها قدرت های تازه ای به وجود آمدند. در صدر آنها باید امپراطوری ماد را نام برد. مادها که مدت مدیدی باج گزار آشوریان بودند. دیاکو نخستین پادشاه ماد به وسیله سارگون دوّم به اسارت برده شد و فرزند او فرورتیش به دست آشور بانی پال در جنگ به قتل رسید. به دنبال مادها و قدرت های کوچک و بزرگ دیگر امپراطوری نیرومند پارسیان (هخامنشیان) آمد و عظمت هنری این دوره بعنوان نشانه پیروزی در سابقه با آثار هنری دولت های پیش از خود، بناها و آثار متعددی به یادگار گذاشته است که در موقع مناسب به تشریح جزئیات آن خواهیم پرداخت. ناگفته نماند که هنر هخامنشیان نیز به تعبیری هنر آمیخته و میراثی از پیشینیان است. آنچه مسلم است هنر بی نظیر عصر هخامنشی تا آن زمان از همه آثار پیش از سده ششم پیش از میلاد (تاسیس دولت پارسیان در ۵۵۹ پیش از میلاد بوده است) برتر و چشمگیرتر بوده است. امکان چنین مقایسه ای همین امروز نیز پس از گذشت تقریباً سه هزاره کاملاً وجود دارد. آثار هنری هخامنشیان از آن چنان استحکام و پشتوانه هنری برخوردار بوده است که علیرغم رویدادهای فراوان تاریخی که عمدتاً با آسیب های جدی همراه بوده است، کماکان استوار برجای مانده است و جدی بودن و بی نظیر بودن سبک هنری، طراحی و کار برد مصالح ساختمانی و قدرت معماری آن دوره را نشان می دهد. در مقایسه با هنر سکاها این نکته را باید درباره هنر پارس ها (هخامنشیان) گفت که هنر درخشان و همراه با شکوه و جلال آنها به خاور و باختر رفت و در عین حال همانگونه که در بالا گفته شد یک هنر آمیخته بود ولی همین هنر آمیخته از یک اصالت و جوهری برخوردار بود و بی گفتگو هنری نیرومند و در عصر خود بی رقیب و نظیر بود. از آمیزش هنر مادی - سکایی و هنر آسیایی باستان یا ملل آسیایی باستان در مناطق ایرانی نشین، آنگونه که از

بقایای نقوش و آثار ایرانی - اورارتویی مشاهده می شود، یک وحدت و هم آهنگی هنرمندانه‌ای بین هنرمندان وجود داشت. این وحدت هنر هخامنشیان رانیز شامل می شود. ارتباط هنری در آثار هنری هخامنشی پیوسته حفظ شد. گرچه هنر سکایی در مناطق شمالی و باختری تحت نفوذ هنریونانی قرار گرفت و ماهیت تازه‌ای یافت. نمونه آن را می توان در آثار هنری سکایی که تحت تاثیر هنریونانی قرار گرفته است. در ناحیه "پونت" ^(۱) یافت که این نظر را تأیید می کند. ^(۲) اگر ورود ایرانیان را به فلات ایران به گونه‌ای که مورد تأیید اکثر منابع تاریخی میباشد، آغاز هزاره نخستین پیش از میلاد بدانیم، الزاماً هنر ایرانیان را نیز باید با هنر اقوام بومی خویشاوند تلقی کنیم. هنر سیلک ^(۳) و در پیوند با آن هنر خورویین ^(۴)، هنر حسنلو ^(۵) و املش ^(۶) بخشهایی از این تمدن و فرهنگ هنری بومی را تشکیل می داده‌اند که هنر شهر سازی، برقراری روستاها و ساختن ظروف از جمله خمره های سفالین و کارکردن بر روی فلزات بخش‌های عمده آن هستند. مفرغ لرستان بارزترین و آشناترین نمونه آن میباشد. حدود سده هشتم پیش از میلاد، مادها که با کیمریان و سکاها متحد شده بودند برای جلوگیری از حمله آشوریان و پیشروی ارتش آنها، اکباتان را ساختند. به این ترتیب نشانه های مشترک مادی - سکایی - کیمری که نشأت گرفته از یک آمیزش قومی عیلامی - کاسپی ^(۷) بودند به گونه‌ای فراگیر پیدایش هنر پیش از هخامنشی ^(۸) را موجب شدند. نمونه آن مقابر صخره‌ای مادها هستند. به این مجموعه بزرگ نفوذ هنری آشوری، بابلی اورارتویی و حتی یونانی با قدرت و شتاب متفاوتی افزوده شدند که در گنج زبویه مشاهده می شوند. ^(۹)

1 - Pontos

3 - Sialk

5 - Hassanlu

7 - eklamisch-Kaspisch

9 - Ghirshman, a. a. O. 126

2 - A. a. O. 125

4 - Churvin

6 - Amlasch

8 - Prächamenidische Kunst

فهرست اعلام

(شخصیتها، اقوام، ملل، اماکن)

مجموعه اول: آریاییها

«آ»

آشور(آشوریان). ۸۲-۶۴-۶۳-۶۰-۵۲	
آبولون ۳۹	آبولون ۳۹
۹۱-۱۰۹-۱۱۲.....	آدلبرت کوهن ۷۵
۴۶-۹۲.....	آفریقا.....
۳۲-۴۷-۷۴-۱۱۱.....	آکادی(آکری)..... ۱۰۰
۱۰۲.....	آکئوس (آخئوس)..... ۲۴-۵۳-۵۴
۱۰۱-۱۰۲.....	آرال..... ۱۸-۲۴-۲۷-۳۴-۴۳-۵۱
۱۰۳.....	آرای..... ۳۶-۳۸-۳۹-۹۷
۸۴.....	آگنی..... ۱۰۲ الی ۱۱۲
۴۷-۵۱.....	آلان (آلنها)..... ۷۹
۲۲-۳۷-۵۷-۵۹-۶۹...	آلمان(آلمانی)..... ۷۹-۱۱۳-۱۱۴
۷۵-۷۶-۹۶-۱۱۴.....	آرین..... ۱۰۱
۴۳.....	آمودریا(آمویه)..... ۹۲
۹۵.....	آنااتولی..... ۱۸-۱۹-۲۱-۲۵-۳۰-۴۱-۴۲
۶۱.....	آناسیتا..... ۴۳-۴۴-۴۸-۵۳-۵۵-۵۷-۵۸-۶۹
۶۱-۶۵.....	آناهیتا..... ۸۰-۹۴-۹۵-۹۸-۱۰۲-۱۰۳-۱۰۵
۱۰۶.....	آنو..... ۱۰۹

۳۷-۴۱-۴۵-۶۵-۶۶-۶۹-۹۲-۹۶ ..	۱۰۶	آورل شیتن
۹۱-۱۰۸-۱۱۰	۴۵	ایران (آیریان)
۵۰		«۱»
۱۰۲-۱۰۳	۱۰۲	ائولوس
۴۷	۱۰۲	ائولی ها
۹۵	۳۰	ائیریانا
۳۷	۱۹-۲۳-۴۵	ائیریانم واژو
۵۰	۵۴	ابدالیان
۱۱۴	۸۳-۱۰۳	اتروسک
۹۶	۲۲	اداردمایر
۹۶	۴۵	ازاتوستن
۱۸-۳۷-۶۹-۹۶	۴۵-۵۶	إران
۵۰-۸۹	۴۵	اران شتر
۹۶	۱۹	اران وز
۶۰	۱۹	اران وژ
۷۷	۳۲	ارتاتاما
۴۴-۴۵-۵۲-۵۴ ..	۴۶-۶۵	اردشیر
۵۶-۸۹-۹۰-۹۷-۹۸-۱۱۱	۹۴	ارمنی (ارمینان)
۴۶	۲۱-۲۲-۳۵ ..	اروپا، اروپایی، اروپائیان

بالکان (بالکانی) . ۹۹-۹۵-۶۸-۴۹-۲۳
 بابل (بالبیان) ۴۸-۴۶-۳۳-۳۲-۳۱-۲۵
 ... ۱۱۱-۱۰۱-۹۴-۸۲-۶۳-۵۲-۴۹
 باکتریان (باختریها) .. ۹۸-۹۵-۹۱-۵۱
 بحر احمد ۹۵
 بحراسود ۹۵
 برتن ها ۹۶
 برهمن ۲۶
 بریتانیا ۱۸
 بسفر ۹۴-۹۵
 بشاکرت (بشاگرد) ۵۰
 بغازکوی ۸۰
 بلوچستان ۱۰۶-۵۵-۴۹-۴۷-۳۶
 بلوچها ۵۳
 بلخ ۴۶-۵۱
 بلغارها ۹۶
 بوخن (مرز) ۷۰
 بوسیان ۱۱۳
 بودیان ۱۱۳

اطلس ۷۰
 افغانستان ۴۷-۴۶-۳۴-۲۷-۱۸
 ۵۵-۵۲-۵۱-۴۹
 اکباتانا ۵۰
 الب ۷۰
 انثران ۵۶
 انگلیسی ۵۷-۲۲
 اوانس ، آرتور ۱۰۱
 اورارتویی ۹۷-۴۸-۳۳-۳۲
 اورال ۱۱۰
 اوست ها ۵۱-۴۷
 اومستد ۱۰۱
 ایتالیا (ایتالیایی) ۱۰۳-۹۸-۶۸-۴۲-۳۷
 ایران ویج ۹۵-۱۹
 ایرلندیها ۹۶
 ایلیریان ۹۹-۹۵-۹۴-۳۵
 ایندار ۹۷-۸۰-۷۷-۶۰-۲۹
 « ب »
 باستارنیان ۵۱

پشتاسب ۹۱

پنجاب ۲۱-۲۶-۲۸-۳۱

..... ۳۴-۳۵-۴۴-۵۷-۶۰

پیرنیا ۲۲

پیشدادیان ۸۸

«ت»

تاتارها ۵۴

تاجیکستان ۴۷

تاجیکها ۵۴

تاسیتوس ۵۱

تئوس ۱۹

تپوریان ۱۰۸

تپه حصار ۱۰۶

تخاری ۶۸

تخت جمشید ۵۰

تراکوفیرژی ۹۴

تراکیه ۹۴-۹۵

ترکستان ۳۴-۴۸-۶۸-۹۵-۱۰۶

ترکمنستان ۴۷

بین‌النهرین ۲۵-۲۸-۳۰-۳۱-۳۲

۳۳-۳۶-۳۸-۴۱-۴۴-۴۸-۵۷-۵۸-۶۰

۶۲-۶۳-۶۴-۷۴-۱۰۶-۱۰۷-۱۰۹-۱۱۰

«پ»

پاراپامیز ۴۶

پارت (پارته‌ها) .. ۴۶-۵۱-۵۴-۵۶-۸۹

..... ۹۲-۹۸-۱۰۸-۱۰۷-۱۱۱

پارت کنا ۴۶

پارتاکنیان ۱۱۳-۱۱۴

پارس (پارسها) .. ۴۶-۴۹-۵۰-۵۱-۵۲

..... ۷۹-۹۱-۹۵-۱۰۷-۱۱۲

پارسوماش ۶۳-۹۱

پارسواش ۹۱

پارساگاد ۵۰

پاکستان ۳۴-۴۷

پامیر ۴۵

پاول تیمه ۷۰

پریام ۱۰۳

پشتوها ۵۱

خراسان ۵۱-۵۳-۱۰۵
خرونوس ۵۹
خلیج فارس ۵۵-۹۷-۱۰۴-۱۰۸
خوارزم (خوارزمی) ۳۷-۵۱-۱۰۵
خوزستان ۴۷
خیوه ۵۱

« ۵ »

دارداند ۹۴-۹۵
داریوش ۲۶-۴۴-۴۶-۴۹-۵۰
..... ۵۲-۶۵-۸۹-۹۱
دانوب ۴۴-۴۶-۵۱-۹۲
دانمارکی‌ها ۹۶
دئوا ۱۹-۵۸-۵۹
دئوس ۱۹-۵۸-۵۹
دجله ۳۲-۹۲-۹۵
درانگیان (درانگیانا) ۵۲
دراویدی ۵۵
دمون ۵۹
دوروس ۱۰۲

ترکمن‌ها ۵۴
تروا ۱۰۳
تزه ۱۰۱
تسالی ۹۵
توراینان ۵۴
تورینگن ۶۹

توش رتا ۳۲
توین بی، آرنولد ۱۰۰
تیسفون ۴۶
تیواز ۷۶-۷۷

« ج »

جمشید ۸۷-۸۸
جیحون ۱۸-۲۷

« ح »

حبشه (حبشی) ۴۶-۵۵-۹۲-۱۰۳-۱۰۴
حوریان ۲۵-۲۶-۲۸-۲۹-۳۲
..... ۳۳-۳۵-۴۷-۹۴-۱۰۸

« خ »

خاتیان ۴۸

رومانی ۳۷

ری (رگا) ۵۰

ریگ ودا ۳۰-۳۱-۴۳

« ز »

زاب ۸۷-۸۸

زاگرس ۲۵-۲۹-۳۹-۴۷-۱۰۸

زئوس ۱۹-۵۸-۵۹-۷۶-۱۰۲

زرنگیا ۵۳

زروان ۶۰

زیویه ۴۴-۱۰۹

« ژ »

ژرمن (ژرمیها) .. ۱۷-۳۵-۴۸-۵۱-۵۷

..... ۶۲-۶۷-۶۸-۶۹-۷۱

..... ۷۳ الی ۹۶-۱۱۱

ژویپتر ۷۶

« س »

ساردنی ها ۱۰۳

ساسانی (ساسانیان) .. ۴۴-۴۶-۵۴-۵۶

..... ۸۸-۸۹-۹۲-۱۱۲

دوری (دوریها) ۹۴-۱۰۲

دومزیل-ژرژ ۷۷-۷۸

دونر ۷۷

دو ۱۹-۵۹

دهایان ۵۱

دیو ۱۹-۵۹

دیوا ۱۹-۵۹

دیاوس پیتر ۷۶

دیاکونف ۱۰۴-۱۱۲-۱۱۴

دیاله ۱۰۸-۱۱۰

دیوسکور ۷۷

« و »

راین ۹۰-۹۶

رخنجیان ۵۰

رَع ۳۹

روسیه (روسها) .. ۱۸-۲۲-۲۷-۲۸-۳۰

..... ۳۴-۳۷-۴۷-۵۱-۵۷-۶۹-۹۶

روم (رومیان، رومیها) ۱۷-۷۳-۷۸

..... ۸۳-۹۶

سلت‌ها ۱۷-۶۸-۷۸-۹۶-۹۸	ساکی ۹۴
سلمانسر ۶۳	سامارته‌ها ۹۵
سلوکیان ۴۴-۹۲	سامی ۳۶-۳۸-۳۹-۴۸-۷۳
سند ۲۱-۲۶-۲۸-۳۰-۳۱ ۷۴-۹۷-۱۰۲-۱۰۳-۱۰۴
..... ۳۴-۳۵-۴۶-۴۹-۵۷-۶۰-۷۰-۸۰-۱۰۶ ۱۰۵-۱۱۲
سویاریان ۴۷	سترابون ۴۵-۵۰
سوریه ۲۲-۳۳-۱۰۲-۱۰۳	ستروختیان ۱۱۳
سوزیانان ۴۷	ستگیدیان ۵۰
سومر(سومری) ۳۹-۴۰-۴۷-۶۳	سرتها ۵۴
..... ۷۴-۸۲-۱۱۱	سرمته‌ها ۴۷-۵۱
سیت‌ها ۹۵	سریانی ۱۱۱
سیحون ۱۸-۲۷-۴۳	سغد(سغدی) ۳۷-۴۶-۵۱-۹۵
سیردریا ۳۴ ۹۷-۱۰۵
سیستان ۵۳	سقز ۱۰۹
سیلک ۱۰۷	سکاها(سکایی) ۳۷-۴۲-۴۴-۴۹-۸۱
«ش» ۵۲-۵۳-۵۴-۶۴-۸۸
شام ۱۰۶ ۹۶-۹۷-۹۸-۱۰۸-۱۰۹
شوش شاتر ۳۲	سکیت(سکیت‌ها) ۴۷-۵۱-۵۲-۵۳-۵۴
شاه تپه ۱۰۶	سلاو(سلاوها) ۱۷-۲۳-۶۸

فرانسه (فرانسوی)..... ۱۸-۳۷-۶۱
 فردوسی ۹۳
 فرغانه ۵۱
 فریدون ۸۷-۸۸
 فریژیان ۹۴-۹۵-۹۷-۱۰۲-۱۰۳
 فلسطین (فلسطینی)..... ۲۲-۳۳-۹۴
 ۹۷-۱۰۳
 فنلاندی ۷۴
 فنیقی ۹۷

« ق »

قبرس ۱۰۲-۱۰۳
 قفقاز ۲۴-۲۸-۴۵-۴۷-۵۱
 ۵۳-۹۴-۹۵-۱۰۵
 قندهاریان ۵۰

« ک »

کادوسیان ۱۰۸
 کاسپیان ۱۰۸-۱۱۰
 کاسیان (کاسیها) ۲۵-۲۶-۲۸-۳۱-۳۲
 ۳۳-۳۵-۳۶-۴۷-۴۸-۹۵-۹۷-۱۰۱

شلیمن، هنری ۱۰۱
 شوپی لولیم ۲۹
 شوری پژاش ۳۲
 شوش ۵۵
 شمش ۳۹
 شیراز ۵۰

« ط »

طبرستان ۱۰۸
 طوس ۹۳

« ع »

عرب (عربها) ۵۶-۹۰
 علی بن الحسن مسعودی ۹۰
 عیلام (عیلامیان) ۳۸-۴۷-۵۵-۸۰
 ۹۴-۱۰۳-۱۰۴
 ۱۰۹-۱۱۰-۱۱۱

« ف »

فارس ۳۸-۴۶
 فرات ۹۴-۹۵

کیانیان.....	۸۸-۸۹-۹۱	۱۰۲-۱۰۸-۱۰۹-۱۱۰
کیلیکیان.....	۹۷-۱۰۳	۱۰۷
کیمری(کیمریان).....	۴۴-۵۳-۹۷	۹۴-۱۰۱-۱۰۳
.....	۱۰۸-۱۰۹	۱۰۸-۱۱۰

«گ»

گجرات.....	۶۵	۴۷
گرگان.....	۵۱	۴۹
گزنفون.....	۴۶	۴۶-۵۳
گلوهاها.....	۹۶	۵۰
گلها.....	۹۶	۳۶
گنگ.....	۳۵	۵۹-۱۰۲
گوتی(گوتیان).....	۲۵-۴۷-۹۴-۱۰۸	۱۷-۸۷
.....	۱۰۹-۱۱۰	۴۶
گوتیگ.....	۹۶	۴۹-۹۱
گیرشمن.....	۹۴-۹۸-۱۰۴-۱۰۶	۱۰۲
گیلان.....	۵۶	۱۰۱
گیلها.....	۱۰۸	۵۲

«ل»

لاتن‌ها.....	۹۶	۴۶-۴۹-۵۳-۷۹-۹۱-۹۲
.....	۵۲-۶۴-۱۰۴
.....	۸۹-۹۰

۷۴ مجاری
 ۱۸-۳۵-۷۳-۹۴-۹۵ مدیترانه
 ۹۶-۱۰۵-۱۰۶-۱۱۰
 ۹۵ مرمه
 ۱۰۵ مرو
 ۱۹۰ مروج الذهب
 ۳۸-۳۹-۴۱-۴۹-۶۰ مصر (مصریان)
 ۹۴-۹۹-۱۰۱-۱۰۳
 ۵۹-۶۳-۶۴-۸۳-۱۱۳-۱۱۴ ... مغان
 ۵۶ مغول (مغولی)
 ۹۲ مقدونیان
 ۵۰-۵۳-۵۵ مکا (مکران)
 ۸۷-۸۸-۸۹ منوچهر
 ۹۷ موسیان
 ۱۰۶ موهنجودارو
 ۴۷ موساسیریان
 ۲۶-۲۸-۲۹-۳۲ میتانی (میتانیان)
 ۳۳-۴۷-۴۸-۸۰-۹۴-۹۵-۹۷-۱۰۲
 ۳۸-۶۰-۶۵-۷۷-۸۱-۹۷ میترا

۷۰ لاکش
 ۳۶-۳۸-۳۹-۴۷-۱۰۸ لرستان
 ۹۷ لوکیان
 ۲۵-۱۰۸-۱۰۹-۱۱۰ لولوبو (لولوبیان)
 ۹۶ لهستانی ها
 ۴۹ لیدی
 ۹۶ لیتوانی ها

« م »

۳۳-۳۶-۳۹-۴۴-۴۶-۴۹ ماد (مادها)
 ۵۰-۵۱-۵۲-۵۴-۶۳-۶۴-۷۹-۸۳-۸۵
 ۸۸-۸۹-۹۱-۹۲-۹۵-۱۰۷-۱۰۹-۱۱۱
 ۱۱۲-۱۱۳-۱۱۴
 ۱۰۸ ماردها
 ۳۴-۵۶-۹۴-۱۰۶-۱۰۸ مازندران
 ۵۱ ماساژتها
 ۵۱ ماساگتاها
 ۷۵ ماکس مولر
 ۴۷ مانائیان
 ۲۹ مایتوازا

ویل دورانت ۹۷

«ه»

هادس ۵۹-۱۰۲

هامون ۵۲

هخامنش (هخامنشی، هخامنشیان) .. ۱۹

۶۵-۶۳-۵۳-۵۲-۵۰-۴۹-۴۶-۴۴-۲۶

... ۹۸-۹۲ الی ۸۹-۸۸-۸۶-۸۵-۷۹

..... ۱۱۴-۱۱۱

هرا ۱۰۲

هرات ۳۷-۱۰۵

هراکلس ۵۹

هرودت ۱۱۲-۹۷-۶۵-۶۴-۶۳

هریویان ۵۰

هسیتا ۸۴

هفتالیان ۵۴

هلن ۱۰۲-۱۰۱

همدان ۷۹-۵۰

هند (هندی، هندیان) ۱۸-۱۷

میتراورونا ۶۱-۲۹

میس ۱۰۳

مسیان ۹۴

مینوس ۱۰۳-۱۰۱

«ن»

ناستیاس ۸۰

ناستیها ۲۹

نیوپولاسار ۶۴

نروژیها ۹۶

نولدکه (تئودور) ۱۱۴

نهایوند ۳۵

نیپور ۳۲

نیل ۹۹

نینوا ۵۲

«و»

ودا ۸۱-۸۰-۶۹-۶۱

ورونا ۹۷-۸۰-۷۷-۶۱

وزر ۷۰

ویشتاسب ۷۶

۱۹-۲۱-۲۲-۲۴ الی ۳۶ ۴۱-۴۵-۴۷ .
۴۸-۵۷ الی ۷۱-۷۳ الی ۸۲-۸۴-۸۷ ..
۸۸-۹۵ الی ۱۰۳-۱۰۶-۱۱۱-۱۱۲ ...
هندوکش ... ۱۸-۲۱-۲۸-۳۰-۴۴-۴۶ ...
هوخشتره ۱۱۴
هونها ۵۴
هیتی (هیتی‌ها) .. ۲۸-۲۹-۳۳-۴۸-۹۴
۹۵-۹۶-۱۰۲-۱۰۳
هیچتاسپس ۹۱
هیرکانیان ۵۱
هیکسوس ۹۹-۱۰۱-۱۰۲-۱۰۳

«ی»

یونان (یونانیان) . ۱۷-۱۹-۲۲-۳۶-۳۷ .
۳۹-۴۲-۴۴-۴۵-۴۶-۵۰-۵۶-۵۷-۵۹
۶۰-۶۳-۶۸-۷۳-۷۷-۷۸-۸۳-۸۴-۸۹
۹۲-۹۴-۹۵-۹۶-۹۷-۱۰۱-۱۰۲ ...
۱۰۳-۱۱۱-۱۰۴
یوهانس شمیدت ۷۰

فهرست اعلام

(شخصیتها، اقوام، ملل، اماکن)

مجموعه دوم : مادها

«آ»

۱۷۱-۱۹۴-۱۹۵-۱۹۷-۱۹۸	
۱۴۸	آبادانا ۱۸۲
۱۱۷-۱۱۸-۱۱۹-۱۲۱-۱۲۲ ..	آذربایجان ۱۲۵-۱۶۵-۱۶۶-۱۷۶
۱۲۴-۱۲۹-۱۳۰-۱۳۱-۱۳۲-۱۳۳ ..	آارات ۱۵۲-۱۷۴
۱۳۶-۱۳۷-۱۳۸-۱۳۹-۱۴۷-۱۴۸ ..	آرباکس ۱۴۵
۱۳۴-۱۴۹-۱۵۱-۱۵۲-۱۵۳-۱۶۲ ..	آریزانتها(آریزانتیان) ۱۶۱
۱۶۳-۱۶۵-۱۷۲-۱۷۳-۱۸۱-۱۸۵ ..	آریایی (آریائیها) ۱۳۲-۱۵۲
۱۸۸-۱۸۹-۱۹۰-۱۹۲-۱۹۳-۱۹۶ ..	آرینیس ۱۳۴
۱۹۸-۱۹۹-۲۰۰	آساره‌دون ۱۳۱-۱۴۸-۱۸۱-۱۸۹
۱۳۱-۱۳۳-۱۳۷-۱۴۹ ..	آسیتاگس(ایختوویگو، آژدرهک، ضحاک)
۱۵۳-۱۸۱-۱۸۹-۱۹۹	۱۲۲-۱۳۴-۱۳۹-۱۴۰-۱۴۱-۱۴۲ .
۱۳۴-۱۳۹-۱۴۰-۱۸۶ (آلیات)	۱۴۳-۱۴۴-۱۵۰-۱۶۹-۱۷۵
۱۱۸	آس تی گاس ۱۴۶
۱۷۸	آسیا(آسیایی) ۱۲۵-۱۳۷-۱۳۸
۱۴۹	۱۴۱-۱۶۲-۱۹۸-۱۹۹
۱۷۰	آسیای صغیر .. ۱۳۲-۱۳۳-۱۳۸-۱۵۳

«الف»

اسلاوها ۱۷۳	ابوالهبل ۱۹۲
اشکانیان (پارته‌ها) ۱۲۲-۱۲۵	اتروسکی ۱۹۴
اشی ۱۸۱	اری یانیس ۱۴۵
اصفهان ۱۲۵-۱۶۶	اربیل (اوریلو) ۱۳۰-۱۵۲
اکباتان ۱۲۳-۱۲۵-۱۲۹	ارتایس ۱۴۵
..... ۱۳۱-۱۵۰-۱۵۱-۱۶۷-۱۸۲	ارتی کاس ۱۴۵
اکد(آگاد، آگاده) ۱۱۹-۱۹۱	ارتی نیس ۱۴۵
البرز (کوههای البرز) ۱۸۳	اردشیردوم ۱۴۵
الجبال ۱۲۵	ارس (رودارس) ۱۷۸
املش ۲۰۰	ارس (گنجینه ارس) ۱۷۷-۱۷۸
انتی تاوروس ۱۴۹ ۱۷۹-۱۸۱-۱۹۲
انشان ۱۵۰	ارمنستان ۱۳۴-۱۴۹-۱۵۳
اوخستره=هوخستره -۱۳۴-۱۲۳	اروپا ۱۳۸
..... ۱۴۸-۱۴۹-۱۵۲-۱۷۱-۱۷۳-۱۷۴	ارومیه (دریاچه ارومیه) ۱۲۵-۱۴۷
اورارتو(اورارتوئیان) . ۱۷۵-۱۸۵-۱۸۸ ۱۶۵-۱۷۵-۱۸۴-۱۸۶
..... ۱۹۰-۱۹۱-۱۹۳-۱۹۶-۱۹۷	اسپنداس ۱۴۵
..... ۱۹۸-۱۹۹-۲۰۰	اسی تی براس ۱۴۵
اوسکیت‌ها ۱۳۱	اسحق آوند ۱۷۵
اومان ماندا ۱۲۱	

« پ »

پارتاکننا ۱۶۶
 پارتاکن ها (پارتاکنیان) ۱۶۳-۱۶۱
 پارتها(اشکانیان) ۱۶۷-۱۲۵-۱۲۲
 پارسوا(پارس ماش، پارسواش) ۱۱۸
 ۱۶۳-۱۵۱-۱۴۷
 پارسها(پارسیان) ۱۲۲-۱۱۸
 ۱۳۴-۱۳۳-۱۳۲-۱۲۶-۱۲۴-۱۲۳
 ۱۵۱-۱۵۰-۱۴۱-۱۳۹-۱۳۷-۱۳۶
 ۱۹۹-۱۹۱-۱۸۲
 پرسیکا ۱۴۵
 پروتوتیاس (پارتاتوا) ۱۳۲
 ۱۵۳-۱۳۸
 پروشات ۱۷۶
 پونت ۲۰۰

« ت »

تئودورنولدکه=نولدکه ۱۲۴
 تخت جمشید ۱۹۶-۱۸۲-۱۸۰-۱۲۴
 تخت قباد ۱۷۸

ایونی ۱۹۳
 ایلام = عیلام ۲۰۰-۱۹۲
 بابل(بابلیان) ۱۲۷-۱۲۵-۱۲۲
 .. ۱۵۰-۱۴۹-۱۳۹-۱۳۴-۱۳۳-۱۲۸
 .. ۱۹۱-۱۹۰-۱۸۸-۱۸۵-۱۶۷-۱۵۳
 ۲۰۰-۱۹۲

« ب »

باختر ۱۷۸
 بارتاتوا ۱۸۵-۱۴۸-۱۳۲
 بریتانیا ۱۷۷
 بصره ۱۲۵
 بغداد ۱۷۶
 بنی اسرائیل ۱۶۴
 بودی ها(بودیان) ۱۶۱
 بوسیان (بوس ها) ۱۶۱
 بیستون ۱۷۱
 بین النهرین ... ۱۲۱-۱۱۹-۱۱۸-۱۱۷
 .. ۱۶۷-۱۴۹-۱۳۷-۱۳۴-۱۳۱-۱۲۷
 ۱۹۸-۱۹۲-۱۹۱-۱۸۱

خرم آباد..... ۱۵۱	تش تپه..... ۱۷۵	
خروین (خروین)..... ۱۸۴-۲۰۰	توشپا..... ۱۵۲	
خشت تپه (فرا ارتس)..... ۱۵۲	تورات..... ۱۶۴	
خلیج فارس..... ۱۱۸	تهران..... ۱۲۳-۱۲۵	
خوم بان کالداش..... ۱۳۷	تیگراخاودا(تیزخود)..... ۱۸۶	
« ۵ »		
داریوش دوم..... ۱۴۵	تیگلات پیلس چهارم..... ۱۶۴	
داریوش یکم .. ۱۱۸-۱۲۲-۱۳۶-۱۶۰	تیگلات پیلس یکم(فالازار، پالسر)..... ۱۶۲	
« ج »		
..... ۱۷۲-۱۷۵-۱۷۶-۱۸۶	جوران..... ۱۶۴	
دارمستتر..... ۱۲۴	جیحون (گنجینه جیحون)..... ۱۷۷	
« چ »		
دجله..... ۱۳۴-۱۴۹	چچست..... ۱۲۵	
دکان داود..... ۱۶۹-۱۷۴-۱۷۵	« ح »	
دیاا کو(دولوکس، دیوک)..... ۱۲۱-۱۲۲-۱۲۹	حسنلو..... ۲۰۰	
..... ۱۳۰-۱۳۱-۱۳۲-۱۳۵-۱۳۶-۱۳۷	حمات..... ۱۶۵	
..... ۱۳۹-۱۴۷-۱۴۸-۱۵۲-۱۵۵-۱۵۶	حوریان..... ۱۲۳-۱۹۲	
..... ۱۵۷-۱۵۸-۱۵۹-۱۶۰-۱۶۱-۱۶۲	« خ »	
..... ۱۶۳-۱۶۵-۱۶۶-۱۶۷-۱۶۸-۱۹۹	خرخار..... ۱۶۴	
دیا کونف..... ۱۲۶-۱۶۶	خزر(دریای خزر)..... ۱۴۸	
دیودور سیسیلی..... ۱۲۲		

سارگون یکم (سارگون کبیر) .. ۱۱۹-۱۱۸

ساسانیان ۱۲۷-۱۲۶-۱۲۵

سارد ۱۲۲

سامی ۱۹۱

ستروخات‌ها (ستروخاتیان) .. ۱۶۲-۱۶۱

سرپل ذهاب ۱۷۶-۱۷۵

سریانی ۱۲۵

سقز ۱۸۴

سکاوند ۱۷۱-۱۶۹

سکیتها (سکاها) ۱۳۳-۱۳۲-۱۳۱-۱۲۲

.. ۱۵۳-۱۴۹-۱۴۸-۱۴۰-۱۳۹-۱۳۸

.. ۱۸۲-۱۸۰-۱۷۷-۱۷۰-۱۶۹-۱۶۸

.. ۱۹۳-۱۸۹-۱۸۷-۱۸۶-۱۸۵-۱۸۴

..... ۱۹۸-۱۹۷-۱۹۶-۱۹۵-۱۹۴

..... ۲۰۰-۱۹۹

سلمانرسوم (شلمنصرسوم) ۱۱۸-۱۱۷

..... ۱۶۳-۱۴۷-۱۲۱

سلمانیه ۱۷۴

سناخریب (سنخریب) ۱۸۱-۱۳۱

«و»

راماتیا ۱۹۰

رگا (ری) ۱۲۳

رضائیه ۱۲۵

روسا ۱۴۸

روسیه (روسی) ۱۷۰-۱۶۹-۱۵۳

..... ۱۷۳-۱۷۶

روم (روم باستان) ۱۹۸-۱۲۵

«ز»

زاب کوچک ۱۷۴

زاگرس ۱۶۹-۱۶۶-۱۵۱

زیوبه (گنج‌زیویه) ... ۱۸۵-۱۸۴-۱۷۳

..... ۱۹۳-۱۹۲-۱۹۱-۱۸۹-۱۸۸

..... ۲۰۰-۱۹۸-۱۹۶-۱۹۵-۱۹۴

«ژ»

ژرمن ۱۴۸-۱۳۱

«س»

سارگون ۱۹۹-۱۶۴-۱۵۲-۱۴۸-۱۳۰

۱۶۶-۱۶۸-۱۶۹

۱۷۵-۱۹۱-۲۰۰

« ف »

۱۷۵.....فخرکا.....

۱۲۲-۱۳۱.....فرار تس (فرورتیش، خشر تپه)

۱۳۲-۱۳۳-۱۳۵-۱۳۶-۱۳۷-۱۴۸ .

۱۵۲-۱۵۵-۱۹۹

۱۸۲.....فرانسه (فرانسوی).....

۱۶۹-۱۷۶.....فرهاد.....

۱۵۲.....فریگیه.....

۱۹۰.....فتیقی.....

« ق »

۱۷۳.....قبرس.....

۱۷۴.....قصر شیرین.....

۱۳۱-۱۴۸-۱۵۲-۱۶۹-۱۷۰... قفقاز.....

۱۶۹-۱۷۰-۱۷۱-۱۷۴-۱۷۵.....قیزقاپان.....

« ک »

۱۶۸-۲۰۰.....کاسپی.....

۱۶۳.....کاسیان.....

۱۲۳.....سورباریان.....

۱۳۰-۱۴۷-۱۴۸-۱۵۳ (شامات).....

۱۴۵.....سوسارمس.....

۱۱۸-۱۱۹-۱۹۱.....سومر (سومریان).....

۱۶۷-۱۸۴.....سیلک.....

۱۸۲.....سین سیناتی (موزه).....

۱۴۹.....سین شاریش کون.....

۱۵۰.....سی نسیس.....

« ش »

۱۳۰-۱۴۸-۱۵۲.....شامات (سوریه).....

۱۶۴.....شارو کین.....

۱۷۲.....شوش.....

۱۶۹-۱۷۶.....شیرین.....

« ص »

۱۷۶.....صحنه (روستا).....

« ع »

۱۲۵.....عراق.....

۱۲۵.....عراق عجم.....

۱۳۰-۱۳۷-۱۵۲.....عیلامیان (عیلام).....

کیلیکیه ۱۵۰
کیمیریان (کیمیری) .. ۱۳۳-۱۳۱-۱۳۰
۱۷۱-۱۶۸-۱۵۳-۱۵۲-۱۴۷-۱۳۸ ..
۱۹۵-۱۸۸-۱۸۷-۱۸۵-۱۸۲

«گ»

گالاسی ۱۹۴
گوتیان ۱۲۳
گیرشمن ۱۸۴-۱۸۳
گیلان ۱۶۶

«ل»

لرستان ۱۷۱-۱۷۰-۱۶۹-۱۲۵
۱۸۲-۱۸۱-۱۸۰-۱۷۹-۱۷۵-۱۷۳ ..
۱۹۲-۱۸۵-۱۸۴

لوور (موزه) ۱۸۲
لیدی (لودیا، لیدیه، لودی، لیدیا) ۱۲۲
.. ۱۴۹-۱۴۰-۱۳۹-۱۳۸-۱۳۴-۱۳۳ ..
..... ۱۸۵-۱۵۲

«م»

مائوداکس ۱۴۵

کالح ۱۶۴
کامبیزس (کامبیز) ۱۴۱-۱۳۹
کتسیاس (کتزیاس) ۱۴۵-۱۲۲
..... ۱۷۶-۱۴۶

کردستان ۱۶۶-۱۶۳-۱۲۵

کردستان عراق ۱۶۹

کرمانشاه ۱۶۸-۱۶۶-۱۲۵

..... ۱۷۶-۱۷۵-۱۷۴-۱۶۹

کرویزوس ۱۳۹

کلاردشت ۱۸۳

کلدانیان (کلده) ۱۵۰-۱۴۹-۱۲۸

کوپروم ۱۷۳

کورج وکیچ ۱۷۴

کوروش ۱۵۰-۱۳۹-۱۲۶-۱۲۲

کوشانیان ۱۹۸

کوفه ۱۲۵

کیاکسار (کیاکسارس) ۱۳۳-۱۳۲-۱۲۲

..... ۱۴۹-۱۴۸-۱۴۰-۱۳۹-۱۳۷-۱۳۴

..... ۱۹۹-۱۹۲-۱۸۶-۱۸۵-۱۷۵-۱۵۳

میتانی..... ۱۲۳-۱۸۹

میترا..... ۱۷۰

«ن»

نیویولاسار..... ۱۲۲-۱۴۹

نبوکه نصر(بخت النصر)..... ۱۲۲

نبوکه نصر دوم..... ۱۴۹

نمرود..... ۱۹۰

نمری..... ۱۶۳

نولدکه (تئودور نولدکه)..... ۱۲۴-۱۴۶

نینوا..... ۱۲۲-۱۳۷-۱۳۸-۱۳۹-۱۴۹

نیویورک..... ۱۸۹

«و»

وان..... ۱۷۴

ویروس..... ۱۳۹

«ه»

هارپاگوس(هارپاگ)..... ۱۴۱-۱۴۲

..... ۱۴۳-۱۴۴

هالیس(رود هالیس)..... ۱۳۸-۱۴۹

ماتای..... ۱۲۱

مادیاس(مادیس)..... ۱۳۸-۱۸۵

مازندران(دریای مازندران)..... ۱۳۱-۱۶۶

ماندانه (ماندانا)..... ۱۴۰-۱۴۱-۱۴۳

مانناها..... ۱۲۳-۱۵۲-۱۶۴-۱۶۵

..... ۱۷۳-۱۸۴-۱۸۵-۱۹۳

مانی..... ۱۲۷

متروپولیتن(موزه)..... ۱۸۹

مذیا..... ۱۲۱

مردوک مودیک..... ۱۶۳

مزدک..... ۱۲۷

مسیحیت..... ۱۲۷

مصر(مصریان)..... ۱۵۰-۱۹۰

معبد سرخ دم..... ۱۷۹

مغان(مغ، ماگ، ماگیان، مگوش)..... ۱۲۳

..... ۱۲۶-۱۲۷-۱۲۸-۱۳۶-۱۴۱-۱۶۱

..... ۱۶۲-۱۶۶

ملوک الطوائفی..... ۱۲۳

میاندوآب..... ۱۷۰

«ی»

یانزو..... ۱۵۹-۱۶۰
 یونان(یونانیان)..... ۱۱۷-۱۲۱-۱۲۵
 .. ۱۲۷-۱۳۰-۱۳۲-۱۳۳-۱۵۰-۱۵۲
 ۱۶۵-۱۸۸-۲۰۰
 یهود(یهودی)..... ۱۶۰-۱۶۱

هان..... ۱۹۸
 هخامنشی(هخامنشیان)..... ۱۱۸-۱۲۱-۱۲۲
 .. ۱۲۳-۱۲۴-۱۲۵-۱۲۷-۱۳۶-۱۵۰
 .. ۱۶۷-۱۶۹-۱۷۰-۱۷۱-۱۷۳-۱۷۴
 .. ۱۷۶-۱۷۷-۱۷۸-۱۷۹-۱۸۰-۱۸۱
 .. ۱۸۳-۱۸۴-۱۸۷-۱۸۸-۱۸۹-۱۹۰
 هرتسفلد(ارتس هرتسفلد)..... ۱۹۶
 هردوت. ۱۱۷-۱۲۲-۱۲۳-۱۲۴-۱۲۶
 .. ۱۲۷-۱۲۸-۱۲۹-۱۳۰-۱۳۱-۱۳۲
 .. ۱۳۴-۱۳۵-۱۳۶-۱۳۷-۱۳۸-۱۳۹
 .. ۱۴۳-۱۴۴-۱۴۶-۱۴۷-۱۵۵-۱۵۶
 ۱۵۸-۱۵۹-۱۶۰-۱۶۱-۱۸۵
 هکاته..... ۱۱۷
 همدان..... ۱۲۵-۱۲۹-۱۵۱-۱۶۷
 ۱۷۵-۱۸۲-۱۸۳-۱۶۹-۱۷۴
 هند..... ۱۳۱-۱۴۸-۱۹۱
 هندوژرمن..... ۱۵۲-۱۵۳
 هوخستره(اوخستره)..... ۱۳۲-۱۳۴
 ۱۴۸-۱۸۵

منابع تاریخ آریائیها و مادها

الف: منابع فارسی

اومستد، ا.م: تاریخ شاهنشاهی هخامنشی، ترجمه دکتر محمد مقدم، انتشارات امیرکبیر ۲۵۳۷.

بهنش، احمد: تاریخ ملل آسیای غربی، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دهخدا ۱۳۴۵.

پیرنیا، حسن (مشیرالدوله): تاریخ ایران از آغاز تا انقراض ساسانیان، انتشارات خیام ۱۳۱۳.

پیرنیا، حسن (مشیرالدوله): مجموعه ده جلدی تاریخ ایران از آغاز تا پایان اشکانیان، انتشارات عطار، چاپ چهارم ۱۳۴۴.

توین بی، آرنولد: تاریخ تمدن، ترجمه یعقوب آژند، انتشارات مولی ۱۳۶۲.
خدادادیان، اردشیر، اعتقادات آریاییهای باستان، مجله بررسیهای تاریخی سال ۱۳۵۷.

دورانت، ویل: تاریخ تمدن، ترجمه عزت صفری تحت عنوان داستان تمدن و انتشارات اقبال ۱۳۶۳.

دولندلن، ش: تاریخ جهانی، جلد یکم، ترجمه احمد بهمنش، انتشارات دهخدا ۱۳۴۷.

دیاکونف، و: تاریخ ماد، ترجمه کریم کشاورز، انتشارات پیام ۲۵۳۷.

سامی، علی: تمدن هخامنشی، دو جلد، شیراز ۱۳۴۲.

گیرشمن، رومان: ایران از آغاز تا اسلام، ترجمه دکتر محمد معین، انتشارات
بنگاه ترجمه و مجله نشر کتاب ۱۳۴۴.

شعبانی، رضا: مبانی تاریخ اجتماعی ایران، نشر قومس ۱۳۶۹.
مشکور، محمد جواد: تاریخ ایران زمین از روزگاران باستان تا عصر حاضر،
انتشارات اشراقی ۱۳۵۶.

ممتحن، حسینعلی: کلیات تاریخ عمومی، جلد اول، انتشارات دانشگاه ملی
ایران ۲۵۳۵.

ممتحن، حسینعلی: نظری به روابط عیلام با همسایگان، مجله بررسیهای
تاریخی شماره ۵ سال ششم.

نیبرگ، هنریک - ساموئل: دینهای ایران باستان، ترجمه سیف الدین نجم
آبادی، مرکز ایرانی مطالعه فرهنگها ۱۳۵۹.

بیات، عزیزالله، کلیات تاریخ تمدن و فرهنگ ایران پیش از اسلام، دانشگاه ملی
ایران ۲۵۳۶.

داندامایف - م: تاریخ سیاسی و اقتصادی هخامنشیان، ترجمه میرکمال نبی پور
۱۳۵۸ نشر گستره.

دیاکونف، و شرق: ترجمه علی الله همدانی، محمد باقر مومنی، صادق
انصاری، نشر اندیشه ۱۳۵۳.

ب: منابع خارجی

- Bar,Kaj: Die Religion der alten Iranier,inHandbuch der Religionsgeschichte,BandII Göttingen 1972
- Bertholet,A: Wörterbuch der Religionen,Stuttgart 1976
- Bartholomae,ch: arische forschungeu / giessea 1885
- Bartholomae,ch: Altiranisches Wörterbuch,Strassburg 1904
- Brandenstein,W.+Mayrhofer,M.: Handbuch des Altpersischen Wiesbaden/1964
- Colpe,C: Wörterbuch der, Mythologie,Stuttgart 1975
- Duchesne-Guillemain,J: Symbolik des parsismus Stuttgart, 1961
- Ghirshman,Roman: Iran,2 Bde, Protoiranier, Meder.and Achämenideu (Bd.1) München 1964
- Gabriel,Alfons: Die Religionsgeographie.Von Persieu,Wien, 1974
- Freyer,Hans:DieWeltgeschichte Europas, Stuttgart 1954
- Erdmann,Kurt: Iranische.Feuerheiligtümer,Leipzig 1971
- Hauschild,R: über die Frühesten Arier im Orieat,Berlin 1964
- Herodot: Historien,5 Bde.München, 1961
- Herzfeld,Hans:(Hrsg): Geschichte in Gestalten,4Bde,Ffankfurt am Main 1963

Reichelt,Hans: Awestisches Elementarbuks,Berlin 1969

Randa,Alexander: Handbuch der Weltgeschichte,4 Bde,Zürizh 1954

Ploetz,Karl:(Hrsg)Auszug ausder Geschichte,2 Bde,Würz burg 1956

Kilber,W: Iran,Past and Present. Newyork, London 1955

RGG:(Religion in Geschichte und Gegenwart) 4Bde.Stuttgart 1957

Wolff,Fritz: Avesta,Leipzig 1904

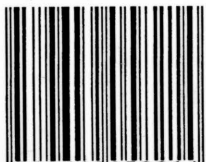
Wb:Wörterbuch,Hb: Handbuch.A.a.o.: an auehendem Ort

کتاب حاضر گام آغازینی است برای مجموعه ای از تحقیقات در موضوع « تاریخ ایران باستان » که نخستین مجلد آن به قلم محققانه استاد ارجمند جناب آقای دکتر اردشیر خدادادایان به رشته تحریر در آمده است. ایشان به تأیید دانشمند فرزانه جناب آقای دکتر رضا شعبانی (مورخ معاصر) در شمار شخصیت‌های نادری می‌باشند که در باره گذشته پیش از اسلام ایران سخنی برای گفتن دارند.» این استاد گرانقدر مفتخر به تلمذ نزد ایران‌شناسان نامداری چون کلیه، گوهرشت و هتسوخ می‌باشند و هم‌اکنون نیز به عنوان استاد کرسی تاریخ ایران باستان در دانشگاه شهید بهشتی به تدریس مشغولند.

رجاء وائق داریم که در گام بعدی همراهانی بیشتر بیاییم و خدمتی کوچک به فرهنگ و تاریخ کشور عزیزمان « ایران » و دانش پژوهان و علاقمندان به آن نماییم.



ISBN: 964-90582-1-4



9 789649058214